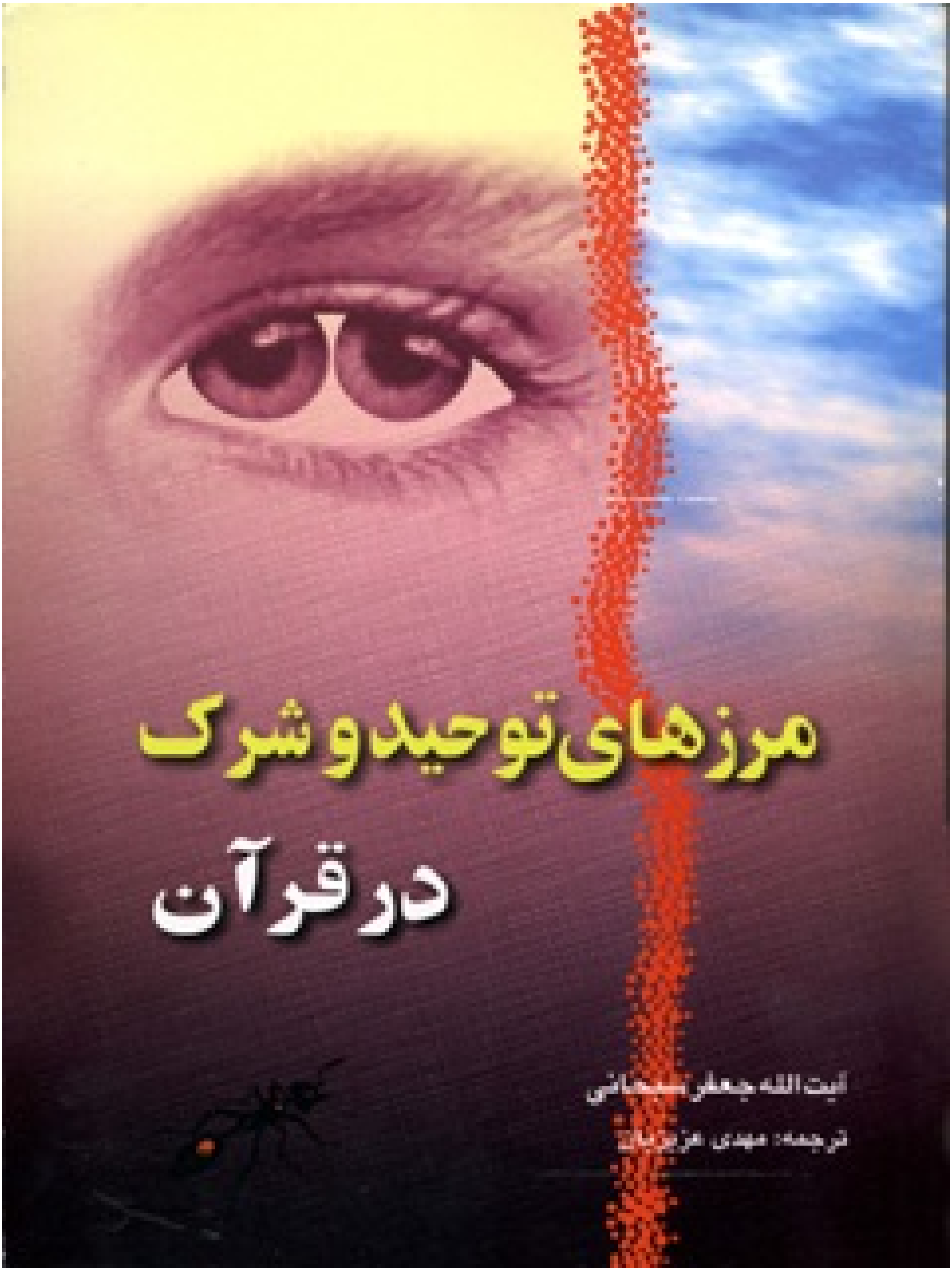

مرزهای توحید و شرک
در قرآن
آیت الله جعفر سبحانی
ترجمه: مهدی عزیزیان

بسم الله الرحمن الرحیم

# مرزهای توحید و شرک در قرآن

نویسنده:

جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# مرزهای توحید و شرک در قرآن

## مشخصات کتاب

سرشناسه : سبحانی تبریزی، جعفر، - ۱۳۰۸

عنوان و نام پدیدآور : مرزهای توحید و شرک در قرآن/ نگارش جعفر سبحانی؛ ترجمه مهدی عزیزان

مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۲۳۷

شابک : ۹۶۴-۶۲۹۳-۸۸-۰۳۱۰۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۶۲۹۳-۸۸-۰۳۱۰۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۶۲۹۳-۸۸-۰۳۱۰۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۶۲۹۳-۸۸-۰۳۱۰۰۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : اصل کتاب دو نام دارد" التوحید و الشرک فی القرآن الکریم "و" بحوث قرآنیه فی التوحید و الشرک یبحث"...

یادداشت : چاپ دوم: ۱۰۰۰۰ :۱۳۸۰ ریال

یادداشت : کتابنامه: ص. ۲۳۱ - ۲۲۵؛ همچنین به‌صورت زیرنویس

موضوع : توحید -- جنبه‌های قرآنی

موضوع : شرک -- جنبه‌های قرآنی

شناسه افزوده : عزیزان، مهدی، مترجم

رده بندی کنگره : BP۱۰۴/ت۹ س۲۳۰۴۱ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۹

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۶۹۱

ص:۱

## پیش‌گفتار مترجم

برخورد و تضارب اندیشه‌ها، شرط لازم برای تکاپوی اندیشه‌ها است. از به هم پیوستن پرسش و پاسخ، فرزند فرخنده دانش زاده می‌شود و افکار آماده، به بارگاه رشد و کمال می‌رسند. پرسش‌ها و نقدها نه مانند باد پاییزی‌اند که باعث خزان برگ و بَر درخت دانش شوند، بلکه مانند نسیم بهاری‌اند که دانه‌های خفته در خاک یا گیاهان تازه‌رسته را، به رستن و شکفتن و برگ و بار می‌نشانند.

البته و صد البته این همه در صورتی است که پرسش و پاسخ و تضارب اندیشه‌ها با هدف فهم حقیقت صورت گیرد و از مسیر درست جدال احسن راه بگذراند. امّا آنجا که هدف، چیرگی بر حریف مقابل و با ابزار جدال جاهلانه باشد، به جای علم و اندیشه، کینه‌ها و دشمنی‌ها شعله می‌گیرد و خرمن اندیشه‌ورزان را می‌سوزد.

تعصبات ملّی و نحله‌ای و یا انگیزه‌های ناپاک سیاسی، گاه از پشت پرده نقش می‌آفریند و مباحثات زلال علمی را گل‌آلود می‌کند. در ا ین میان، عالمان امین و خردمندانند که باید هوشمندانه راه مباحثات علمی ار از چاه منازعات سیاسی و عصبی باز شناسند و جهاد مقدّس خود را به غنیمت ناچیز دنیا نفروشند.

ص:۲

ص:۳

ص:۴۰

ص:۵

ص: ۶

نقدها و پرسش‌هایی که پیرامون برخی اعتقادات اسلامی مانند توسل، طلب شفاعت، زیارت قبور، بنا بر قبور و ... مطرح شده است، زمینه‌ای را برای حلّ بعضی گره‌ها و یا تفصیل برخی مجمل‌ها فراهم آورده است.

این کتاب که به خامه استوار استاد بزرگوار و نویسنده گرانقدر حضرت آیهٔاللّه سبحانی در این زمینه تدوین و تألیف گردیده، از جمله گام‌های است که در این میدان برداشته شده است. گرچه ایشان تاکنون کتاب‌های متعددی در این زمینه نگاشته‌اند که هر کدام از زاویه‌ای برجسته و مفید و مؤثر بوده است، امّا کتاب حاضر را می‌توان از جهت جامعیت مطالب، اتقان استدلال‌ها با استفاده از منابع شیعی و سنّی و نیز اختصار و حج کم، بهترین آن‌ها شمرد. پیراسته بودن این اثر از نیش طعن و استخفاف، و آراسته بودن آن به زبان شیرین آیات و روایات و استدلال‌های متقن بر اساس آن دو، نویسنده را در رسیدن به هدفش که همانا رفع سوء تفاهم‌ها و نزدیک ساختن دل‌های مسلمانان به یکدیگر است، کام‌رواتر ساخته است.

امید آن که تلاش ناچیز این بنده، مقبول درگاه کریم منّان و مورد پسند ارباب فهم و کمال، واقع شود.

الهی چنان کن سرانجام کار

تو خشنود باشی و ما رستگار

مهدی عزیزان

قم- مؤسسهٔ امام صادق علیه السلام

آذر ۱۳۷۹/ رمضان ۱۴۲۱

ص: ۷

## مقدّمه مؤلّف:

الحمد للّٰه ربّ العالمین، و الصلاة و السّلام علی سیدالمرسلین وآله و صحبه المنتجبین.

کتابی که پیش روی شماست، مباحث فشرده‌ای پیرامون توحید و شرک در قرآن‌کریم است که به نسل رو به رشد و فرزندان امت اسلامی تقدیم می‌کنیم. بدان امیدکه گامی در راه حفظ کیان و وحدت کلمه مسلمانان و نجات آنان از چنگال شرک و راهنمایی به دژ مستحکم توحید برداشته باشیم.

همان طور که می‌دانید هدف برتر تمامی انبیاء الهی، ستیز با شرک و ویران نمودن پایگاههای شرک‌آلوداست.

(وَ لَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ امَّةٍ رسولًا أنِ اعْبُدوا اللّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ).(۱) «ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که خدای یکتا را بپرستید و از

---

۱- نحل / ۳۶.

ص: ۸

طاغوت‌اجتناب کنید».

مسئله توحید و شرک از مسایل مهم عصر ما به شمار می‌رود، به ویژه آنکه دست‌مایه‌ای برای گسستن وحدت مسلمانان و صفوف آنان شده است. بنابر این بر هر مسلمانی‌حفظ توحید کلمه و مستحکم ساختن روابط خود با برادران دینی، واجب و لازم است.

پیرامون این موضوع، در ضمن یک مقدمه و فصولی چند سخن خواهیم گفت.

*** بیشترین سخن در این کتاب درباره «توحید در عبادت» است، آنهم نه درباره اصل کلّی آن که مورد اتّفاق همه مسلمانان است، بلکه درباره مواردی که تصوّر شده که انجام آنها با این اصل کلی هماهنگ نیست و به اصطلاح علما و دانشمندان، گفتگو درباره کبرای قیاس (ایّاک نعبد) نیست، بلکه سخن درباره موضوعاتی است که تصور شده از مصادق پرستش خداست.

مؤلّف

ص: ۹

## کلمه توحید و توحید کلمه

اسلام بر دو کلمه اساسی مبتنی است:

۱. «کلمه توحید»، یعنی؛ شهادت بر وحدانیت خداوند (لا اله الّا اللّه) و نفی الوهیت و ربوبیت غیر خداوند.

۲. «توحید کلمه»، یعنی؛ اعتصام به حبل المتین الهی و خودداری از تفرقه و تشتت در موردمسایل حاشیه‌ای که- در اکثر موارد- ارتباطی با گوهر اسلام و اساس آن ندارد.

این قرآن است که ما را به وحدت و حفظ کیان اسلام می‌خواند و می‌فرماید:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعاً وَ لاتَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُم فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَ كُنْتُمْ عَلى شَفاحُفْرَةٍ مِنَ النّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْها كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ). (۱)

---

۱- آل عمران/ ۱۰۳.

ص: ۱۰

«و همگی به ریسمان خدا [قرآن و اسلام و هرگونه وسیله وحدت] چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمتِ بزرگ خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او میان دلهای شما الفت ایجاد کرد و به برکتِ نعمت او برادرشدید و شما بر لب حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد. این چنین خداوند آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد، شاید پذیرای هدایت‌شوید».

با بررسی و دقت در گفتار و رفتار رسول گرامی اسلام صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم، اهتمام جدی آن حضرت را بر توحید کلمه و حفظ وحدت مسلمانان مشاهده می‌کنیم. وحدت؛ ضامن نیرومندی، آسایش و بهروزی است و تفرقه؛ سیاه‌چال سستی، دشمنی و اضمحلال است.

ما در بیان گفتار و رفتار آن حضرت در این زمینه، به ذکر نکات ذیل بسنده‌می‌کنیم:

الف: وقتی پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم وارد مدینه شدند، اوس و خزرج پروانه‌وار گرد ایشان می‌گردیدند. این دو قبیله، سنگ بنای دعوت اسلام بودند، امّا تا چندی پیش (قبل از پذیرش اسلام) جنگ‌های ویرانگری بین آنان درگرفته و غبار کینه و دشمنی در بینشان پراکنده بود. در چنین شرایطی پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم وارد مدینه شده و ضرورت حل اختلاف و نزدیک کردن این دو قبیله به یکدیگر را احساس می‌کند. با این هدف، اقدام به ایجاد اخوّت و دوستی بین این‌دو، از طریق بستن عقد اخوّت بین آنان می‌کند، تا ریشه اختلاف خشکیده و

ص: ۱۱

خاطرات حوادث گذشته از ذهن‌ها زدوده شود. (۱) ب. مسلمانان در جنگ با قبیله بنی مصطلق به پیروزی رسیدند و پیامبر منبع آب آنان را [که در آن روزگار رگ حیاتی جنگجویان محسوب می‌شـد] در اختیار گرفت. در همین حال نزاعی بین دو نفر از مهاجرین و انصار در گرفت و هر یک، دوسـتان مهاجر و انصار خود را به یاری طلبیـد. فریاد آنان به گوش پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم رسید.

حضرت بلافاصله فرمودند: دعوها فانّها منتنهٔ ....(۲) «یاری خواهی از قبیله کاری فاسد و آزار دهنده است».

یعنی؛ کمکخواهی از طائفه، کلمه خبیثه‌ایست که بازمانـده دوران جاهلیت است و خداونـد مؤمنین را برادر یکـدیگر و اعضاء حزب واحدی قرار داده است. پس باید هر دعوتی در هرزمان و مکان در جهت مصالح اسلام و عموم مسلمانان صورت گیرد، نه در جهت منافع گروهی خاص بر علیه گروه دیگر. هر کس به رسم دوران جاهلیت‌رفتار کند، در اسلام مورد سرزنش و نکوهش است.

بنابراین، پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم هر گونه دعوتی را که موجب گسستن مسلمانان و از هم‌پاشی وحدت آنان شود، دعوتی فاسد نامیدند،

---

۱- الدر المنثور: ۲/ ۲۸۷، در تفسیر آیه ۱۰۳ سوره آل عمران، از مقاتـل ابن حیـان نقـل است که این آیه، در مورد دو قبیله از قبایل انصار نازل شده است. تا آنجا که می‌گوید: پیامبر پس از و رود به مدینه، بین آنان آشتی برقرار کرد.

۲- ابن هشام: السیرهٔ النبویهٔ: ۳/ ۳۰۳، غزوه بنی مصطلق.

ص: ۱۲

چرا که موجب‌فروریختن اساس موجودیت اسلام می گردد.

ج. هنگـامی که پیـامبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلّم وارد مـدینه شـد، دو قـبیله اوس وخزرج پیرامون او گرد آمدنـد. شاسـابنقیس که سینه‌اش مالامال از کینه مسـلمانان بود، با جمعی از اصحاب رسول خداصلّی اللَّه علیه و آله و سلّم که در مجلسی دوستانه با یکدیگر به گفتگو پرداخته‌انـد روبرومی‌شود. با دیدن این صـحنه که نشانگر انس و الفت آنان و تلاش برای رفع مشـکلات بر محور اسـلام- پس از دشـمنی‌های دیرینه جاهلی- بود خشم او به جوش آمد. با خود گفت: قوم بنی قیله در این سـرزمین گرد هم آمده‌اند، به خدا قسم، تا وقتی که آنان بایکدیگرند خاطر آسوده‌ای نخواهیم داشت.

او با هدف ایجاد اختلاف بین این دو قبیله، از جوانی یهودی که آمد و شدی با اوس و خزرج داشت، خواست که به‌میان آنان رود و در جلسه آنـان شـرکت کنـد و روز «بُعـاث» را یادآوری کنـد. (یعنی همان روزی که اوس و خزرج با یکـدیگر جنگیدنـد و اوس بر خزرج پیروز شد. در آن زمان، رئیس قبیله اوس «حضـیر بن سـماک اشهلی» و رئیس قبیله خزرج «عمروابن نعمان بیاضی» بود که هر دو در این جنگ کشته شدند).

جوان یهودی به جمع اوس و خزرج وارد شـد و از خاطرات زد و خورد آنان در دوران جاهلیت سـخن گفت و تعصّب جاهلی را در آنان زنده کرد، تاجایی که آماده درگیری با یکدیگر شدند و او همچنان

ص: ۱۳

آتش فتنه را شعله ورتر می کرد.

این خبر به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسید. آن حضرت با جمعی از مهاجرین به سوی آنان حرکت کرد. وقتی به جمع آنان رسید، فرمود:

«ای‌مسلمانان! خدا را؛ خدا را در نظر داشته باشید. آیا درحالی که من در میان شماهستم، به رسم جاهلیت رفتار می کنید؟! اکنون خداوند شما را به اسلام هدایت نموده؛ به وسیله اسلام شما را گرامی داشته؛ و از فرهنگ جاهلی گسسته؛ از کفر رهانیده و دلهای شما را به یکدیگر پیوند زده است». (۱)سخنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در جان آنان اثر کرد و دریافتند که نزاع آنان نزاعی شیطانی است. لذا از کرده خود پشیمان و از درگیری منصرف شدند.

سخنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، پرده از توطئه یهود برداشت و آتش‌فتنه را در نطفه خفه کرد و در قلب مؤمنین ریشه دوانید و آنان را برادر و دوست یکدیگر ساخت.

این ماجرا و حوادث فراوانی مانند آن، حکایت از تلاش فراوان دشمنان‌اسلام برای از بین بردن وحدت مسلمانان و رخنه در صفوف متحد آنان دارد. اگر در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یک یا دو نفر مانند شاس ابن قیس یهودی‌بود، اکنون صدها و بلکه هزاران نفر مانند او هستند که

---

۱- سیره نبوی: ۱/ ۵۵۵ و ۵۵۶. چاپ سال ۱۳۷۵ ه.

ص: ۱۴

نیروهای شیطانی خود را سازمان داده تا از طریق طرح مسایل حاشیه‌ای و جزیی، گرایشات قومی‌مسلمانان را تشدید کنند و صفوف یکپارچه آنان را درهم شکنند.

امروزه شیوه‌های دشمنان اسلام برای فتنه انگیزی در بین مسلمانان، متعدد و بی شمار است و مطابق با شرایط و جوامع مختلف، نقشه‌های گوناگونی ترسیم کرده‌اند. لذا عقل سالم حکم می‌کند که باید مسلمانان به تحکیم صفوف و وحدت کلمه خود بپردازند تا بتوانند در مقابل این توطئه‌ها ایستادگی نمایند.

مسئله توحید و مبارزه با شرک، از عمده‌ترین مسایلی است که هدف اولیه‌انبیاء و رسولان الهی و مصلحان بزرگ بوده است. توحید؛ سمبل اسلام و رمز عزت و سرفرازی مسلمانان است.

با این حال، چنانچه در خلال مباحث آینده خواهید دید، متأسفانه برخی‌مسایل حاشیه‌ای و جزیی، ابزاری برای بروز اختلاف و تشتّت در بین مسلمانان شده است. ما در این کتاب فشرده، کوشیده‌ایم نظر قرآن کریم را در زمینه این‌مسائل جویا شویم و از مشعل نورانی سنّت پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم که همه مسلمانان آن را به عنوان منبع دوم دین اسلام پس از قرآن کریم می‌دانند، بهره گیریم.

در پایان، مسلمانان را به رعایت نمودن دعوت قرآن کریم می‌خوانیم که:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمیعاً وَلاتَفَرّقُوا).

ص: ۱۵

مسلمانان امت واحدی هستند که خدای یگانه، کتاب آسمانی واحد و دین‌و شریعت یکسان، آنان را گرد هم آورده است و عوامل وحدت آفرین در بین آنان، بسیار بیشتر از عوامل تفرقه انگیز می‌باشد.

آنان چنانند که «شاعر اهرام» سروده است:

انّا لتجمعنا العقیدهٔ امَّهٔ

و یؤلف الاسلام بین قلوبنا

و یضمّنا دین الهدی اتباعاً

مهما ذهبنا فی الهوی اشیاعا

«عقیده دینی از ما امّتی یگانه پدید آورده و دین هدایت، ما را پیروانی منسجم ساخته است».

«اسلام، دلهای ما را به یکدیگر پیوند زده است، هر چند در زندگی به صورت گروه‌های مختلفی باشیم».

جعفر سبحانی

ص:۱۶

ص: ۱۷

## فصل نخست: تبیین ایمان و کفر

### اشاره

ایمان؛ عبارت است از اعتقاد به خداوند، جهان آخرت، نبوت و رسالت‌پیامبر گرامی اسلامصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم.

این سه، تشکیل دهنده ارکان ایمانند و سایر عقاید به گونه‌ای به آنها باز می‌گردد.

از آنجا که از پیامبر گرامی اسلامصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم معارف گسترده‌ای بر جای نمانده تابتوان با جمع آوری آنها به تمامی آنها اعتقاد یافت، اندیشمندان دینی معارف بر جای مانده از پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم را به دو بخش تقسیم کرده‌اند:

بخش‌اول؛ معارفی است که به طور مشروح بیان شده است. مانند:

مسئله توحید و معاد در زمینه عقاید و وجوب نماز و زکات و ...- در زمینه احکام-.

بخش دوم؛ معارفی که‌به صورت سربسته و غیر مشروح بیان شده است و ما از وجود آنها در قرآن و سنت پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم آگاهیم.

ص: ۱۸

در بخش اول، باید به صورت مشروح و تفصیلی ایمان‌داشت و در بخش دوم به صورت سربسته و اجمالی.

در همین راستا، عضد الدین ایجی گفته است: «ایمان؛ همان تصدیق وباور به مطالبی است که یقین داریم پیامبر اسلام صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم آورنده آنهاست. اگر تفصیلًا از آنها مطلعیم، باید به صورت تفصیلی تصدیق کنیم و اگربه صورت اجمالی از آنها آگاهیم، باید به صورت اجمالی تصدیق نماییم» (۱).

به بیان روشن‌تر؛ مطالبی که از پیامبر اسلام صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم به مارسیده است یا به وجود آنها در اسلام یقین داریم (مانند وجوب نماز، زکات، جهاد و حج) و یا به وجود آنها در اسلام یقین نداریم.

انسان مؤمن، به تمام‌معارفی که پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم بیان کرده و برای تبلیغ آنها مبعوث شده‌اند، اعتقاد و ایمان دارد. جز اینکه؛ به مطالبی که یقین دارد، به صورت مبسوط و تفصیلی ایمان داشته، و به مطالبی که یقین ندارد، به گونه اجمالی و سربسته ایمان دارد.

از مطالب فوق نتیجه می گیریم که ایمان در سه اصل محوری خلاصه‌می‌شود:

۱. ایمان به وجود خداوند و توحید.

۲. ایمان به جهان آخرت و برانگیخته شدن انسانها در روز قیامت.

---

۱- مواقف ایجی: ص ۳۸۴، بیروت، چاپ عالم الکتب.

ص: ۱۹

۳. ایمان به رسالت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و محتوای رسالت او.

اعتقاد به این سه اصل، موجب ایمان انسان و ورود او به حصار امن الهی و بهره‌مندی او از سایهسار خوش ایمان و اسلام می گردد. اندیشـمندان اسـلامی جملگی- بدون توجه به تفاوت مذهبی آنان- برمطالب فوق متّفقند و جهت تأیید آنها شواهد بسیاری از گفتار پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل می کنند. از آن جمله:

۱. امام رضا علیه السّلام به نقل از پدران بزرگوار خود، از علیعلیه السّلام روایت کرده‌اند که فرمود:

«قال النّبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: اِمِرْتُ أنْ اقاتِلَ النّاسَ حَتّی یَقُولُوا لا الهَ الّااللّهُ، فَاذا قالُوا حُرِّمَت عَلَیّ دِمائُهُم و أمْوالُهُم».

(۱) «پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم: مأمورم که با کفار بستیزم تا کلمه توحیـد (لا اله الّا اللّه) را بر زبان جاری کنند و آن هنگام، جان و مال آنان بر من حرام خواهد شد».

۲. بخاری و مسلم از عمر ابن خطاب روایت کرده‌اند که روزی علی علیه السّلام از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پرسید:

یا رسول اللّه! تا چه حد با کفار نبرد کنم؟ حضرت پاسخ دادند:

«قاتِلْهُم حَتّی یَشْهَدُوا أنْ لا الهَ الّا اللّهُ وَ أنَّ مُحمّداً رسولُ اللّهِ

---

۱- بحارالأنوار: ۶۸/ ۲۴۲.

ص: ۲۰

فَاذا فَعَلُوا ذلک فَقَدْ مَنَعُوا مِنکَ دِمائَهُمْ و أمْوالَهُمْ الّا بِحَقّها وَ حِسابُهُمْ علی اللّه». (۱)

«بـا آنـان نبرد کن تـا هنگـامی که شـهادتین بر زبـان جاری کننـد. پس از آن، دست‌یازیـدن به مال و جان آنان ممنوع است، مگر به دستور الهی و البته حساب آنان با خداوند است».

۳. ابو هریره از رسول خدا صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم روایت کرده است که‌حضرت فرمود:

«لا ازالُ أُقاتِلُ النّاسَ مَتی یقولوا لا الهَ الّا اللّهُ، فاذا قالُوها فَقَدْ عَصَمُوا مِنّی دِمائَهُمْ و أموالَهُم الّا بِحَقها و حِسابُهُم عَلیَ اللّهِ».(۲)

«تـا هنگـامی که کـافران کلمه توحیـد (لاـ اله الّـا اللّه) را بر زبـان نیاورنـد بـا آنان می‌ستیزم. آن هنگام است که جان و مالشان از من مصون است، مگر بر طبق‌دستور الهی؛ و البته حساب آنان با خداوند است».

روایات بسیار دیگری نیز وجود دارد که مرز اسلام و کفر را، بیان شـهادتین یعنی «لا اله الّا اللّه و محمّـد رسول اللّه» معرفی می کند. اگر در برخی از این روایات‌تنها اصل توحید بیان شده و از معاد و حشر انسانها و نبوت پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم سخنی به میان نیامده است، به دلیل وضوح کافی و بی نیازی از ذکر آنها می‌باشد.

---

۱- صحیح بخاری: ۱/ ۱۰، کتاب الایمان، صحیح مسلم: ۷/ ۱۷، کتاب فضایل علی علیه السَّلام.

۲- شافعی در کتاب الامّ: ۶/ ۱۵۷، سخن شافعی را پیرامون این موضوع، ملاحظه فرمایید.

ص: ۲۱

واضح است که تنها اعتقاد به اصول سه‌گانه مذکور موجب سعادت ورهایی انسان از عذاب الهی نخواهد بود، بلکه باید اعمال و رفتاری که مطابق بادستورات الهی است- و قرآن و سنّت بیانگر آنها هستند- آن عقاید را همراهی کنند. در این زمینه روایات فراوانی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. عبداللّه ابن عمر از پیامبر اسلام صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم روایت می‌کند که فرمود:

«بُنِیَ الإسلامُ علی خمسٍ: شَهادَةُ أنْ لا الهَ الّا اللّهُ و أنَّ مُحمّداً رسولُ اللّهِ و إقامَةُ الصّلوةِ و إیتاء الزّکوةِ و الحَجِّ وصَوْمُ شَهْر رمضان».

«اسلام بر پنج پایه استوار است: (۱) شهادت بر توحید (لا اله الّا اللّه) و رسالت پیامبراسلام (محمد رسول اللّه) (۲) و برپا داشتن نماز (۳) و پرداخت زکات (۴) و انجام حجّ (۵) و روزه ماه مبارک رمضان».(۱)

۲. در روایات متعددی از پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم روایت شده است که فرمود:

«من شهد ان لا اله الّا اللّه واستقبل قبلتنا و صلی صلاتنا واکل ذبیحتنا فذلک‌المسلم، له ما للمسلم و علیه ما علی المسلم».(۲)

---

۱- صحیح بخاری: ۱/ ۱۶، باب اداء خمس از کتاب الایمان.

۲- ابن اثیر، کتاب جامع الاصول: ۱/ ۱۵۸.

ص: ۲۲

«کسی که شهادت بر توحید (لا اله الّا اللّه) دهد و رو به قبله نماز گزارد و ذبیحه مسلمانان را بخورد، مسلمان است و از حقوق مسلمانان برخوردار و به انجام تکالیف آنان موظّف می‌باشد».

بنابراین تفاوت بین مؤمن و کافر، اعتقاد و یا عدم اعتقاد به اصول سه گانه مذکور است. اما آنچه سعادت اخروی را به ارمغان می‌آورد، عمل به واجبات و پرهیز از محرمات الهی می‌باشد. روایاتی که درباره عقیده مؤمن سخن گفته و به رفتار او اشاره‌ای ننموده‌اند، به مطلب نخست اشاره کرده، و روایاتی که به بیان چگونگی رفتار مؤمن پرداخته و از عقاید او سخن به میان نیاورده‌اند، به مطلب دوم اشاره دارند.

اکنون که عوامل بیرون رفتن انسان از حیطه ایمان و ورود او به محدوده کفر روشن شد در می‌یابیم؛ تا هنگامی که فرقه‌ای از فرق اسلامی، به اصول سه گانه دین عقیده داشته باشند و منکر ضروریات دین- که دینی بودن آنها بر همگان روشن است- مانند وجوب نماز و زکات نباشند، مسلمان هستند و تکفیر آنها روا نمی‌باشد. بر این مطلب عموم متکلمین و فقها تصریح نموده‌اند (۱) که به برخی از عبارات آنها اشاره می کنیم:

۱. ابن حزم در مورد اینکه «چه کسی سزاوار تکفیر است و چه کسی سزاوار آن نیست» گفته است:

---

۱- مواقف، ایجی: ۳۹۲.

ص: ۲۳

«عـده‌ای معتقدنـد هیچ مسـلمانی به دلیل اعتقاد یا فتوایی خاص، سـزاوار نسـبت کفر و یا فسق نیست. اگر کسـی در مسـئله‌ای اجتهاد نمود و به آنچه حق تشـخیص داد متمایل شد، در هر صورت سـزاوار پاداش و اجر است. اگر به اعتقاد صحیح دست یافت دو پاداش دارد و اگر به اعتقاد درست دست نیافت‌یک پاداش.

نظر ابن ابی لیلی، ابو حنیفه، شافعی، سفیان ثوری، داود ابن علی و تمام صحابه‌ای که در این موضوع به نظرشان دست یافته‌ایم همین است و نظرمخالفی در این زمینه مشاهده نکردیم».(۱) ۲. شیخ الاسلام تقی الدین السبکی در این زمینه گفته است:

«تکفیر نمودن مؤمنین، کـاری بس دشوار است و هر فرد مؤمنی تکفیر بـدعت گـذاران و افراد لاابـالی را که گوینـده لاـ اله الّا اللّه و محمد رسول اللّه هسـتند را، بس سنگین می‌شمارد. چرا که تکفیر نمودن، بسیار دشوار است». ۳(۲). احمد ابن زاهر سرخسی اشعری می گوید:

«هنگامی که ابوالحسن اشـعری در منزل من در بغداد، در حال احتضار بود، دسـتور داد پیروانش حاضـر شوند و سپس در جمع آنان گفت: شاهد باشـید که من هرگز کسـی از اهل قبله را به خاطر ارتکاب گناهی تکفیر نکردم. چرا که به‌اعتقاد من همه آنها به خدای یگانه

---

۱- ابن حزم، الفصل: ۳/ ۲۹۱.

۲- شعرانی، الیواقیت و الجواهر: ۲/ ۱۲۵، چاپ سال ۱۳۷۸ ق.

ص: ۲۴

معتقدند و بر محور اسلام گردآمده‌اند». (۱) ۴. تفتازاتی می گوید:

«مسلمانی که مخالف عقیده حق است، تا آنجا که با ضروریات دین مانندحدوث عالم و محشور شدن مردگان مخالفت نکرده است، کافر نیست. زیرا پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم و خلفای پس از او به تفتیش عقاید نمی‌پرداختند و تنها، عقاید صحیح را تبیین و ترویج می کردند».(۲)

## سنّت پیامبر و تکفیر مسلمانان:

احادیث فراوانی از پیامبر وجود دارد که از تکفیر کسی که شهادتین گفته‌است، نهی فرموده‌اند، چهرسد به کسی که به انجام دستورات دینی متعهد است. به نمونه‌ای از این احادیث توجه کنید:

۱. «بُنِیَ الإسلامُ علی خِصالٍ: شَهادةُ أنْ لا ـ اله الّا اللّهُ و أنَّ محمّداً رسولُ اللّهِ و الإقرارُ بما جاءَ مِنْ عِندِاللّهِ و الجهاد ماض مُنْذُ بعثَ رُسُلَه إلی آخرِ عِصابةٍ تکونُمن المسلمین ... فلا تکفروهم بذنب و لاتشهدوا علیهم بشرک»(۳) .

---

۱- همان: ۱۲۶.

۲- تفتازاتی، شرح المقاصد: ۵/ ۲۲۷.

۳- کنز العمال: ۱/ ۲۹، شماره ۳۰.

ص: ۲۵

«اسلام مبتنی بر چند ویژگی است: شهادت به یگانگی خداوند (لا اله الّا اللّه) وشهادت بر نبوت رسول خدا (محمد رسولاللّهصلّی اللّه علیه و آله و سلّم) و پذیرفتن آنچه از جانب خداوند نازل شده است و اعتقاد به اینکه جهاد از ابتدای‌بعثت انبیاء ادامه دادند تا به آخرین گروه که مسمانان می‌باشند. پس کسی را که به این ویژگیها معتقد بود، به دلیل گواهی و شهادت او تکفیر نکنید و او را مشرک‌ننمایید».

۲- ابو داود از نافع و او از ابن عمر نقل می‌کند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

«أیّما رجلٍ مُسلمٍ أکفر رجلًا مسلماً فان کان کافراً، والّا کان هو الکافر».(۱)

«هر گاه مسلمانی، مسلمان دیگری را تکفیر کند اگر او واقعاً کافر باشد که هیچ، وگرنه خود او کافر است».

۳. مسلم به نقل از نافع و او از ابن عمر روایت کرده است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

«اذا کفّر الرجل اخاه، فقدباء بها احدهما». (۲)

«هرگاه مسلمانی برادر دینی‌اش را تکفیر کند، گناه این نسبت را یکی از آن دو به دوش کشیده است».

۴. مسلم از عبداللّه بن دینار و او از ابن عمر روایت کرده است

---

۱- سنن ابی داود: ۴/ ۲۲۱، شماره ۴۶۸۷. کتاب السنهٔ.

۲- صحیح مسلم ۱/ ۵۶. کتاب الایمان. باب «من قال لاخیه المسلم یا کافر».

ص: ۲۶

که پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم فرمود:

«ایّما امرءٍ قال لاخیه یا کافر، فقد باء بها احدهما، ان کان کما قال، و الّا رجعت علیه». (۱) «اگر کسی به برادر دینی‌اش «کافر» خطاب کند، گناه این نسبت را یکی از آن دو به دوش می کشد، اگر راستگو باشد که هیچ، و الّا به خود او برمی گردد».

۵. بخاری در کتاب خود، در باب «گناهان، بازمانده دوران جاهلیت‌اند وهیچ‌کس با انجام آنها کافر نمیشود، مگر با شرک ورزیدن» از پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم روایت می کند که خطاب به فردی فرمود:

«در تو آثار جاهلیت هست» و خداوند می‌فرماید:

(إِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاء). (۲) و(۳)

«خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد و پایین‌تر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌بخشد».

۶. ترمذی در کتاب سنن خود، به نقل از نائب ابن ضحاک روایت می کندکه پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم فرمود:

«لیس علی العبد نذر فیما لایملک، و لاعن المؤمن کقاتله و

---

۱- صحیح مسلم ۱/ ۵۷، کتاب الایمان، باب «من قال لاخیه المسلم یاکافر»؛ مسند احمد: ۲/ ۲۲ و: ۶۰ و ۱۴۲؛ سنن ترمذی: ۵/ ۲۲، شماره ۲۶۳۷، کتاب الایمان.

۲- نساء/ ۴۸

۳- صحیح بخاری: ۱/ ۱۱، کتاب الایمان، باب «المعاصی من أمر الجاهلیة».

ص: ۲۷

من قذف مؤمناً بکفر، فهو کقاتله».(۱) «هیچکس نمی‌توانـد در مورد اموال دیگران نـذر کند و لعن کننده مؤمن مانند قاتل اوست. و هر کس به مؤمنی نسبت کفر دهد، مانند آن است که او را کشته است».

۷. ابو داود از اسامهٔ ابن زید نقل می‌کند:

«پیامبرصلَّى اللَّه علیه و آله و سلَّم ما را به جنگی در منطقه حرقات فرستاد. ما در پیشاپیش لشکر بودیم. وقتی دشمن شکست خورد و در حـال فرار بود، یـک نفر ازآنهـا را دسـتگیر کردیم. او در این موقعیت لا ـ اله الّـا اللّه گفت. او را آنقـدر زدیم تـا جان سپرد. وقتی مـاجرا را برای رسول خداصـلَّى اللَّه علیه و آله و سـلَّم گفتیم، حضـرت فرمود: شـما در روز قیـامت با لا اله الّا اللّه چه خواهیـد کرد؟ گفتم: یا رسول اللّه! او از ترس شمشـیر و کشته شدن، لاالهالّا اللّه گفت. حضرت فرمود: آیا تو از ذهن او باخبری و فهمیدی که او از ترس، کلمه توحید بر زبان آورد؟

در روز قیـامت در مقابـل «لا ـ اله الّـا اللّه» چه خواهی کرد؟ اسامه گفت: پیامبر صـلَّى اللَّه علیه و آله و سـلَّم همیشه این جمله را تکرار می‌کردند تا آنجا که من آرزو می‌کردم ای‌کاش من مسـلمان نشده بودم مگر همان روز».(۲) ۸- هنگامی که ذو الخویصره به رسول خدا صلَّى اللَّه علیه و آله و سلَّم اهانت نمود و

---

۱- سنن ترمذی: ۵/ ۲۲، شماره ۲۶۳۶، کتاب الایمان.

۲- سنن ابی داود: ۳/ ۴۵، شماره ۲۶۴۳، صحیح بخاری ۵/ ۱۴۴ باب «بعث النبی اسامهٔ بن زید إلی الحرقات» از کتاب «المغازی».

ص: ۲۸

گفت: به عدالت رفتار کن! در بین کسانی که در جلسه بودند ولوله‌ای برپاشد. از آن جمله خالد بن ولید بود که به پیامبر گفت: یارسولاللّه! اجازه دهید گردنش را بزنم! و حضرت فرمود:

«لا، فلعلّه یکون یصلّی ... انه ربّ مصل یقول بلسانه ما لیس فی قلبه. سپس‌اضافه کردند: انّی لم اؤمر ان انقب قلوب الناس و لا اشق بطونهم». (۱) «نه، شاید که او از نمازگزاران باشد ... هستند نمازگزارانی که آنچه می‌گویند در قلبشان نیست ... من مجاز نیستم به نهانخانه درون مردم راه یابم و از اسرار درونی آنها گاه شوم».

در پرتو این احادیث فراوان و روشنگر از رسول گرامی اسلامصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم و سخنان‌اندیشمندان اسلامی، در می‌یابیم که تکفیر مسلمان، کاری سهل و ساده نیست و بسیار دشوار و خطیر است.

خداوند می‌فرماید:

(وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ ما جائَهُمُ البَیِّناتُ وَ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ عَظیمٌ).(۲)

«و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند (آن هم) پس از آنکه‌نشانه‌های روشن (پروردگار) به آنها رسید و آنها عذاب عظیمی دارند».

---

۱- صحیح بخاری: ۵/ ۱۶۴. باب «بعث علی و خالد بن ولید» از کتاب «المغازی».

۲- آل عمران/ ۱۰۵.

ص: ۲۹

مسلمانان همواره در طول قرنهای متمادی، هـدف نقشه‌های شوم و تفرقه‌افکنانه استعمارگران بوده‌انـد. آنان سعی کرده‌اند از طریق درگیر کردن مسلمانان و ایجاد تفرقه در بین صفوف مسلمین، طُعمه گوارایی برای خود فراهم آورند تابتوانند با وسایل گوناگون به غـارت ثروت‌هـای مـادی و از بیـن بردن فرهنـگ و تمـدن اسلامی بپردازنـد. در همیـن راسـتا شاهـد آن هسـتیم که گـاه و بی گـاه، آتش‌فتنه‌ای را در مورد مسایل جزیی فقهی- که هیچ ارتباطی با مسایل اعتقادی ندارند روشن می‌کنند تا مسلمانان به تکفیر یکدیگر بپردازند، در حالیکه همیشه دربین فقها، مسایل فقهی مورد اختلاف بوده و هست. به عنوان مثال:

در مسئله روی هم گذاشـتن دسـتها هنگام نماز، نظرات متفاوتی وجود دارد. برخی از فقها معتقد به اسـتحباب، برخی دیگر معتقد به کراهت و گروهی دیگرقایل به حرمت آن شده‌اند. در این مسئله هر مجتهدی نظر خاصی دارد و هیچ مجتهد یا فقیهی نمی‌تواند فقیه دیگر و مقلـدان او را تکفیر کنـد. در سـایر مسایـل‌فقهی نیز داسـتان از همین قرار است و اجتهاد در مورد آنها جایگاه خاص خود را داراست.

برخی از مسایل اعتقادی نیز که از ضـروریات اسـلام به شمار نمی‌روند، همانند مسایل فقهی؛ محل بحث، بررسی، استدلال و اجتهاد هستند، از قبیل: عصمت انبیاء پیش و پس از بعثت؛

ص: ۳۰

حدوث و قدم قرآن؛ عینیت صفات خداوندبا ذات یا زیادت آنها بر ذات او.

اینگونه مسایل، مرز توحید و شرک یا ایمان و کفر نیست تا هر اندیشمندی بتواند دیگری را تکفیر کند. هر محققی حق دارد باتوجه به دلایل خود عقیده‌ای خاص برگزیند و اگر کسی خود اهل تحقیق نبود، اعتقاد اجمالی او به محتوای رسالت رسول اسلامصلّی اللَّه علیه و آله و سلَّم کافی است.

با توجه به مطالب‌مذکور به این نتیجه می‌رسیم که تکفیر مسلمانان نسبت به یکدیگر در زمینه مسایل فقهی و یا اعتقادی که از ضروریات دین نیست، امری ناپسند و گناهی‌نابخشودنی است و حاصلی جز خدمت به استعمار ندارد. در این باره نیازی به اطاله کلام و ذکر مثالهای متعدد نیست، کافی است با نگاهی به وضعیت کنونی‌مسلمانان و پراکندگی صفوف آنان، این نکته را دریابیم؛ حال آنکه اختلافات آنان در برخی مسایل فرعی فقهی و عقیدتی غیرضروری خلاصه می‌شود.

ص: ۳۱

## فصل دوم: اقسام و مراتب توحید

### اشاره

گرایش به توحیـد و گریز از شـرک، از مهمترین مسایل اعتقادی است که‌کلیه تعالیم آسـمانی از آن نشأت می‌گیرد و زیر بنای سایر معارف توحیدی که انبیاء الهی در کتب و کلمات خود بر آن تأکید ورزیده‌اند، محسوب می‌شود.
از آنجا که عالمان دینی در آثار خود، اقسام و مراتب توحید را بر شـمرده‌اند، ما نیز به صورتی گذرا به هر یک از آنها با استشهاد به آیـات قرآن کریم اشاره می‌کنیم و سـپس پیرامون «توحیـد عبادی» که بالاترین مرتبه توحیـد محسوب می‌شود، به طور مبسوط بحث خواهیم نمود.

### اول: توحید در ذات

منظور از توحید ذاتی؛ یگانگی خداوند متعال و مانند نداشتن او است. چرا که وجود مثل و مانند برای او محال و ناممکن است.

ص: ۳۲

خداوند در قرآن می‌فرماید:

(لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ البَصِيرُ). (۱)

«هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست».

و نیز می‌فرماید:

(قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ* اللّهُ الصَّمَدُ* لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ* وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفْواً أَحَد). (۲)

«خداوند یکتا و یگانه است* خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می‌کنند* (هرگز) نه زاده و نه زاده شده* و برای او هیچ گاه شبیه و مانندی نبوده است».

## دوم: توحید در خالقیت

یعنی؛ در صحنه گیتی، خالق و پدیدآورنده‌ای غیر از خداوند نیست و هر آنچه جامه وجود پوشیده است، از آسمانها و زمین، کوهها و دریاها، عناصر و معادن، گیاهانو درختان و ... همه مخلوق خداوند هستند و اصل وجود آنها و افعال و آثارشان همه مخلوق و معلول او است. آفتاب و گرمای آن، ماه و نور افروزی آن، آتش و سوزانندگی آن و سایر اسباب و علل و مسببات و معلولها،

---

۱- شوری/ ۱۱.

۲- اخلاص/ ۴۱.

ص: ۳۳

جملگی آفریده حق تعالی هستند:

(قُلِ اللّهُ خالِقُ کُلّ شَیءٍ وَ هُوَ الواحِدُ القَهّار). (۱)

«بگو خدا خالق همه چیز است و اوست یکتا و پیروز».

(اللّهُ خالِقُ کُلِّ شَیءٍ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ وَکیلٌ). (۲)

«خداوند آفریدگار همه چیز است و حافظ و ناظر بر همه اشیا می‌باشد».

(ذلِکُمُ اللّهُ رَبّکُمْ لا الهَ إلّا هُوَ خالِقُ کُلِّ شَیءٍ فَاعْبُدُوه). (۳)

«این است خداوند، پروردگار شما؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ آفریدگار همه چیز اوست؛ او را پرستید».

از سوی دیگر خواست و مشیّت الهی بر آن است که هر چیزی، از طریق اسباب و وسایل خاص خود موجود شود، لذا مخلوق دانستن جهان، به معنای‌نفی رابطه علیت در بین موجودات نیست. توضیح بیشتر این نکته، در مباحث آینده‌خواهد آمد.

## سوم: توحید در ربوبیّت

تدبیر جهان به دست مدبر یگانه و کارگزار واحدی است و هیچ موجودی یاری رسان او نیست، تنها خداوند است که مدبر

---

۱- رعد/ ۱۶.

۲- زمر/ ۶۲.

۳- انعام/ ۱۰۲.

ص: ۳۴

سراسر هستی می‌باشد، چنانکه می‌فرماید:

(إِنّ رَبّکُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السّمواتِ وَ الأَرْضَ فِی سِتَّهِٔ أَیّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلیَ العَرْشِ یُدَبّرُ الأَمْرَ).(۱)

«پروردگار شما خداوند است که آسمانها و زمین را در شش روز [شش دوره] آفرید، سپس بر تخت (قدرت) قرار گرفت و به تدبیر کار (جهان) پرداخت».

(اللَّهُ الَّذِی رَفَعَ السّمواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها ثُمَّ اسْتَوی عَلیَ العَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ القَمَرَ کُلٌ یَجْرِی لأَجَلٍ مُسَمّیً یُدَبّرُ الأَمْرَ). (۲)

«خدا همان کسی است که آسمانها را بدون ستونهایی که برای شما دیدنی باشد برافراشت. سپس بر عرش استیلا یافت (و زمام تدبیر جهان را در کف قدرت گرفت) و خورشید و ماه را مسخر ساخت که هر کدام تا زمان معین حرکت دارند. کارها را او تدبیر می‌کند».

با دقّت در آیات فوق، مشاهده می‌کنیم که قرآن پس از ذکر خلقت آسمان‌ها و زمین، به بیان تدبیر و اداره خلقت می‌پردازد و تنها مدبر هستی را، خداوند متعال معرفی می‌کند. پس ربّ و مدبری جز خداوند نیست و خالق‌هستی و به وجود آورنده آن، همان رب و مدبّر مخلوقات و ضامن استمرار و بقای خلقت است.

---

۱- یونس/ ۳.

۲- رعد/ ۲.

ص: ۳۵

سئوالی که در اینجا مطرح می‌شود، آن است که اگر مدبر هستی فقط خداوند است، آیاتی مانند:

(فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً).(۱)

«و آنها که امور را تدبیر می کنند».

یا

(وَ هُوَ القاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ وَ یُرْسِلُ عَلَیْکُمْ حَفَظَةً).(۲)

«او بر بندگان خود تسلط کامل دارد و مراقبانی بر شما می گمارد».

به چه معنا است؟ «حفظه»- جمع «حافظ»- کسانی هستند که از بندگان خدا محافظت می کنند و به تدبیر جوانب مختلف زندگی آنان می‌پردازند.

آیا بین آیاتی که ربوبیّت را منحصر در خداوند می‌دانند، و این آیات که از «تدبیر کنندگان» سخن می گوید، تناقض و ناسازگاری وجود ندارد؟

در پاسخ باید گفت: آشنایان به معارف و زبان قرآن، هیچ گونه تناقض و ناهماهنگی بین این آیات نمی‌بینند. ربوبیّتی که در خداوند است، ربوبیّت مستقل و غیر وابسته و بدون تکیه گاه است. اما ربوبیّتی که در سایر موجودات مطرح شده، ربوبیّتی

---

۱- نازعات/ ۵.

۲- انعام/ ۶۱.

ص: ۳۶

وابسته و متّکی به امر و اذن خداوند و تابع قدرت و اراده اوست. هر مدبری در عالم هستی مانند فرشتگان، مظهر اراده و مجری دستورات او می‌باشد.

در قرآن کریم، آیات فراوانی وجود دارد که کار واحدی را، هم به خداوندو هم به فاعل دیگری نسبت می‌دهد، با این تفاوت که خداوند فاعل مستقل آن فعل و دیگری فاعل وابسته و تابع حق است. بنابراین هیچ‌گونه تناقض و تنافی‌بین این آیات وجود ندارد.

به عنوان مثال، قرآن در آیه‌ای می‌فرماید:

(اللّهُ یَتَوَفَّی الأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها).(۱)

«خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند».

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

(حَتّی إِذاجاءَ أَحَدُکُمُ المَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا). (۲)

«زمانی که یکی از شما را مرگ فرا رسد (در این موقع) فرستادگان ما جان او رامی گیرند».

خداوند مستقلًا و بدون نیاز به موجودی دیگر می‌میراند، اما ملائکه با تکیه بر قدرت و اراده و امر خداوند می‌میرانند. به عبارت دیگر؛ کار «میراندن» به گونه‌ای به خداوند نسبت داده شده است و به

---

۱- زمر/ ۴۲.

۲- انعام/ ۶۱.

ص: ۳۷

گونه‌ای دیگر، به مأموران و فرشتگان الهی؛ لذا هیچ ناسازگاری بین این دو نسبت، نیست.

مثال دیگر: قرآن در آیه‌ای می‌فرماید:

(وَاللّه یَکْتُبُ ما یُبَیِّتُونَ). (۱)

«آنچه را که در جلسات می گویند خداوند می‌نویسد».

این آیه خداوند را نویسنده اعمال معرفی می کند و در آیه‌ای دیگر، ملائکه رانویسنده اعمال انسانها می‌داند:

(بَلی وَ رُسُلُنا لَدَیْهِمْ یَکْتُبُونَ). (۲)

«آری! رسولان (و فرشتگان) ما نزد آنها هستند و می‌نویسند».

بنابراین، توحید در تدبیر و تأثیر، به معنای بی تأثیر دانستن موجودات وتأثیر گذاری مستقیم و بیواسطه خداوند نیست. بلکه به معنی آن است که علل واسباب طبیعی در عین آنکه دارای تأثیر واقعی هستند، اما تأثیر آنها با جعل واراده خداوند صورت می گیرد. خورشید و ماه واقعاً نور افشانی می کنند و آتش حقیقتاً می‌سوزاند، اما همگی مظهر و آیینه اراده و امر خداوند هستند.

کسی که می‌پندارد معنای توحید ربوبی، بی اثر دانستن علل و اسباب است، او با وجدان خود و وحی روشن الهی به مخالفت

---

۱- نساء/ ۸۱.

۲- زخرف/ ۸۰.

ص: ۳۸

برخاسته است. وحی‌الهی، در عین حالی که اثر گذاری موجودات طبیعی را می‌پذیرد، آثار آنها را به خداوند نسبت می‌دهد و ناشی از او می‌داند.

(الّذِی جَعَلَ لَکُمُ الأَرْضَ فِراشاً وَ السَّماءَ بِناءً وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَاخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ، فَلا تَجْعَلُوا لِلّهِ أَنْداداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ).(۱)

«آن کسی که زمین را بستر شما و آسمان [جو زمین] را همچون سقفی بالای سر شما قرار داد و از آسمان آبی فرو فرستاد و به وسیله آن میوه‌ها پرورش داد تا روزی شما باشد. بنابراین برای خدا همتایانی قرار ندهید درحالیکه می‌دانید (هیچیک از آنها نه شما را آفریده‌اند و نه شما را روزی می‌دهند)».

همچنانکه ملاحظه می‌شود، آیه فوق علیّت آب را برای روییدن میوه‌هاتأیید می‌کند. در این زمینه، علاوه بر آیه فوق، آیات متعدد دیگری شاهد مدعای ماست:

(وَ فِی الأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجاوِراتٌ وَ جَنّاتٌ مِنْ أَعْنابٍ وَزُرُوعٍ وَ نَخِیلٍ صِنْوانٌ وَ غَیْرُ صِنْوان یُسْقی بِماءٍ واحِدٍ وَ نُفَضّلُ بَعْضَها عَلی بَعْضٍ فِی الأُکْلِ إِنَّ فِی ذلکَ لآیاتٍ لِقَوْم یَعْقِلُونَ).(۲)

«و در روی زمین قطعاتی در کنار هم قرار دارد که با هم متفاوتند و [نیز] باغهایی از انگور و زراعت و نخلها [و درختان میوه گوناگونی] که گاه بر یک پایه‌می‌رویند و گاه بر دو پایه [و عجیب‌تر آنکه] همه آنها از یک آب

---

۱- بقره/ ۲۲.

۲- رعد/ ۴.

ص: ۳۹

سیراب می‌شوند! و با این حال بعضی از آنها را از جهت میوه بر دیگری برتری می‌دهیم. در اینها نشانه‌هایی هست برای گروهی که عقل خویش را به کار می‌گیرند».

در این آیه تدبیر خداوند برتر از تدبیر موجودات طبیعی دانسته شده است. زیرا در شرایط طبیعی و آب و هوایی یکسان؛ درختان، میوه‌های مختلف و گوناگونی به ثمر می‌رسانند و این نشان دهنده آن است که ماورای امور طبیعی واسباب مادی، مدبّری فوق العاده وجود دارد. این آیه در عین پذیرش تأثیر علل و عوامل مادی، آنها را شرط کافی برای پدید آمدن این گونا گونی‌نمی‌داند.

آنچه گذشت، خلاصه‌ای از دیدگاه قرآن، پیرامون مسئله توحید درربوبیّت و تدبیر بود. توضیحات بیشتر در این رابطه را، در کتابهای اعتقادی تعقیب کنید.

## چهارم: توحید در تشریع و قانونگذاری

حق قانونگذاری و وضع قانون برای انسانها، مختص خداوند است. تنها او صلاحیت قانونگذاری برای جوامع بشری را دارد و دیگران از این‌صلاحیت برخوردار نیستند.

(إِنِ الْحُكْمُ إِلّا للَّهِ، أَمَرَ أَلّا تَعْبُدُوا إِلّا إِيَّاهُ). (۱) «حکم تنها از آن خداست، فرمان داده که غیر از او را نپرستید».

---

۱- یوسف/ ۴۰.

ص: ۴۰

این آیه، حاکمیت را منحصر در خداوند می‌داند و منظور از حاکمیت دراین آیه، حاکمیت در بُعد تشریعی و قانونگذاری می‌باشد.

بر طبق آیه مذکور، هیچکس جز خداوند نمی‌تواند امر و نهی کند و چیزی را حلال یا حرام نماید.

از آنجا که منظور از حاکمیت در اینجا حاکمیت تشریعی است، در ادامه آیه جمله (أمَرَ أنْ لا تَعْبُدُوا إلّاإیّاهُ) ذکر شده است. پس معنای «امر» در این آیه، همان «امرتشریعی» است.

قرآن در فرازی دیگر می‌فرماید:

(افَحُکْمُ الجاهِلِیَّهِ یَبْغُونَ وَ مَنْ احْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُکْماً لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ). (۱) «آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می‌خواهند؟! و چه کسی بهتر از خدا برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می‌کند؟!».

این آیه قوانین را به دو نوع «الهی و جاهلی» تقسیم می‌کند. آنچه زاییده فکر بشر است و مورد تأیید وحی الهی نیست، غیر الهی و جاهلی به شمار می‌رود.

## پنجم: توحید در اطاعت و بندگی

بدین معنا که تنها طاعت و فرمانبرداری از خداوند واجب

---

۱- مائده/ ۵۰.

ص: ۴۱

است و اوامر ونـواهی اوست که بایـد انجـام پـذیرد. اطـاعت از غیرخداونـد جز بـا اجـازه و امر او روا نیست. در غیر این صـورت هر اطاعتی حرام و موجب شرک در اطاعت خواهدبود:

(وَ ما اِمرِوُا إلّا لِیَعْبُدُوا اللّهَ مُخْلِصـینَ لَهُ الدِّین). (۱) «و به آنها دسـتوری داده نشـده بود جز آنکه خدا را بپرستید در حالیکه دین خود رابرای او خالص کنند».

«دین» در این آیه به معنـای اطاعت است. یعنی؛ تنها بایـد از او اطاعت کننـد نه از غیر او. البته اطاعت از پیامبر نیز واجب است، امّا به دلیل دستور خداوند:

(وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إلّا لِیُطاعَ بِاذْنِ اللّهِ).(۲) «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای اینکه به فرمان خدا از وی اطاعت‌شود».

در آیه‌ای دیگر اطاعت از پیامبر را از مظاهر اطاعت خداوند می‌داند:

(وَ مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّهَ). (۳)«کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است».

---

۱- بیّنه/ ۵.

۲- نساء/ ۶۴.

۳- نساء/ ۸۰.

ص: ۴۲

بنابراین اطاعت از پیامبر، اولی الامر و والدین، با اذن و امر خداوند واجب است و در غیراینصورت نه تنها اطاعت از آنها واجب نیست، بلکه جایز هم‌نمی‌باشد. مُطاع بالذّات فقط خداوند است و دیگران با اذن و امر او مُطاع می‌باشند.

## ششم: توحید در حاکمیت

حق حکومت بر انسانها مخصوص خداوند متعال است و حکومت‌دیگران باید در نهایت به حکومت خداوند منتهی شود. زیرا حکومت در جوامع بشری با تصرف و اعمال قدرت بر جان و مال و محدود نمودن آزادی افراد همراه است و این امور از حق ولایت حاکمان بر مردم ناشی می‌شود و اگر ولایت‌حاکمان مشروعیت نداشته باشد، تمام اقدامات آنان نامشروع و عدوانی است. بدون تردید ولایت حقیقی از آنِ خداوندی است که مالک حقیقی، خالق و مدبرانسانهاست و هیچ‌کس بدون اذن او، حق حکمرانی بر بندگانش را ندارد:

(إِنِ الحُکْمُ إلّا للَّهِ یَقُصّ‌الحَقَّ وَ هُوَ خَیْرُ الفاصِ‌لینَ).(۱) «حکم و فرمان، تنها از آنِ خداست، حق را از باطل جدا می‌کند و او بهترین جداکننده [حق از باطل] است».

---

۱- انعام/ ۵۷.

ص: ۴۳

در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

(أَلا لَهُ الحُکْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الحاسِبِینَ). (۱) «بدانید که حکم و داوری مخصوص اوست و او سریعترین حسابگران است».

بنـابراین حکـومت بر مردم چه به صـورت قضـاوت و فصـل خصـومت و چه‌به صورت حکومت در بُعـد اجرایی و سیاسـی، حق ویژه خداوند است و غیر او، تنها به اذن او از چنین حقی برخوردارند.

در غیر اینصورت حکومت آنان، حکومت طاغوت خواهد بود و قرآن کریم در آیات بسیاری از آن نهی نموده است.

## هفتم: توحید در عبادت

بدین معنا که عبادت، منحصـر در خداوند است. این اصل مورد قبول ووفاق تمام مذاهب اسلامی است. با پذیرش این اصل است که انسان، هویت اسلامی می‌یابد و مسلمان شمرده می‌شود. «ایاک نعبد»، شعار همه روزه مسلمانان‌است که حداقل ده بار در روز آن را تکرار می کننـد. بنابراین پرسـتش غیرخداونـد، شـریک نمودن غیر خداونـد با او در عبادت است و موجب بیرون رفتن انسان از دائره اسلام می‌شود.

---

۱- انعام/ ۶۲.

ص: ۴۴

در این اصل کلی که عبادت و پرستش، ویژه خداوند است تردید و اختلافی نیست. اما در مواردی گمان می‌رود عبادت غیرخداوند صورت گرفته‌است (ما در فصل پنجم به طور مبسوط به این نکته خواهیم پرداخت) بنابراین در اصل کلی مذکور اختلافی وجود ندارد، بلکه در بعضی مصادیق و موارد است که‌سئوال پیش می‌آید، آیا عبادت خداوند صورت می گیرد یا عبادت غیر او؟

مثلًا برگزاری مجالس جشن و سرور در اعیاد مذهبی، آیا عبادت شخصیتی که به احترام اومجلس تشکیل شده است محسوب می‌شود یا فقط احترام و تکریم او است نه بیش از آن؟ اگر عبادت محسوب شود، بدون تردید حرام و شرک است و اگراحترام و تکریم باشد، جایز و بلکه مستحب است.

مثالها و مصادیق دیگری نیز وجود دارد که در فصل پنجم کتاب مطرح خواهد شد. آنچه اکنون مهم است تفسیر منطقی عبادت و تعریف دقیق آن است‌تا بدانیم چه کاری عبادت محسوب می‌شود و چه کاری عبادت نیست. در دو فصل بعدی، در این باره بحث و بررسی خواهد شد. (۱)

---

۱- فصل سوم به بیان حقیقت عبادت و عوامل تشکیل دهنده آن، و فصل چهارم به تعریف عبادت می‌پردازد. فصل سوم مقدمه فصل چهارم است.

ص: ۴۵

## فصل سوم: ماهیت عبادت و عناصر تشکیل دهنده آن

مفاهیمی مانند مفهوم «آب و زمین» بر همگان روشن و واضح است، اما گاهی تعریف همین مفاهیم روشن در قالب عبارات و الفاظ مشکل می‌نماید.

مفهوم «عبادت» نیز از همین قبیل است. با آنکه مفهوم و مصادیق عبادت‌روشن و واضح است، اما گاهی تعریف منطقی آن به صورتی که جامع افراد و مانع اغیار باشد، دشوار می‌نماید. خضوع و خاکساری عاشق شیدا برای معشوق‌خود، سرباز برای فرمانده خود و مسافرت به قصد دیدار با شخصیتهای بزرگ، همه خضوع و فروتنی محسوب می‌شوند، اما عبادت نیستند.

مراجعه به کتب لغت برای دستیابی به تعریف جامعی از عبادت، کاری بی حاصل است. چرا که لغت نگاران به دنبال ارائه

ص: ۴۶

تعریف دقیق این واژه نبوده‌اند تابتوان سخن آنان را ملاک و معیار و تعریفی جامع و مانع دانست. آنان واژه «عبادت» را غالباً با عباراتی نظیر «خضوع و تذلّل» معنا کرده‌اند.

ابن منظور درلسان العرب می گوید: «عبودیت در اصل به معنای خضوع و تذلّل است» و راغب در مفردات می‌نویسد: «عبودیت یعنی؛ تذلّل. واژه «عبادت» رساتر ازواژه عبودیت، و به معنای شدّت و نهایت تذلّل است».

در کتاب القاموس المحیط آمده است: «عبادت به معنای اطاعت وفرمانبرداری است». در سایر کتب لغت نیز تعاریفی مشابه با تعاریف مذکور ذکرشده است.

اینگونه تعاریف، فراگیرتر و عام‌تر از «عبادت» در بحث ما می‌باشد. صرف‌خضوع و تذلّل و یا خضوع و تذلّل شدید، تعریف عبادت به شمار نمی‌روند. عشق عاشق نسبت به معشوق و یا بوسیدن قرآن کریم، پرستش معشوق یا قرآن کریم محسوب نمیشود و بالاتر از اینها، سجده ملائکه بر حضرت آدمعلیه السَّلام:

سَجَدَ المَلائِکَهُ کُلّهُمْ أَجْمَعُونَ إلّا إبْلِیسُ أَبی. (۱) «همه فرشتگان بدون استثناء سجده کردند جز ابلیس که ابا کرد».

و سجده یعقوب و همسر و فرزندان او بر یوسف:

---

۱- حجر/ ۳۱ و ۳۰.

ص: ۴۷

(وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً). (۱) «و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی به خاطر او به سجده افتادند».

عبادت و پرستش حضرت آدم و حضرت یوسف نیست.

فروتنی و خاکساری صحابه پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم نسبت به آن‌حضرت به حدی بود که از آب وضو و موی سر حضرت و ظرفی که در آن آب می‌نوشیدند و منبری که روی آن می‌نشستند، تبرک می‌جستند.

بدین صورت تبرک جستن، شدّت خضوع و فروتنی است و در عین حال به مرز عبادت و پرستش نمی‌رسد و هیچکس تا کنون، صحابه پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم را به پرستش آن حضرت و خدا انگاری او متهم نکرده است.

این همه، ما را به کنکاش در رسیدن به تعریفی که در برگیرنده تمام مصادیق عبادت و مانع‌از ورود مصادیق غیر عبادی در آن باشد، وا می‌دارد.

راه حل روشن آن است که به عناصری که در تشکیل مفهوم «پرستش» مؤثرند دست یابیم. برای این منظور باید در عبادات صحیحی که مسلمانان درطول تاریخ انجام داده‌اند و نیز عبادات و آداب دینی ادیان باطل (مانند دوگانه پرستان عصر جاهلیت قدیم و نوین) که پیوسته انجام می‌دادند، دقت و توجه‌کنیم، تا به

---

۱- یوسف/ ۱۰۰.

ص: ۴۸

خصوصیّات مشترک عبادت آنان و چیزی که باعث عبادت محسوب شدن اعمال آنها می‌شود پی بریم.

بنابراین، تجزیه و تحلیل رفتار آنان و آگاهی از ویژگی‌های موجود در اعمال عبادی آنها، از سویی ما را با «ماهیت و مقوّمات عبادت» آشنا می‌کند و ازسویی دیگر، به ما تعریفی جامع و مانع از «عبادت» می‌دهد تا به وسیله آن بتوانیم عمل عبادی را از غیرعبادی تمیز دهیم.

در تحلیل و کالبد شکافی عبادات مرسوم می‌توان گفت: وجه مشترک‌تمامی آنها، چه در عبادات صحیح مانند عبادت خداوند، و چه در عبادات غیر صحیح و باطل مانند پرستش بتها، اجرام آسمانی (از قبیل ماه و خورشید وستاره)، ارواح و موجودات مجرد، همان خضوع و خشوع و خاکساری می‌باشد. این خصیصه به وسیله تمام یا برخی از اعضای بدن، تحقق می‌یابد.

ویژگی دیگر عبادت، امری است که به ضمیر و درون انسان باز می‌گردد وعبارت است از: «اعتقادی خاص به معبود». همین ویژگی است که منشأ خضوع‌ظاهری و نام «عبادت» گرفتن آن می‌شود.

در اینجا لازم است پیرامون این خصیصه درونی که در تمام انواع عبادت‌ها وجود دارد، قدری بحث کنیم:

عبادت انسانهای موحد و مشرک، ناشی از عاملی درونی و

ص: ۴۹

اعتقاد به تأثیر معبود است. خضوع و خشوع انسانهای موحـد در مقابل خداونـد متعال، از آنجاست که خداوند را خالق هستی و مدبر تمام مخلوقات در دنیا و آخرت می‌دانند و معتقدند هیچ‌کس جز او، خالق و مدبر جهان نیست و مصالح و سـرنوشت‌انسانها در دنیا و آخرت همه در دست اوست. در دنیا، کار خلق، تـدبیر، زنـده کردن، میراندن، نزول باران، حاصـلخیزی و خشک‌سالی و هر آنچه به طبیعت‌مربوط می‌شود، همه به دست خداوند سبحان است و هیچ‌کس جز او در کار طبیعت و سرنوشت انسان مؤثر نیست.

در آخرت نیز، شفاعت و آمرزش گناهان و سایر امور اخروی در دست‌اوست.

بنـابراین، پرسـتش انسان موحـد خضوع در مقابل خداونـدی است که او را خالق و مـدبر هستی و صاحب سـرنوشت انسان در دنیا و آخرت می‌دانـد. اما مشرکین‌عصـر رسالت و قبل و بعد از آن، با اعتقادی کاملًا مخالف با اعتقاد موحدین، به خضوع و خاکساری در مقابل معبودهای خود می‌پرداختند.

از برخی از آیات قرآن استفاده می‌شود که اعراب جاهلی در مسئله خالقیت، موحد بوده و خداوند را خالق هستی می‌دانستند:

(وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السّمواتِ وَ الأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنّ العَزيزُ العَليمُ).(۱)

---

۱- زخرف/ ۹.

ص: ۵۰

«هرگاه از آنان بپرسی «چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟»، مسلّماً می گویند: «خداوندِ قادر و دانا آنها را آفریده است».

اما در عین حال در مسـئله تدبیر و ربوبیّت هستی، مشـرک بوده و به جای اعتقاد به ربّ یگانه و واحد، به ارباب متعددی که هر یک به تدبیر بخشی از عالم‌هستی مشغولند، اعتقاد داشتند.

آیات چندی بر این مطلب دلالت دارند که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. موحّد، عزت را در دست خداوند می‌داند و منطق او چنین است:

(فَلِلَّهِ العِزَّةُ جَمِیعاً). (۱) «تمام عزت برای خداست».

اما مشرک، عزت خود را در دست بتها می‌بیند:

(وَاتّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ آلِهَةً لِیَکُونُوا لَهُمْ عِزّاً).(۲) «و آنان غیر از خدا معبودانی بر می گزیدند تا مایه عزّتشان باشد».

۲- به اعتقاد انسان موحد، پیروزی و یاری رسانی به دست خداوند است و این آیه‌شریفه ورد زبان اوست که:

(وَ مَا النَّصْرُ إلّا مِنْ عِنْدِاللّهِ العَزِیزِ الحَکِیم). (۳)

---

۱- فاطر/ ۱۰.

۲- مریم/ ۸۱.

۳- آل عمران/ ۱۲۶.

ص: ۵۱

«پیروزی تنها از جانب خداوند توانای حکیم است».

اما به اعتقاد انسان مشرک، پیروزی و یاری رسانی به دست الهه و خدایان‌ساختگی است:

(وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرونَ). (۱) «آنان غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند، به امید اینکه یاری شوند».

۳. انسان موحّد معتقد است، تدبیر هستی به دست خداوند متعال است:

(إِنّ اللّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّاعَةِ وَ يُنَزّلُ الغَيْثَ).(۲) «آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خداست و اوست که باران را نازل می‌کند».

همچنانکه فراوانی و کمبود نعمت به دست اوست:

(وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَیءٍ مِنَ الخَوْفِ وَ الجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الأَمْوالِ وَ الأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَبَشِّر الصّابِرِينَ). (۳) «قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مالها، جانها و میوه‌هاآزمایش می‌کنیم، و بشارت ده به استقامت کنندگان».

امّا انسان مشرک از ستاره‌ها و بت‌ها کمک می‌خواهد و از آنها باران طلب می‌کند.

---

۱- یس / ۷۴.

۲- لقمان/ ۳۴.

۳- بقره/ ۱۵۵.

ص: ۵۲

ابن هشام در کتاب سیره خود می گوید:

«اولین کسی که بت پرستی را واردمکه و حومه آن کرد عمروبن لحیّ بود. او هنگام بازگشت از سفر شام، در منطقه‌ای بنام «بلقاء» مردمانی را دید که به پرستش بت‌ها مشغولند. وقتی از آنان علت پرستش بت‌ها را سئوال کرد در پاسخ گفتند، اینان، بت‌هایی هستند که آنها را می‌پرستیم؛ از آنها باران می‌خواهیم، به ما می‌دهند و از آنها پیروزی طلب‌می کنیم، ما را پیروز می کنند.

عمرو بن لحیّ به آنان گفت: آیا بتی به من می‌دهید که به سرزمین اعراب‌بَرَم تا آن را بپرستند؟

بدین ترتیب، عمرو مذهب آنان را پذیرفت و با خود بت بزرگی را بنام «هبل» به مکه آورد، آن را در بالای خانه کعبه قرار داد و مردم را به پرستش آن دعوت کرد». ۴(۱). انسان موحِّد و خدا پرست، آمرزش گناهان و شفاعت را در اختیار خداوند می‌داند و هیچ آمرزنده‌ای جز خداوند متعال و شفاعت کننده‌ای جز به‌اجازه او، نمی‌شناسد:

۱. (فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إلّا اللّهُ). (۲) «برای گناهان خود طلب آمرزش می کنند و کیست جز خدا که گناهان

---

۱- ر. ک السیرهٔ النبویهٔ: ۱/ ۷۶- ۷۷.

۲- آل عمران/ ۱۳۵.

ص: ۵۳

راببخشد؟».

۲. (قُلْ لِلَّهِ الشَّفاعَةُ جَمِیعاً لَهُ مُلْکُ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ).(۱) «بگو: «تمام شـفاعت از آنِ خداست (زیرا) حاکمیّت آسمان‌ها و زمین از آن‌اوست».

۳. (وَلا یَمْلِکُ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَهْ).(۲) «کسانی را که غیر از او [خداوند] می‌خوانند قادر بر شفاعت نیستند».

اما انسان مشـرک؛ شفاعت را در اختیار آلهه و خدایان دروغین می‌داند. گواه این مدّعی، آیات فوق است که در ردّ عقیده مشرکین مبنی بر تفویض مقام شـفاعت از سوی خداونـد به بت‌ها نازل شده است و برای تأکید در ردّ این عقایدباطل، قرآن در آیات دیگری پندار آنان را مردود می‌شمارد:

(لا یَمْلِکُونَ الشَّفاعَهَ إلّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً.(۳)

«آنان هرگز مالک شفاعت نیستند، مگر کسی که نزد خداوند رحمان عهد وپیمانی دارد».

(وَلا تَنْفَعُ الشَّفاعَهُعِنْدَهُ إلّا لِمَنْ أذِنَ لَهُ).(۴)

«هیچ شفاعتی نزد او، جز برای کسانی که اذن داده، سودی ندارد».

---

۱- زمر/ ۴۴.

۲- زخرف/ ۸۶

۳- مریم/ ۸۷.

۴- سبأ/ ۲۳.

ص: ۵۴

(وَ لا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلّا مَنْ شَهِدَ بِالحَقّ).(۱)

«کسانی را که غیر از او [خداوند] می‌خوانند قادر بر شفاعت نیستند، مگر آنها که شهادت‌به حق داده‌اند».

انسان مشرک آمرزش گناهان را نیز به دست آلهه می‌داند. آیه سوم سوره غافر (غافرالذنب) که خداوند سبحان خود را بخشنده گناهان معرفی کرده است، بیانگرهمین مطلب است.

۵. انسان موحّد، زمام سرنوشت خود را در دنیا و آخرت به دست خداوند می‌داند. حضرت ابراهیم علیه السَّلام پرچمدار توحید، آشکارا در مقابل‌انبوه مشرکین عقیده خود را این چنین اعلام می کند:

(الّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ یَهْدِینِ* وَ الّذِی هُوَ یُطْعِمُنِی وَ یَسْقِینِ* وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَیَشْفِینِ* وَالّذِی یُمِیْتُنِی ثمّ یُحْیِینِی).(۲)

«همان کس که مرا آفرید و پیوسته راهنمائیم می کند* و کسی که مرا غذا می‌دهد و سیراب می‌نماید* و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می‌دهد* و کسی که مرا می‌میراند و سپس زنده می کند».

امّا انسان مشرک، تمام این امور یا اکثر آنها را در دست آلهه و خدایان‌دروغین می‌داند:

---

۱- زخرف/ ۸۶.

۲- شعراء ۷۸- ۸۱.

ص: ۵۵

(وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَتّخِذُ مِنْ دُونِ اللّهِ أنْداداً یُحِبُّونَهُمْ کَحُبّ اللّهِ).(۱)

«بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می کنند و آنها راهمچون خدا دوست دارند».

قرآن کریم از زبان مشرکین که در روز قیامت از پرستش آلهه پشیمان شده‌اند می‌فرماید:

(تَاللَّهِ إنْ کُنّا لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ* إذْ نُسَوّیکُمْ بِرَبّ العالَمِین).(۲)

«به خدا سوگند که ما در گمراهی آشکاری بودیم* چون شما را با پروردگار عالمیان برابر می‌شمردیم!».

۶- انسان خداپرست، قانون گذاری، تحریم و تجویز اعمال را فقط درصلاحیت خداوند می‌داند:

(إنِ الحُکْمُ إلّا للّهُ). (۳)

«حکم تنها از آن خداست».

اما انسان مشرک، قانون‌گذاری و تشریع را در اختیار احبار، راهبان و یاعالمان دینی دنیاپرست می‌داند:

(وَاتّخَذُوا أحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أرْباباً مِنْ دُونِ اللّه).(۴)

---

۱- بقره/ ۱۶۵.

۲- شعراء/ ۹۷- ۹۸.

۳- یوسف/ ۴۰.

۴- توبه/ ۳۱.

ص: ۵۶

( «آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند.

به اعتقاد فرد مشرک، احبار و راهبان صلاحیت قانون گذاری دارند و می‌توانند در مقابل اخذ مال ناچیز دنیا، حرام خدا را حلال و حلال او را حرام نمایند.

آیات گذشته و آیات دیگری ا زاین قبیل از عقیده مشرکین عصر جاهلی پرده برمی‌دارد و بیان می کند که خضوع مشرکین در مقابل بت‌ها، تنها از سرعلاقه و محبت به آنها نبوده، بلکه متّکی بر باور و اعتقاد آنان به اقتدار آلهه بوده است. آنان آلهه را کارگزاران بخشی از هستی یا تمام آن می‌دانستند و سرانجام وسرنوشت موجودات را به اراده آنان گره می‌زدند.

البته اعتقاد آنها در مورد ربوبیّت آلهه و خدایان جعلی یکسان نبود، بلکه نسبت به شرایط و موقعیت‌های خاص، تفاوت می کرد.

عده‌ای از مشرکین صدراسلام همانند مشرکین دوران حضرت ابراهیم علیه السَّلام، معتقد به گستردگی ربوبیّت ارباب و آلهه بودند و اینکه خورشید و ماه وستاره، ربّ تمامی موجودات زمینی هستند.

برخی از آیات قرآن، بیانگر این عقیده مشرکین است:

(وَ کَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ المُوْقِنِینَ* فَلَّماجَنّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ رَأی کَوْکَباً قالَ هذا رَبِّی فَلَمّا أَفَلَ

ص: ۵۷

قالَ لا أُحبُّ الافِلِینَ).(۱)

«و این چنین ملکوت آسـمانها و زمین [و حکومت مطلقه خداونـد بر آنهـا] را به‌ابراهیم نشـان دادیم؛ [تا به آن اسـتدلال کنـد] و اهل یقین گردد* هنگامی که (تاریکی) شب او را پوشانید ستاره‌ای مشاهده کرد، گفت: «غروب کنندگان رادوست ندارم».

گروه دیگری از آنـان، معتقـد به محـدودیت ربوبیّت آلهه بودنـد و آنهـا را تنهـا در بخشـی از اموریکه به ایشـان مربوط است، مانند شفاعت، مغفرت، عزّت، پیروزی در جنگ‌ها و ... دارای ربوبیّت و تأثیر می‌دانسـتند. تفصـیل این مطالب را در کتاب‌های ملل و نحل جستجو کنید.(۲) اعتقاد مشترکی که مشـرکین را در اردوگاه عقیـدتی واحـدی گرد می‌آورد، اعتقاد به ربوبیّت آلهه در اداره جهان هستی و زندگی انسانها بود. به نمونه‌هایی‌از گفتار مشرکین در این باره توجه کنید:

زیـد ابن عمرو ابن نوفـل که از مشـرکین دوران جـاهلیّت بـود و پیش از بعثت رسـول گرامی اسـلام صـلَّی اللَّه علیه و آله و سـلَّم، از عبادت بت‌ها دست کشید، درباره‌عقیده پیشین خود می‌گوید:

أربّ واحد ام الف ربّ أدین اذا تُقسّمت الامور

---

۱- انعام/ ۷۵- ۸۰.

۲- شهرستانی، الملل و النحل: ۲/ ۲۴۴.

ص: ۵۸

عزلت اللات و العزی جمیعاً کذلک یفعل الجلد الصبور

للاعزّی أدین و لا ابنتیها و لا صنم بنی عمر و ازور

«هنگامی که امور از هم جدا می‌شود، آیا خدای یگانه را بپرستم یا هزار خدا را!»

«از لات و عزی همگی دست کشیدم، که این چنین انسان نیرومند و بردبار انجام می‌دهد».

«نه عزّی را خواهم پرستید و نه دو دختر او را، ونه بت بنی عمرو را زیارت خواهم کرد».

در جای دیگر می گوید:

الی الملک الاعلی الذی لیس فوقه اله و لا ربّ یکون مدایناً (۱) «من آن پادشاه والایی را که هیچ اله و ربّ جزا دهنده‌ای بالاتر از او نیست، می‌پرستم».

این اشعار و سایر آثار به جای مانده از دوران جاهلیّت، بیانگر این نکته‌است که به اعتقاد مشرکان، آلهه دارای نیرویی غیبی و ماوارای طبیعی هستند که اراده آن ها در جهان هستی و سرنوشت انسان تأثیر می گذارد. امور جهان در دست‌این آلهه و رب‌ها است و خداوند سبحان، اله این آلهه و ربّ این ارباب است. این عقیده مشرکین را می‌توان از لابلای آیاتی که به سرزنش مشرکین و بازداشتن

---

۱- آلوسی، بلوغ الارب: ۲/ ۲۴۹.

ص: ۵۹

آنها از شرک و بت‌پرستی پرداخته است، به دست آورد:

۱. (إنّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ عِبادٌ أمْثالُکُمْ). (۱)

«آنهایی را که غیر از خدا می‌خوانید [و پرستش می کنید] بندگانی همچون خود شما هستند».

۲. (قُلِ ادْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلا یَمْلِکُونَ کَشْفَ الضُّرّ عَنْکُمْ وَ لا تَحْوِیلًا).(۲)

«بگو! کسانی را که غیر از خـدا (معبود خود) می‌پندارید بخوانید! آنها نه می‌توانند مشـکلی را از شـما برطرف سازند و نه تغییری در آن ایجاد نمایند».

۳. (وَلاتَدْعُ مِنْ دُونِ اللّهِ مالا یَنْفَعُکَ وَ لا یَضُرُّکَ). (۳) «و جز خدا چیزی را که نه سودی به تو می‌رساند و نه زیانی، مخوان».

۴. (إنْ تَدْعُوهُمْ لایَسْمَعُوا دُعائَکُمْ).(۴)

«اگر آنها را بخوانید، صدای شما را نمی‌شنوند».

۵. (أَمَّن هذَا الّذِی هُوَ جُنْدٌ لَکُمْ یَنْصُرُکُمْ مِنْ دُونِ الرَّحمنِ إنِ الکافِرُونَ إلّا فِیغُرُورٍ).(۵)

«آیا این کسی که لشکر شماست می‌تواند شما را در برابر خداوند یاری دهد؟!

---

۱- اعراف/ ۱۹۴.

۲- اسراء/ ۵۶.

۳- یونس/ ۱۰۶.

۴- فاطر/ ۱۴.

۵- ملک/ ۲۰.

ص: ۶۰

ولی کافران تنها گرفتار فریبند».

۶. (أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنا لا یَسْتَطِیعُوَن نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلاهُمْ مِنْهایُصْحَبُونَ).(۱)

«آیا آنها خدایانی دارند که می‌توانند در برابر ما از آنها دفاع کنند؟! [این خدایان ساختگی، حتی] نمی‌توانند خودشان را یاری دهند [تا چه رسد به دیگران] ونه از ناحیه ما با نیرویی یاری می‌شوند».

آیات دیگری نیز وجود دارد که عمل مشرکین را مورد سرزنش قرارمی‌دهد و آنان را به پذیرش حقیقتاب فرا می‌خواند و با دلایل ذیل عقیده نادرست آنها را ابطال می‌کند:

الف. بت‌هاییکه می‌پرستید، مانند خود شما مخلوق و آفریده هستند: «عبادٌامثالکم» لذا هیچگونه ربوبیّتی ندارند، نه نسبت به کل هستی و نه نسبت به گوشه‌ای از آن.

ب. «فَلا یَمْلِکُونَ کَشْفَ الضُّرِّ»: بت‌ها قادر به رفع ضرر و زیان نیستند، تابتوانند حوادث ناگوار را از شما دور کنند، لذا هیچگونه ربوبیّتی ندارند.

ج. بت‌هایی که هیچ نفع و ضرری ندارند و شنوای حرف شما نیستند، چگونه آنها را می‌پرستید؟ آیات فوق همگی شاهد آن هستند که مخاطبین این آیات، معتقد به قدرت غیبی و فوق انسانی معبودهای خود بودند و سود و زیان‌را در دست آنها می‌دانستند.

---

۱- انبیاء/ ۴۳.

ص: ۶۱

با توجّه به مطالب مذکور، روشن می‌شود که ماهیت و حقیقت عبادت از دو عنصر تشکیل شده است:

اول: عنصری که مربوط به جوارح و اعضای بدن انسان است و نشانگرتعظیم و خشوع او می‌باشد.

دوم: عنصری که مربوط به عقیده انسان خاضع نسبت به معبود است و اورا به گونه‌ای، خالق، ربّ یا زمامدار سرنوشت انسان- تمام یا جزیی از آن- می‌داند.

ماهیت عبادت و پرستش به این دو عنصر وابسته است و در صورت نبود یکی از آن دو، پرستش محقق نمی‌شود.

سئوالی که اینجا مطرح است اینکه: اگر اعراب جاهلی، معتقد به ربوبیّت آلهه بوده‌اند، چرا قرآن به نقل از آنان، هدف از عبادت بت‌ها را تقرب و نزدیکی‌به خداوند متعال معرفی می کند؟

(الا للّهالدِّینُ الخالِصُ وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ مانَعْبُدُهُمْ إلّا لِیُقَرِّبُونّا إلیَ اللّهِ زُلْفی إنّ اللّهَ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ فِی ماهُمْ فِیهِ یَخْتَلِفُونَ إنَّ اللّهَ لایَهْدِی مَنْ هُوَ کاذِبٌ کَفّارٌ).(۱)

«آگاه باشید! که دین خالص از آن خداست و آنها که غیر خدا را اولیاء خود قرار دادند، [دلیلشان این بود که:] اینها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند. خداوند روز قیامت میان آنان در آنچه اختلاف داشتند داوری می کند. خداوند آن کس را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت‌نمی کند».

---

۱- زمر/ ۳.

ص: ۶۲

جمله (ما نَعْبُدُهُمْ إلّا لِیُقَرِّبُونا إلیَ اللّهِ زُلْفی) که از زبان مشرکین نقل شده‌است، بیانگر انگیزه مشرکین از پرستش بت‌ها می‌باشد. یعنی؛ ما بت‌ها را در زندگی و سرنوشت خود مؤثر نمی‌دانیم، امّا آنها را می‌پرستیم تا بدین وسیله به خداوندمتعال نزدیک شویم.

در پاسخ به این سؤال باید گفت: با توجه به آیاتی که گذشت، تردیدی باقی نمی‌ماند که مشرکین بت‌ها را ارباب و آلهه خود می‌دانستند و از آنان باران، عزت، پیروزی و سایر اموری که از شئون خداوند است، طلب می‌کردند. با این حال، چگونه می‌توان تنها هدف عبادت بتها را تقرب به خداوند دانست؟ ناگزیربه این نتیجه باید رسید که آنچه مشرکین به زبان می‌گفتند و مدعی آن بودند، در ضمیر و ذهن خود به آن معتقد نبودند. لذا قرآن در پایان آیه مذکوراضافه می‌کند: «إنَّ اللّهَ لایَهْدِی مَنْ هُوَ کاذِبٌ کَفّار» و به این حقیقت اشاره می‌کند که مشرکین در ادعای خود دروغ می‌گفتند و انگیزه آنان از عبادت بت‌ها، انگیزه‌ای دنیایی و رسیدن به عزت، اقتدار، پیروزی بر حریف، رفاه، فراوانی، شفا و شفاعت بوده است.

از آنجا که در این فصل، تبیین ماهیت عبادت و عناصر تشکیل دهنده آن‌به طول انجامید، بیان تعریف عبادت را به فصل آینده واگذار می‌کنیم.

ص: ۶۳

## فصل چهارم: تعریف عبادت

اکنون که با عناصر تشکیل دهنده عبادت آشنا شدیم، تعریف عبادت‌به صورت منطقی که جامع افراد و مانع اغیار باشد، امکان‌پذیر خواهد بود. لذا عبادت را می‌توان به یکی از سه صورت ذیل تعریف نمود:

تعریف اول: عبادت؛ خضوع و کُرنشی است که از اعتقاد به الوهیت معبود سرچشمه گرفته باشد. چنانچه گفتار یا رفتاری ناشی از این اعتقاد نباشد، عبادت محسوب نمی‌شود.

توجه به این نکته لازم است که منظور از «الوهیت» معنای رایج آن که پرستش شدن یا معبودیت است نمی‌باشد، بلکه مراد از آن، اعتقاد به اله، خالق ومدبر بودن موجودی است که زمام امور هستی یا بخشی از آن را در اختیار دارد. تفاوت لفظه «اله» با لفظ «اللّه» در کلی بودن اله و عَلَم بودن لفظ جلاله اللّه است.

مؤید این معنای از عبادت (خضوع ناشی از اعتقاد به الوهیت

ص: ۶۴

معبود) آیاتی است که به عبادت خداونـد امر کرده و از عبادت غیر او نهی می‌نمایـد، به‌این دلیل که هیچ آلهه‌ای غیر خداوند وجود ندارد.

(یا قَوْمِ اعْبُدُواللّهَ مالَکُمْ الهٌ غَیْرُهُ).(۱)

«ای قوم من! [تنها] خداوند یگانه را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست».

بـدین معنـا که، «اله» موجودی سـزاوار پرسـتش است و تنهـا خداونـد «اله حقیقی» است. بـا این حال شـما چگونه موجودی را که اله حقیقی و واقعی نیست‌واله ادعـایی و دروغین است می‌پرستیـد؟ و چرا از عبـادت خداونـدی که اله واقعی است و تنهـا معبودِ سـزاوار پرستش است، سرباز می‌زنید؟

آیه فوق یا مضـمون آن، در بسـیاری از آیات قرآن مجیـد تکرار شـده است.(۲) این آیات می‌رساننـد که عبادت، خضوع و کُرنشـی است که از اعتقاد به‌الوهیت معبود جوشیده‌باشد. در این آیات به روشنی ملاحظه می‌کنیم که قرآن، مشرکین را به دلیل پرستش غیر خداوند سرزنش می‌کند، چرا که این معبودها آلهه واقعی نیستند و عبادت، از

---

۱- اعراف/ ۵۹.

۲- خواننـدگان گرامی در این زمینه می‌تواننـد، آیـات ذیل را ملاحظه فرماینـد: اعراف/ ۶۵، ۷۳، ۸۵. هود/ ۵۰، ۶۱، ۸۴؛ انبیاء/ ۲۵؛ مؤمنون/ ۲۳، ۳۲؛ طه/ ۱۴.

ص: ۶۵

شئون الوهیت و آلهه واقعی است. صفت الوهیت تنها سزاوار خداوند سبحان است و به همین دلیل تنها عبادت او واجب و لازم‌است.

تعریف دوم: عبادت؛ خضوع و کرنش در مقابل موجودی است که او را «ربّ» می‌دانیم و شأنی از شئون وجود و زندگی خود را، در دنیا و آخرت دراختیار او می‌شماریم، حال چه در امور مادی مانند عزت و پیروزی در دنیا باشد و چه در امور معنوی مانند آمرزش گناهان.

«ربّ» کسی است که زمام امور مربوب را در کف دارد و عهده‌دار تدبیر و تربیت اوست. بنابراین، عبادت معبود به دلیل ربوبیّت او صورت می‌گیرد.

گواه این تعریف، آیاتی است که دلیل منحصر بودن عبادت به خداوند را، یگانه ربّ بودن او می‌داند مانند:

۱. (وَ قالَ المَسِیحُ یا بَنِی اسْرائِیلَ اعْبُدُوا اللّهَ رَبّی وَ رَبّکُمْ).(۱)

«مسیح گفت: ای بنی اسرائیل خداوند یگانه را که پروردگار من و شما است‌پرستش کنید».

۲. (إنّ هذِهِ أُمّتُکُمْ أُمّةً واحِدَةً وَ أنَا رَبّکُمْ فَاعَبُدُونِ).(۲)

«این [پیامبران بزرگ و پیروانشان] همه امت واحدی بودند و من پروردگار شماهستم، پس مرا پرستش کنید».

---

۱- مائده/ ۷۲.

۲- انبیاء/ ۹۲.

ص: ۶۶

۳. (إنَّ اللّهَ رَبِّی وَ رَبّکُمْ فَاعْبُدُوه هذا صِراطٌ مُسْتَقِیمٌ).(۱)

«خداوند پروردگار من و پروردگار شماست. او را بپرستید. [نه من و نه چیز دیگر را] این است راه راست».

آیات دیگری نیز به همین مضـمون وجود دارد مانند: آیه ۴۳ سوره یونس، ۹۹ سوره حجر، ۶۵ و ۳۶ سوره مریم و ۶۴ سوره زخرف که بهترین دلیل بر این معنای عبادت، آیات‌مذکور است.

تعریف سوم: عبـادت، خضوع و کرنش در برابر کسـی است که او را اله عـالم یـا موجودی که امور هستی به او تفویض شـده است می‌دانیـم، حـال چـه امورتکـوینی ماننـد خلـق، رزق، زنـده کردن و میرانـدن بـه او تفـویض شـده باشـد و چـه امـور تشـریعی مـانند قانونگذاری، شفاعت و مغفرت.

انسان موحّد معتقد است؛ کلیّه امور تکوینی و تشریعی به دست خداوند است و هیچیک از این امور به مخلوقات او تفویض نشده، و به‌همین دلیل خداوند را می‌پرستد.

امـا انسـان مشـرک معتقـد است؛ گرچه آلهه و رب‌ها مخلوق حقنـد، اما برخی یا تمام امور تکوینی و تشـریعی، به آنها تفویض‌شـده است و بر اساس همین اعتقاد از ستاره‌ها و بت‌ها طلب باران، شفاعت، یاری رساندن و پیروزی در جنگ می کند،

---

۱- آل عمران/ ۵۱.

ص: ۶۷

چرا که این امور را تفویض شده به آنها می‌پندارد.

با توجه به تعاریف سه‌گانه مذکور، تفاوت اساسی توحید و شرک در عبادت آشکار می‌شود.

هر خضوعی که ناشی از اعتقاد به الوهیت یا ربوبیّت و یاتفویض کاری به موجود مورد خضوع باشد، عبادت شمرده می‌شود. حال چه این اعتقاد، بر حق و صحیح باشد (اگر خداوند معبود باشد) و چه اعتقادی باطل وناصواب (اگر بت‌ها و غیر خداوند معبود باشند). در هر دو صورت، خضوع او برگرفته از اعتقاد به الوهیت یا ربوبیّت یا تفویض است و چنین خضوعی‌عبادت آن موجود محسوب می‌شود.

اما اگر خضوع انسان، بدون این اندیشه و اعتقاد باشد، این خضوع عبادت نیست، بلکه تعظیم و بزرگداشت شمرده می‌شود، و نه انسان خاضع مشرک‌است و نه عمل او شرک‌آمیز. اما این تعظیم و احترام غیر عبادی، گاهی جایز و حلال است مانند تعظیم انبیاء، اولیای الهی، معلمان و مربیان؛ و گاهی حرام وغیر مجاز است مانند سجده کردن در مقابل انبیاء و اولیای الهی. اما حرمت این کار، به دلیل عبادت بودن آن نیست، بلکه به دلیل ممنوعیت سجده کردن در برابر غیر خداوند است و اینکه غیر او، سزاوار سجده نیست.

حال که تفاوت بین تعظیم و عبادت روشن شد به این نتیجه می‌رسیم که‌اعمالی مانند بوسیدن قرآن مجید، ضریح انبیاء و

ص: ۶۸

چیزهایی که به گونه‌ای به آنها مربوطند، در صورتی که همراه با اعتقاد به الوهیت و ربوبیّت یا تفویض نباشد، عبادت آنها محسوب نمی‌شود.

اکنون پس از روشن شدن ماهیت و ملاک عبادت، به بحث و بررسی پیرامون موضوعات خاصی می‌پردازیم که گاهی گمان می‌رود این اعمال شرک یا عبادت‌غیر خداونداست.

ما در فصل آینده به این موضوع خواهیم پرداخت.

***

ص: ۶۹

## فصل پنجم: بررسی کاربردی مفهوم عبادت

### اشاره

این فصل حاوی مسایلی است که دستاویزی برای اختلاف و تشتّت دربین مسلمانان شده است. این مسایل به هیچ وجه رنگ عقیدتی ندارد بلکه‌موضوعاتی است فقهی، که احکام آنها از کتاب و سنّت استخراج می‌شود. این مسایل عبارتند از:

۱. زیارت قبور؛

۲. مسافرت برای زیارت قبر پیامبر اسلام صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم؛

۳. ساختن آرامگاه و مقبره بر روی قبور؛

۴. ساختن مسجد بر روی قبور و نماز خواندن در آن؛

۵. توسّل به انبیاء و اولیا و صالحین و اقسام آن؛

۶. بهره‌مندی اموات از اعمال زنده‌ها و نذر نمودن برای آنها؛

۷. تبرّک به آثار انبیاء و صالحین؛

۸. برگزاری جشن میلاد پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم؛

ص: ۷۰

۹. گریه کردن بر اموات؛

۱۰. قسم دادن خداوند به حق اولیای الهی؛

۱۱. قسم خوردن به غیر نام خداوند؛

۱۲. نامگذاری فرزندان، با پیشوند «عبد» به نام غیر خداوند؛

اکنون به بحث پیرامون یکایک موضوعات فوق می‌پردازیم.

ص: ۷۱

## ۱. زیارت قبور

۱. زیارت قبور (۱)

زیارت قبور، دارای آثار اخلاقی و تربیتی مهمی است. مشاهده مزار اموات که در آن استخوانهای پوسیده کسانی است که روزگاری در این دنیا می‌زیستند و سپس به سرایی دیگر منتقل شدند، از حرص و طمع انسان نسبت‌به دنیا می‌کاهد و چه بسا باعث تغییر رفتار انسان و کنار گذاشتن ظلم و ستم و رفتارهای زشت، و توجه به خداوند متعال و آخرت شود. از همین جهت است‌که پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم به زیارت قبور سفارش می‌کردند:

«زُورُوا القُبُورَ فَانّها تُذَکّرِکُمْ بِالآخِرَةِ». (۲)

«قبور اموات را زیارت کنید، زیرا باعث یادآوری آخرت می‌شود».

با این وجود، در برخی از احادیث آمده است که پیامبر اسلام مدتی از زیارت قبور نهی فرمودند و پس از آن زیارت قبور را جایز دانسته و اجازه دادند. به نظر می‌رسد نهی پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم، از آن جهت

ص:۷۲

---

۱- مسئله زیارت قبور، از مسایل فرعی فقهی است که ارتباطی با مسایل عقیدتی ندارد و نمی‌توان قائلین به جواز آن را مشرک دانست. در این مسئله نیز مانند سایر مسایل فقهی، باید به کتاب و سنّت مراجعه کرد تا از جواز یا عدم جواز آن آگاهی یافت.

۲- شفاء السقام: ۱۰۷.

بود که در آن روزگار، بیشتر قبور از آنِ مشرکین بود و پیامبر صلَّی اللّه علیه و آله و سلَّم با این دستور از زیارت قبر آنان جلوگیری می‌نمودند. اما وقتی که قبور مؤمنین زیاد شد، پیامبرصلَّی اللّه علیه و آله و سلَّم به فرمان خداوند، زیارت قبور را تجویز نموده و فرمودند:

«کُنتُ نهیتُکم عن زیارهٔ القبور فزُورُوها فانّها تُزَهِّدُ فی الدنیا و تُذکّرُ فی‌الآخرهْ»(۱)«پیش از این شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم، اما اکنون می‌گویم به زیارت قبور بروید. زیرا موجب زهد در دنیا و یادآوری آخرت می‌شود».

عایشه می‌گوید: رسول خدا صلَّی اللّه علیه و آله و سلَّم، زیارت قبور را اجازه‌دادند و فرمودند:

«امَرنی ربّی انْ آتی البقیع و استغفر لهم»

«یعنی؛ خدایم دستور داده به قبرستان بقیع بروم و برای مردگان آن آمرزش‌بخواهم».

گفتم: یا رسول اللّهصلَّی اللّه علیه و آله و سلَّم! هنگام زیارت آنان چه بگویم؟ حضرت فرمود، بگو:

«السَّلام عَلی أَهْلِ الدِّیارِ مِنَ المُؤْمِنِینَ وَ المُؤْمِناتِ یَرْحَمُ اللّهُ المُسْتَقْدِمِینَ مِنّا وَ المُسْتأخِرینَ، إنّا إنْ شاء اللّهُ بِکُم لاحِقُون» (۲)

---

۱- سنن ابن ماجه: ۱/ ۱۱۷، باب «ما جاء فی زیارهٔ القبور».

۲- صحیح مسلم: ۲/ ۶۴، باب «ما یقال عند دخول القبور».

ص: ۷۳

«یعنی؛ سلام بر اهل سرزمین مردان و زنان با ایمان، خداوند گذشتگان وآیندگان مؤمن را رحمت کند. به خواست خدا ما نیز به شما خواهیم پیوست».

در کتب روایی صحاح و مسانید اهل سنّت، زیارت‌های مختلفی که‌پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم در قبرستان بقیع می‌خواندند ثبت و ضبط شده است.

مؤلف کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعهٔ» می‌نویسد:

«زیارت قبور به دلیل عبرت آموزی و یادآوری جهان آخرت مستحب است و در روز جمعه، استحباب بیشتری دارد. مناسب است زائر، در هنگام زیارت‌قبور به دعا و تضرّع برای میت بپردازد و از سرنوشت آنان عبرت گیرد، و از آنجا که بنابرقول صحیح‌تر، قرائت آیات و اذکار به حال میت مفید است و موجب شادی‌و آسایش روح او می‌شود، به قرائت قرآن برای او بپردازد.

در روایت آمده است که با مشاهده قبور بگویید:

«السلام علیکم دار قوم مؤمنین و انّا ان شاء اللّه بکم لاحقون»

در مطلوبیت زیارت قبور مؤمنین، فرقی بین قبور دور و نزدیک نیست، (۱)و مسافرت برای زیارت قبور مؤمنین خصوصاً قبور صالحین، مستحب است.

---

۱- بجز حنابله، آنان معتقدند زیارت قبور دور دست، مباح است نه مستحب.

ص: ۷۴

عبارات فوق، نظر فقهای مذاهب چهارگانه اهل سنّت پیرامون زیارت قبور است»(۱) .

زیارت قبر پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم

مطالبی که گذشت، پیرامون زیارت قبور عموم مسلمانان بود. در موردزیارت خصوص قبر پیامبر اسلام صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم، رهبران اسلامی، شهیدان و انسانهای صالح؛ تردیدی نیست که زیارت مرقد آنان آثار سازنده و مفیدی دربر دارد.

ما ابتدا به این آثار انسان ساز اشاره می‌کنیم (که در واقع تجزیه و تحلیل موضوع است) و سپس برخی از احادیثی را که پیرامون زیارت قبور این بزرگان‌وارد شده است بر می‌شمریم تا بحثی کامل از جهت تحلیلی و استدلالی ارائه کرده باشیم.

در تحلیل این مسئله باید گفت: زیارت مرقد شخصیتهای بزرگ نوعی‌سپاس و تقدیر از فداکاری آنان است و به نسل حاضر می‌آموزد که مقام و منزلت کسانی که راه هدایت و حقیقت را بپیمایند و از عقیده و آرمان الهی دفاع کنند، بس رفیع و بلند است.

البته این انگیزه تنها در حد زیارت آرامگاه آنان خلاصه نمیشود بلکه ما را وادار می‌کند تا یاد و نام آنان را زنده و پرشور نگه داریم و از

---

۱- الفقه علی المذاهب الاربعهٔ: ۱/ ۵۴۰.

ص: ۷۵

آثار وجودی آنها محافظت کنیم، در سالگرد تولد آنها مجالس جشن برپا کنیم و در سالروز رحلت‌آنان با تشکیل جلسات و ایراد سخنرانی یادشان را گرامی بداریم.

هر انسان هوشمندی، مطالب فوق را درک کرده و می‌پذیرد. بر همین اساس، ملتهای زنده و با نشاط، برای زیارت آرامگاه رهبران و شخصیتهای خودکه جان و مالشان را در راه نجات و رهایی ملت خود از چنگال استعمارگران و ستمگران فدا کرده‌اند، از یکدیگر سبقت می‌گیرند و برای گرامیداشت یاد و نام‌آنان، مجالس خاصی برپا می‌کنند.

با این وجود، به ذهن کسی خطور نمی‌کند که اینگونه اعمال، عبادت وپرستش آنان محسوب می‌شود. واقعیت آن است که احترام و بزرگداشت‌شخصیتها، فاصله فراوانی با پرستش آنها دارد. انگیزه احترام و تعظیم، قدردانی از تلاش و کوشش آنهاست، اما انگیزه پرستش، خدا انگاری و ربّ دانستن آنان است.

حال آیا می‌توان در این زمینه بین شخصیتهای اسلامی ما، با شخصیتهای ملل دیگر تفاوتی قایل شد؟ هرگز! توجه و دقت در بحث ماهیت و مقومات عبادت که بیانگر دو عنصر «خضوع و عقیده» بود، پاسخ این پرسش را از قبل‌روشن کرده است.

اکنون که با آثار انسان ساز زیارت قبور مسلمانان، و زیارت

ص: ۷۶

قبور اولیا و صالحین، آشنا شدیم، به برخی از روایاتی که در زمینه زیارت‌قبر پیامبر اسلام صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم وارد شده و نسبت به آن تشویق و ترغیب نموده است، اشاره می کنیم.

این روایات توسط امامان مذاهب چهارگانه اهل‌سنّت و حافظان روایات در کتب روایی صحاح و مسانید اهل سنّت گردآوری شده است:

۱. عبد اللّه ابن عمر- بدون ذکر کامل سند- روایت می کند که پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم فرمود:

«من زار قبری، وجبت له شفاعتی»

«هر کس قبر مرا زیارت کند، حتماً او را شفاعت خواهم کرد».

۲. عبداللّه بن عمر- بدون ذکر کامل سند- روایت می کند که پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم فرمود:

«من جائنی زائراً لاتحمله الّا زیارتی کان حقاً علیّ انْ اکون له شفیعاً یوم القیامهٔ»

«هر کس که فقط به قصد زیارت قبر من بیاید، وظیفه خود می‌دانم روز قیامت او را شفاعت کنم».

۳. هم او به نقل از پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم می گوید:

«من حجّ فزار قبری بعد وفاتی، کمن زارنی فی حیاتی».

«هر کس که حجّ انجام دهد و سپس قبر مرا زیارت کند، مانند آن است که درحال حیات، مرا زیارت کرده باشد».

ص: ۷۷

۴. هم چنین روایت می کند:

«من حجّ البیت و لم یزرنی فقد جفانی»

«هر کس که پس از اعمال حج مرا زیارت نکند، به من ستم کرده است».

۵. از عمر- بدون ذکر کامل سند- روایت شده است که پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم فرمود:

«من زار قبری أوْ من زارنی، کنت له شفیعاً او شهیداً».

«هر کسی من یا قبر مرا زیارت کند، [در روز قیامت قدَّس سرَّه شفیع یا گواه او خواهم بود».

۶. از حاتم ابن ابی بلتعه- بدون ذکر کامل سند- روایت شده است:

«من زارنی بعد موتی فکانّما زارنی فی حیاتی».

«هر کس مرا پس از رحلتم زیارت کند، گویی که مرا در حال حیاتم زیارت کرده است».

۷. از ابوهریره- بدون ذکر کامل سند- روایت شده است که:

«من زارنی بعد موتی فکانّما زارنی و أَنَا حیٌّ، و من زارنی، کنت له شهیداً اوْ شفیعاً یوم القیامهٔ»

«هر که مرا بعد از رحلتم زیارت کند، گویی مرا در حال حیاتم زیارت کرده‌است و هر کس مرا زیارت کند، در روز قیامت گواه یا شفیع او خواهم بود».

۸. انس بن مالک- بدون ذکر کامل سند- روایت می کند:

«من زارنی فی المدینهٔ محتسباً کنت له شفیعاً»

ص: ۷۸

«هر کس مرا در مدینه به امید ثواب زیارت کند، او را شفاعت خواهم کرد».

۹. انس بن مالك روایت می‌کند:

«من زارنی میتاً فکانّما زارنی حیّاً، و من زار قبری وجَبَتْ له شفاعتی یوم القیامهٔ، و ما من احدٍ من امّتی له سعهٔ ثم لم یزرنی فلیس له عذر».

«هر کس مرا پس از رحلتم زیارت کند، گویی که مرا در حال حیاتم زیارت‌کرده است و هر کس قبرم را زیارت کند، شفاعت او در روز قیامت حتمی است و هر کس در عین برخورداری از مال و ثروت مرا زیارت نکند، در نزد خداوند عذری‌نخواهد داشت».

۱۰. از ابن عباس- بدون ذکر کامل سند- روایت شده است:

«من زارنی فی مماتی کمن زارنی فی حیاتی، و من زارنی حتّی ینتهی الی قبری‌کنت له یوم القیامهٔ شهیداً- اوْ قال شفیقاً».

«هر کس پس از رحلتم مرا زیارت کند، مانند کسی است که مرا در حیاتم‌زیارت کرده است و هر کس زیارت کند مرا تا به قبرم رسد، در روز قیامت گواه او خواهم بود- یا فرمود: دوست او خواهم بود-».

ده حدیث مذکور را حافظان حدیث روایت کرده‌اند و تقی‌الدین سبکی (متوفی ۷۵۶ ق) اسناد نقل این روایات و تصحیح آنها را در کتاب «شفاء السقام فی زیارهٔ خیر الانام» گردآوری نموده است. برای آگاهی از احادیث بیشتر، می‌توانید به این کتاب مراجعه

ص: ۷۹

فرمایید. (۱)شیخ شعیب الحر یفیش، مضمون روایات فوق را در کتاب «الروض‌الفایق» در قصیده‌ای طولانی به نظم آورده است که با این ابیات آغاز می‌شود:

من زار قبر محمد

باللّه کرّر ذکره

واجعل صلاتک دائماً

فهو الرسول المصطفی

و هو المشفّع فی الوری

و الحوض مخصوص به

صلّی علیه ربّنا

فان الشفاعهٔفی غد

و حدیثه یامنشدی

جهراً علیه تهتدی

ذو الجود و الکفّ الندیّ

من هول یوم الموعد

فی الحشر عذب المورد

ما لاح نجم الفرقد (۲) «زائر قبر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، فردای قیامت به شفاعت خواهد رسید».

«ای نغمه خوان این اشعار، تو را به خدا سوگند، یاد و نام او را فراوان تکرار کن».

«بر آن بزرگ، دائماً و آشکارا صلوات فرست تا هدایت شوی».

«چرا که او رسول برگزیده‌ای است که اهل جود و کرم و بخشش است».

---

۱- ر. ك: شفاء السقام فی زیارهٔ خیر الأنام، احادیث زیارت آن حضرت، باب اول؛ همچنین نگاه کنید به: «وفاء الوفاء باحوال دار المصطفی» ۴/ ۱۳۳۶.

۲- الروض الفایق: ۲/ ۲۳۸.

ص: ۸۰

«او در جهان واپسین، تو را از بیم و هراس باز خواهد داشت».

«در روز قیامت، حوض کوثر و چشمه خُنَکان، در دست اوست».

«درود خدا پیوسته بر او باد، تا هنگامی که ستاره قطبی نور افشانی می کند».

ص: ۸۱

## ۲. مسافرت برای زیارت قبر پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم

درباره استحباب زیارت قبر رسول خدا صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم به صورت گسترده سخن گفتیم و روشن شد که مستحب است ساکنان مدینه به زیارت پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم بشتابند. اکنون سخن درباره کسانی است که در شهرهای دیگر سکونت دارند و باید برای زیارت پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم سفر کنند، آیا این سفر نیز مانند خود زیارت مستحب است؟ پاسخ: بلی! به دلایلزیر:

دلیل اول: احادیثی که مسلمانان را به زیارت قبر رسول خدا صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم تشویق و ترغیب می‌کند.

این احادیث بر دو دسته‌اند: دسته‌ای از آنها صریحاً در مورد مسلمانانخارج از مدینه است و دسته‌ای دیگر مطلق بوده و شامل مسلمانان مقیم مدینه و خارج از آن می‌شود.

از جمله احادیث دسته اول، حدیثی است که عبداللّه ابن عمر روایت‌می‌کند، که پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم فرمود:

«من جائنی زائراً لا تحمله الّا زیارتی کان حقّاً علیّ انْ اکون له

ص: ۸۲

شفیعاً یوم القیامة».

«هر کس که فقط به قصد زیارت من بیاید، وظیفه خود می‌دانم که در روز قیامت او را شفاعت کنم»

این حدیث و احادیثی مشابه آن، بر استحباب زیارت قبر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای افراد غیر مقیم مدینه دلالت صریح دارند.

دلیل دوم: سیره پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در مسافرت برای زیارت‌قبور شهدای احد است. ابو داود به نقل از ربیعه- یعنی ابن هدیر- و او از طلحة ابن عبیداللّه، روایت می کند:

وقتی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تصمیم به زیارت‌قبور شهدای احد گرفتند با ایشان به راه افتادیم و از سنگلاخهای اطراف مدینه گذشتیم. قبرهایی در دوردست دیدیم و از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم‌پرسیدیم، یا رسول اللّه! آیا قبرهای برادران ماست؟ حضرت فرمود: قبر اصحاب و یاران ماست. وقتی که به قبور شهدای احد رسیدیم، حضرت ادامه‌دادند: اینها قبور برادران دینی ماست. (۱)دلیل سوم: سیره مسلمانان در گذشته و حال، انجام سفر برای زیارت قبر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوده است. همیشه تاریخ، مسلمانان پس از انجام‌مناسک حج یا قبل از آن، برای زیارت قبر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به مدینه رفته‌اند. در این باره سبکی می‌نویسد:

---

۱- سنن ابن داود: ۲/ ۲۱۸ شماره ۲۰۴۳، آخر کتاب حج.

ص: ۸۳

«علمای اسلام از قرنهای گذشته تا کنون، شاهد این سیره مسلمین بوده‌اند. مسلمانان همگی به قصد زیارت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- اگر چه درمسیرشان هم نباشد- به سوی مدینه رهسپار می‌شوند. مسافتهای طولانی طی می کنند و در این راه از بذل مال و جان دریغ ندارند. آنان معتقدند تمامی این‌زحمات، عبادت است و موجب تقرب به خداوند می‌شود.

محال و ناممکن است که عمل و رفتار مسلمانان بسیاری که به قصدتقرب، از شرق و غرب عالَم و در طول سالیان دراز ادامه داشته و در بین آنان‌عالمان دینی و اولیای الهی حضور داشته‌اند، نادرست و خطا باشد.

حتی کسانیکه از روی ناتوانی جسمی یا بضاعت اندک مالی، امکان چنین‌سفری ندارند حسرت می‌خورند و در دل آرزوی آن را دارند. بدون تردید هر کس که این رفتار خیل عظیم مسلمین را خطا بداند، یقیناً او خود بر خطاست.

برخی در مورد این سیره مسلمانان گفته‌اند: مسافرت آنان به مدینه به قصد عبادت دیگری غیر از زیارت، مانند نماز خواندن در مسجد النبی است. اما این‌توجیه نامعقول و باطل است و تشکیک در انگیزه مردم برای زیارت مدفن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به منزله انکار امری بدیهی است و هر کس از نزدیک با مسافران مدینه برخورد کرده باشد،

ص: ۸۴

می‌دانـد کـه آنـان از ابتـدای ورود بـه جاده‌هـای مـدینه، انگیزه‌ای جز زیـارت ندارنـد و در ذهن آنـان قصـدعبادت دیگری خلجـان نمی‌کنـد. با آنکه نماز خوانـدن در مسـجد بیت المقدس فضـیلت فراوانی دارد و مسافرت به آنجا به سادگی امکان‌پذیر است، کمتر کسـی‌است که به قـدس سـفر کنـد. می‌توان گفت همچنـانکه مهمـترین انگیزه برای سـفر به مکه انجـام حـج و عمره است، مهمترین انگیزه برای سـفر به مـدینه، زیارت قبررسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم می‌باشد. با این حال اگر کسـی هنوز در وجدان خود دچار تردیـد است، از کسانیکه به سوی مـدینه رهسـپارند، انگیزه آنان را جویا شود».(۱) دلیل چهارم: اگر زیارت، امری مسـتحب و موجب تقرّب است- اسـتحباب عـام یا خاص- با توجه به اینکه مسافرت مقـدمه زیارت است و هروسـیله یا مقـدمه‌ای ارزش و اعتبار خود را از هدف مورد نظر می گیرد، نتیجه می گیریم که مسافرت برای زیارت قطعاً جایز خواهد بود.

دلیل پنجم: تاریخ نگاران حکایات متعددی از عملکرد صحابه و تابعین‌در این زمینه نقل کرده‌اند. از آن جمله:

۱. ابن عساکر می‌نویسد: بلال مؤذن پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسول خداصلّی اللّه علیه و آله و سلّم را شبی در خواب دید، حضرت به او فرمود: بلال! چرا به من

---

۱- ر. ک: شفاء السقام فی زیارهٔ خبر الانام، از تقی الدین سبکی، ۸۵ و ۸۶، چاپ بولاق مصر؛ و نیز چاپ چهارم آن ص ۲۱۱ و ۲۱۲ با اندکی تلخیص.

ص: ۸۵

جفا می‌کنی؟ آیا وقت آن نرسیده است که به زیارت من بیایی؟

بلال با ناراحتی و نگرانی از خواب بیدار شد. به‌قصد مدینه سوار بر مرکب شد و به راه افتاد. وقتی به مدینه و به قبر رسول خدا صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم رسید، شروع به گریستن کرد و صورت خود را به قبر آن حضرت سایید. در این‌حال امام حسن و امام حسین علیهما السَّلام را دید، آن بزرگواران را در بر گرفت و بوسه زد. آنها به بلال فرمودند:

مشتاقیم اذانی را که برای رسول خدا صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم موقع سحر می‌گفتی دیگر بار بشنویم. بلال پذیرفت و بر بام مسجد رفت و بر مأذنه ایستاد. وقتی بانگ «اللّه اکبر» او بلند شد مدینه به خودلرزید؛ وقتی صدایش به «اشهد ان لا اله الّا اللّه» بلند شد لرزش مدینه قوّت گرفت؛ وقتی به جمله «اشهد ان محمّداً رسول اللّه» رسید زنان و دختران پرده‌نشین، از خانه‌ها بیرون آمدند و با حیرت پرسیدند: آیا رسول خدا صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم زنده شده است؟ ... پس از رحلت رسول خدا صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم، مدینه هیچ روزی به این‌اندازه شاهد زنان و مردان گریان نبود». (۱) ۲. عمر ابن عبدالعزیز پیکی از شام به مدینه فرستاد تا سلام او را به‌رسول خدا صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم برساند و باز گردد. (۲) سبکی می‌نویسد: «سفر بلال در آغاز دوران صحابه و سفر

---

۱- تاریخ ابن عساکر: ۷/ ۱۳۷، در ترجمه ابراهیم ابن محمد صفحه ۴۹۳.

۲- شفاء السقام، ص ۱۴۲. بیهقی این روایت را در بخش «شعب ایمان» آورده و منکی، در کتاب «الصارم»، ص ۲۴۶. تعلیقه شفاء السقام را نیز بنگرید.

ص: ۸۶

پیک عمر ابن عبدالعزیز از شام به مدینه در آغاز دوران تابعین، هیچ انگیزه‌ای جز زیارت قبررسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و عرض سلام به آن حضرت نداشته است و انگیزه‌ای دنیایی یا دینی مانند زیارت مسجد النّبی، موجب این سفر نبوده‌است». (۱).۳ وقتی عمر با مردم بیت المقدس صلح کرد، کعب الاحبار به نزد او آمد و اسلام آورد. عمر از مسلمان شدن او خوشحال شد و به او گفت: آیا با من به‌مدینه می‌آیی تا قبر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را زیارت کنی و بهره‌ای معنوی برگیری؟ او پذیرفت ... عمر، وقتی که وارد مدینه شد، ابتدا به مسجد النّبی رفت وبه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سلام کرد». (۲) ۴. ابن عساکر در کتاب تاریخ خود و ابن الجوزی در کتاب «مثیر الغرامالساکن» به نقل از محمد ابن حرب هلالی روایت کرده‌اند که او گفت: «وقتی وارد مدینه شدم، به نزد قبر رسول خداصلّی اللّه علیه و آله و سلّم رفتم و در مقابل قبر مطهر، به آن حضرت سلام‌دادم و ایشان را زیارت کردم. بیابان نشینی وارد شد و به زیارت آن حضرت پرداخت و گفت: ای والاترین پیامبر! خداوند کتاب صادقی بر تو نازل کرد و درآن گفت:

(وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَ اسْتَغْفَرَ

---

۱- شفاء السقام، ص ۱۴۳، چاپ چهارم.

۲- فتوح الشام: ۱/ ۱۴۸، باب فتح القدس.

ص: ۸۷

لَهُمُ الرُّسولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّاباً رَحِیماً).(۱)

«و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند [و فرمانهای خدا را زیرپا می‌گذاردند] به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند».

سپس گریست و این اشعار را سرود:

یا خیر من دفنت بالقاع اعظُمُه

نفسی الفداء لقبر انت ساکنه

فطاب من طیبهنّ القاع و الاکُم

فیه العفاف و فیه الجود و الکرم

«ای بهترین انسانی که در زمین استخوانهایش دفن شد و از بوی خوشش کوه و دشت معطر گردید! جانم فدای قبری که تو در آن منزل گزیده‌ای، که آنجا منزل پاکی و سخاوت و کرامت است».

ابوطیب احمد ابن عبدالعزیز، در ادامه این ابیات سروده است:

و فیه شمس التقی والدین قد غَرُبت

حاشا لوجهک ان یبلی و قد هُدیت

من بعد ما اشرقت من نورها الظلم

فی الشرق و الغرب من انواره الامم(۲) «در آن قبر، خورشید دین و تقوا غروب کرد، پس از آن از نور او ظلمت‌ها به روشنایی مبدّل شد.

---

۱- نساء/ ۶۴.

۲- شفاء السقام: ۱۵۱ و ۱۵۲.

ص: ۸۸

آن چهره‌ای که از نور او، امتها در شرق و غرب عالم به هدایت رسیدند، هرگز نخواهد پوسید».

پرسش و پاسخ:

اکنون این پرسش مطرح است که اگر مسافرت برای زیارت قبور مؤمنین، به ویژه قبررسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم جایز است، پس حدیثی که در صحیح مسلم آمده است چگونه توجیه می‌شود؟ در این حدیث پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّمفرموده‌اند:

«لا تشدّ الرحال الّا الی ثلاثة مساجد: مسجدی هذا و المسجد الحرام و المسجد الاقصی»

«مسافرت نکنید مگر برای سه مسجد؛ مسجد من (مسجد النّبی) مسجد الحرام و مسجد الاقصی».

پاسخ آن است که:

اولًا: این حدیث گرچه در صحیح مسلم آمده است امّا باعمل و رفتار پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم که به غیر این مساجد سفر می‌کردند در تعارض است. مسلم و بخاری در صحیح خود روایت کرده‌اند که آن حضرت پیاده یا سواره به مسجد قبا می‌رفتند و نماز می‌خواندند. (۱) این حدیث با حدیثی که در متن سؤال مطرح شده، از آن

---

۱- صحیح مسلم: ۴/ ۱۲۷، صحیح بخاری: ۲/ ۱۷۶.

ص: ۸۹

جهت که تخصیص‌پذیر نیست ناسازگار می‌باشد. ناگزیر باید پذیرفت که حدیث اول یاجعلی است و از پیامبر صادر نشده است و یا اگر جعلی نیست، به صورت تحریف شده نقل شده است. دلیل تحریف شدن آن، نقل‌های متفاوت این حدیث است. در روایتی دیگر آمده است: «انّما یسافر الی ثلاثهٔ مساجد: مسجد الکعبه و مسجدی ومسجد ایلیاء» در روایت سوّمی نیز آمده است: «تشدّ الرحال الی ثلاثهٔ مساجد». (۱) بر طبق دو نقل اخیر، به ویژه نقل سوم، هیچ منعی از مسافرت به اماکنی غیراز مساجد مذکور وجود ندارد و فقط مسلمانان را تشویق به سفر به مساجد سه گانه می کند.

ثانیاً: فرض کنید نقل اوّل این روایت درست باشد، اما مستثنی منه آن به‌قرینه مستثنی، «مسجد» است که محذوف می‌باشد. یعنی؛ معنای روایت این است که «برای هیچ مسجدی سفر نکنید، مگر برای سه مسجد.» بر این اساس در روایت از سفر به مسجدی غیر از مساجد سه‌گانه نهی شده است و روایت از بیان حکم سفر به اماکن دیگری که مسجد نیستند ساکت است. یعنی؛

---

۱- این احادیث در صحیح مسلم: ۴/ ۱۲۶ باب «لا تشدّ الرّحال» کتاب حج، و نیز سنن نسایی با شرح سیوطی ۲/ ۳۷ و ۳۸ آمده است. سبکی، گونه‌های دیگری از این حدیث را آورده است که دلالت آنها بر مقصود پرسشگر ضعیف‌تر از این احادیث است. نگاه کنید به شفاء السقام/ ص ۹۸.

ص: ۹۰

حکم تحریم و عدم تحریم، مربوط به سفر به مساجد است نه هر مکانی مانند مزار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، قبور شهدا و اولیای الهی.

ثالثاً: بر فرضِ پذیرش نقل اول، این حدیث حتّی دلالت بر حرمت سفر به غیرمساجد سه گانه را نیز ندارد، بلکه بیانی پندآموز و ارشادی دارد که مسافرت به غیر این مساجد مفید فایده نیست.

امام غزالی نیز در احیاء العلوم به این نکته اشاره کرده است: «مساجد دیگر غیر از مساجد سه‌گانه، فضیلت یکسانی دارند و مسافرت برای آنها رجحانی‌ندارد. مسافرت وقتی بجا و مناسب است که در فضیلت متفاوت باشند». (۱)اما در مورد مسافرت برای زیارت ائمه معصومینعلیهم السَّلام و شهدا، دقت در احادیث گذشته حکم آن را روشن می‌کند. در جایی که پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم به قصد زیارت قبور شهدای احد از مدینه خارج می‌شوند، سفر از شهرخود برای زیارت مرقد اهل بیتعلیهم السَّلام به طریق اولی جایز است. امام علی علیه السَّلام، از والاترین شهدا و فرزندش امام حسینعلیه السَّلام، پدر شهیدان‌است.

سلام اللّه علیهم یوم ولدوا و یوم استشهدوا و یوم یبعثون احیاءً ...

درود خداوند بر آنان، روزی که زاده شدند و روزی که به شهادت رسیدند و روزی که سراز خاک برآورند.

در هر صورت مسئله مسافرت به قصد زیارت، مسئله‌ای فقهی است که ارتباطی با مسایل اعتقادی و توحید و شرک ندارد و هر مجتهدی می‌تواند با ارایه‌دلیل خود، نظر خاصی داشته باشد.

---

۱- احیاء العلوم، امام غزالی: ۲/ ۲۴۷.

ص: ۹۱

## ۳. ساختن آرامگاه بر روی قبور

### اشاره

منظور از قبور در این بحث، مزار انبیاء و ائمه معصومینعلیهم السَّلام، شهدا و اولیای الهی است که در دلهای مؤمنین جایگاه ویژه‌ای دارند. سئوال این است که آیا ساختن آرامگاه و مقبره بر روی مزار آنان، جایز است یا حرام؟

این مسئله نیز مانند دو مسئله گذشته هیچ ارتباطی با مسایل عقیدتی ندارد‌تا معیار توحید و شرک قرار گیرد. این موضوع از جمله موضوعات فقهی است که حکم آن، اباحه، استحباب، کراهت و یا سایر احکام فقهی است.

از هیچ مسلمانِ آگاهی انتظار نمی‌رود که این موضوع را دستاویزی برای مشرک یا کافر خواندن مسلمان دیگری قرار دهد. مسایل فقهی فراوانی وجود دارد‌که فقیهان اختلاف نظر دارند اما خوشبختانه در این مسئله، نظر امامان مذاهب چهارگانه اهل سنت و فقهای شیعه یکسان است و جملگی معتقد به جایز بودن‌ایجاد آرامگاه بر قبور شخصیتهای مذکور هستند. دلیل آنان، سیره و نحوه رفتار مسلمانان از هنگام رحلت پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم تا عصر کنونی

ص: ۹۲

می‌باشد. به عنوان نمونه:

الف. وقتی که مسلمانان جنازه پاک پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم را در منزل مسقّف آن حضرت به خاک سپردند، سعی کردند تا حد امکان و به هر صورت که می‌توانند، منزل آن حضرت را بیارایند و گرامی بدارند. کتابهایی که در زمینه تاریخ مدینه نگاشته شده است، خصوصاً کتاب «وفاء الوفاء» (۱) علامه سمهودی، حاصل آن تلاشها را ثبت و ضبط کرده‌اند.

بنای کنونی مرقد پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم در سال ۱۲۷۰ ه. ق ساخته شدو بحمد اللّه تا کنون بی هیچ گزندی باقی مانده است و به فضل الهی خواهد ماند. اگر ایجاد آرامگاه بر روی قبور حرام بود، مسلمانان آن حضرت را در زمین وسیع‌و غیر مسقف دفن می‌کردند.

ب. ساختن آرامگاه بر روی قبور، از عصر صحابه تا کنون در میان‌مسلمانان رواج داشته است. سفرنامه‌هایی که تا کنون نگاشته شده است، قبورموجود در شهر مدینه را که قبلًا دارای گنبد و بارگاه بوده و نام و نسب آنان بر سنگ قبری نوشته شده بوده است را توصیف کرده‌اند. اکنون به نمونه‌هائی ازآنها اشاره می‌کنیم:

۱. مسعودی (متوفی ۴۴۵ ق) در مورد وجود گنبد و بارگاه در بقیع می‌گوید: روی سنگ قبر آنان [امام حسن، امام سجاد، و امام باقر و امام صادق علیهم السَّلام] در بقیع بر روی سنگی نوشته شده

---

۱- وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی: ۲/ ۴۵۸، فصل نهم.

ص: ۹۳

است: «بسم اللّه الرحمن الرحیم، سپاس خدایی را که میراننده امّتها و زنده کننده‌استخوانهای پوسیده است. این جا آرامگاه فاطمه علیها السَّلام دختر رسول خدا صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم سیده زنان دو جهان، حسن ابن علی، علی ابن حسین، محمدابن علی و جعفر ابن محمد است». (۱)۲. السبط ابن الجوزی (متوفی ۶۵۴ ه. ق) در کتاب «تذکرة الخواص» صفحه ۳۱۱، مشابه عبارات فوق را نقل کرده است.

۳- محمد ابن ابی بکر تلمسانی، شهر مدینه و قبرستان بقیع را در قرن چهارم هجری چنین توصیف نموده است: «وقتی وارد قبرستان بقیع می‌شوید سمت راست کمی جلوتر، قبری وجود دارد که روی آن نوشته شده است: این قبر حسن ابن علی علیمها السَّلام است که در کنار مادرش فاطمه علیها السَّلام در خاک آرمیده است». (۲) ۴- حافظ محمد ابن محمود ابن نجّار (متوفی ۶۴۳ ه. ق) در کتاب «اخبار مدینهٔ الرسول صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم» می‌نویسد: «در ابتدای بقیع، گنبدی بزرگ، مرتفع و قدیمی وجود دارد که دارای دو درب است و همه روزه یکی از درها برای‌زیارت باز است». (۳) ۵- ابن جبیر، جهانگرد معروف در سفرنامه خود درباره قبرستان

---

۱- مروج الذهب و معادن الجوهر: ۲/ ۲۸۸.

۲- مجله العرب، شماره ۵ و ۶، سال ۱۳۹۳ ه. ق.

۳- اخبار مدینهٔ الرسول، به کوشش صالح محمد جمال، به سال ۱۳۶۶ ه. ق در مکه منتشر شده است.

ص: ۹۴

بقیع می‌نویسد: «در مقابل قبر مالک ابن انس، قبر سلاله پاک پیامبر و فرزند او ابراهیم وجود دارد که دارای گنبدی سفید است. در سمت راست آن، مزار فرزند عمر خطاب قرار دارد و در مقابل آن، قبر عقیل ابن ابی طالب قدَّس سرَّه و عبداللّه‌جعفر طیّار قدَّس سرَّه دیده می‌شود.

در مقابل این قبور، قسمتی است که همسران پیامبر در آنجا دفن‌هستند و درکنار آنان سه تن از فرزندان پیامبر به خاک سپرده شده‌اند. در قسمتی دیگر عباس ابن عبدالمطلب و حسن بن علی علیمها السَّلام مدفونند که دارای گنبدی بلند هستند. مقبره آنان نزدیک درب ورودی بقیع و در سمت راست آن قرار دارد. سر حسن بن علیعلیمها السَّلام در پائین پای عباس واقع شده است. قبر این دو قدری‌بالاتر از سطح زمین و به صورتی گسترده واقع شده و روی آنها لوحه‌های مسیِ زینت یافته، به زیباترین شکل میخ کوب شده است.

قبر ابراهیم فرزند پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم نیز به همین شکل است. پس‌از قُبه عباسیه خانه‌ای به نام بیت الاحزان وجود دارد که منسوب به فاطمهعلیها السَّلام دخت گرامی رسول خداصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم است ... در انتهای قبرستان بقیع قبر عثمان شهید و مظلوم، ذوالنورین قرار دارد که گنبد کوچکی بر آن بنا شده‌است. در نزدیکی آن، مزار فاطمه بنت اسد مادر علیعلیه السَّلام قرار دارد». (۱)

---

۱- سفرنامه ابن جبیر، چاپ بیروت، دار صادر. ابن جبیر در سال ۵۷۸ ه‍. ق مدینه منوره را زیارت نموده است.

ص: ۹۵

۶- بلاذری نقل می کند: «هنگامی که زینب بنت جحش در سال ۲۰ هجری‌وفات یافت، عمر بر جنازه او نماز خواند. او در روز گرم تابستانی به خاک سپرده شد و عمر بر روی قبر او خیمه‌ای برپا کرد».(۱) البته هدف عمر از برپا کردن خیمه، تسهیل کار متصدیان تدفین نبود، بلکه‌او برای آسایش حال بستگان میت در زیر سایه چادر و قرائت قرآن و دعا برای میت اقدام به چنین عملی نمود.

۷- سمهودی (متوفی ۹۱۱ ه. ق) در توصیف بقیع می گوید: «... مقبره‌ها وآرامگاه‌های متعددی در آن بنا شده است. از آن جمله، مقبره عقیل ابن ابیطالب، زنان پیامبر، عباس [عموی پیامبر]، و حسن بن علی و ... می‌باشد. این قبور، دارای گنبدهای بلند و مرتفعی هستند. ابن نجّار می گوید: «... این گنبدها بزرگ و مرتفع هستند.

ساخت آنها به زمانهای قدیم مربوط است. دارای دو درب هستند که یکی از آنها همه روزه باز است. مطری گفته است: «این مقابر وگنبدها را خلیفه وقت، ناصر احمد ابن مستضییء ساخته است ... قبر عباس و حسن بن علیعلیه السَّلام قدری بالاتر از زمین و مسطح هستند. روی قبر آنها لوحه‌های مسی، با شکلی زیبا و بدیع، به زمین میخ کوب شده است». (۲)

---

۱- انساب الأشراف: ۱/ ۴۳۶.

۲- وفاءالوفاء: ۳/ ۹۱۶- ۹۲۹

ص: ۹۶

این بود نمونه‌های اندکی از سفرنامه‌هایی که به توصیف قبرستان بقیع‌پرداخته‌اند.

سایر جهانگردان و سفرنامه نگاران که مدینه منوره را زیارت‌کرده‌اند توصیفاتی مشابه از قبور و گنبد و بارگاه‌های مرتفع بقیع نموده‌اند و تمامی آنها با دیده پذیرش و خرسندی به ثبت گزارش خود پرداخته‌اند، نه با دیده ناخرسندی و انتقادی.

این اتّفاق نظر و اجماع عالمان مسلمان در طول قرون متمادی، بهترین‌گواه بر جایز بودن ایجاد مقبره و آرامگاه بر مزار شخصیتهای اسلامی است که یاد و نام آنان، در دلها و جانها جاگرفته است.

علامه عاملی در این باره چه خوب سروده است:

مضت القرون و ذی القباب مشیّدة

فی کل عصر فیه اهل الحل و ال

لم ینکروا ابداً علی من شادها

فبسیرة للمسلمین تتابعت

و الناس بین مؤسس و مجدّد

- عقد الذین بغیرهم لم یعقد

شیدت و لا من منکر و مفنّد

فی کل عصر نستدل و نقتدی (۱)

---

۱- کشف الارتیاب، ص ۳۹۵.

ص: ۹۷

«قرنها گـذشت و بارگاهها برافراشـته شـد، و مردم بارگاهها ساختند و یا تجدید بنا نمودند. این کار در هر عصـری در برابر نخبگانی بودند که جز برای آن بزرگواران کاری صورت نمی‌پذیرد نساختند.

اینان هرگز بناگذاران بارگاهها را انکار و تکذیب نکردند. پس ما نیز، به سیره پیوسته مسلمانان در تمام اعصار استدلال کرده و از آن پیروی می‌کنیم».

## بنای بر قبور از نگاه تکریم و محبت:

حفظ قبور و آثار خانـدان وحی و عصـمت، از جمله مظاهر دوستی واحترام به پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم است. قرآن مجید و سنّت نبوی، مسلمانان را به عشق ورزیدن به پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم و تعظیم و احترام به آن‌حضرت سفارش کرده‌اند:

(قُـلْ إنْ کـانَ آبـائُکُمْ وَ أبْنـائُکُمْ وَ إخْوانُکُمْ وَ أزْواجُکُمْ وَ عَشِـیرَتُکُمْ وَ أمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَةٌ تَخْشَوْنَ کَسادَها وَ مَساکِنُ تَرْضَوْنَها أحَبّ إلَیْکُمْ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جَهادٍ فِی سَبِیلِهِ فَتَرَبّصُوا حَتّی یَأْتِیَ اللّهُ بِأَمْرِهِ واللّهُ لایَهْدِی القَوْمَالفاسِقِینَ).(۱)

«بگـو! اگر پـدران و فرزنـدان و برادران و همسـران و طـایفه شـما و امـوالی کـه به دست آورده‌ایـد و تجـارتی که از کسـاد شـدنش می‌ترسید و خانه‌هایی که به آن‌علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب‌تر است، در انتظار

---

۱- توبه/ ۲۴.

ص: ۹۸

این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند و خداوند جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی‌کند».

قرآن کریم در توصیف مؤمنین می‌فرماید:

(فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی اُنْزَل مَعَهُ اولئِکَ هُمُ‌المُفْلِحُونَ).(۱)

«پس کسانیکه به او ایمان آوردند و تکریم و یاریش کردند و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند».

این آیه، مؤمنان را به داشتن چهار خصلت سفارش می‌کند:

۱- ایمان به پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم (آمَنُوا بِهِ).

۲- تکریم پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم (عَزّ رُوهُ).

۳- نُصرت و یاری پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم (وَ نَصَرُوهُ).

۴- پیروی و تبعیت از کتابی که همراه او نازل شده است، (وَاتّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ).

در این آیه، منظور از «تعزیر» پیامبر، نُصرت و یاری او نیست، چرا که این‌معنا را با عبارت «نصروه» بیان کرده است. بلکه منظور، احترام، تعظیم، تکریم و بزرگداشت پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم است، چرا که او پیامبر رحمت و عظمت است. همچنانکه‌ایمان به پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم و

---

۱- اعراف/ ۱۵۷.

ص: ۹۹

پیروی از کتاب او، مختصّ دوران زندگی آن حضرت نیست، همچنین احترام و تعظیم به پیامبر مخصوص دوران حیات ایشان نیست.

بنابراین عشق به پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم و هر چیزی که بهگونه‌ای ارتباطی با آن حضرت دارد، اصلی اسلامی است که همه مسلمانان باید بدان اهتمام ورزند و در زندگی‌خود به آن عمل کنند.

با توجه به جایگاه و منزلت پیامبر، قرآن کریم به گرامیداشت رسول خداصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم در مجالس و حفظ احترام ایشان تأکید می‌ورزد:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُکُمْ وَ أَنْتُمْ لاتَشْعُرُونَ).(۱)

«ای کسانیکه ایمان آورده‌اید صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید و در برابر او بلند سخن نگویید، آنگونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می‌کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید».

و در جایی دیگر:

(لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضاً).(۲)

«صدا کردن پیامبر را در میان خود، مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهید».

این آیات، والاترین روش تجلیل و نزدیک‌ترین شیوه تقدیر از

---

۱- حجرات/ ۲.

۲- نور/ ۶۳.

ص: ۱۰۰

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به تقوا را به ما می‌آموزد.

علاوه بر آیات قرآن، سنّت نبوی نیز در موارد متعددی ما را به عشق و ارادت ورزیدن به آن بزرگوار دعوت می‌کند. خود آن حضرت می‌فرماید:

«لا یُؤمِنُ أحَدُکُمْ حَتّی اکون احبّ الیه من والده و ولده و النّاس اجمعین».(۱)

«کسی از ایمان کامل برخوردار نیست، مگر آنکه من در نزد او از پدر و فرزند و سایر مردم، گرامی‌تر و محبوب‌تر باشم».

روایات زیادی در حد تواتر، به همین مضمون از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده است. علاقمندان می‌توانند به کتابهایی که در این زمینه تألیف شده است‌مراجعه فرمایند.(۲) همه این آیات و روایات ما را به تکریم و روش پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم دعوت می‌کنند. اکنون باید دید مظاهر حبّ چیست؟

نمودهای دوستی

عشق و علاقه به پیامبر دارای نمودها و علائم متعددی است، چرا که‌عشق و دوستی چیزی نیست که تنها در جان انسان جا گرفته باشد و هیچ گونه انعکاس و بازتاب خارجی در اعمال و رفتار او پیدا

---

۱- صحیح بخاری: ۱/ ۸، کتاب ایمان، باب «حبّ الرسول من الإیمان»،

۲- کنز العمال: ۲/ ۱۲۶.

ص: ۱۰۱

نکند، بلکه آثار و علایم‌دوستی در آینه رفتار انسان منعکس می‌شود.

۱- لازمه عشق و دوستی به خداوند و پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم پیروی از دین الهی و عمل به سفارشات خدا و رسول و دوری از منهیات آنان است. ادعای عشق به رسول خداصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم در عین مخالفت با خواسته‌ها و توقعات آن حضرت امری نا معقول و نا ممکن است. تبعیت و عمل به دستورات و سفارشات آن‌حضرت، یکی از نمودها و جلوه‌های دوستی و علاقه به ایشان است:

(قُلْ إنْ کُنْتُمْ تُحِبّونَ اللّهَ، فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللّهُ وَ یَغْفِرُ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ).(۱)

«بگو! اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا [نیز] شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد».

دعوی عشق به پیامبر در عین مخالفت عملی با گفتار آن حضرت، امری‌متضاد و ناشدنی‌است.

در شعری منسوب به امام صادقعلیه السَّلام آمده است:

تعصی الإله و انت تظهر حبّه

لو کان حبک صادقاً لاطعته

هذا لعمری فی الفعال بدیع

ان المحبّ لمن یحب مطیع (۲) با آنکه به خداوند ابراز دوستی می کنی، به معصیت او می‌پردازی، به جان

---

۱- آل عمران/ ۳۱.

۲- سفینهٔ البحار، ماده حبّ.

ص: ۱۰۲

خود سوگند، این رفتاری عجیب و بی سابقه است. اگر دوستی تو صادقانه بود، قطعاً مطیع او بودی، چرا که محب، مطیع محبوب است.

۲. یکی از جلوه‌های عشق به خاندان وحی و نبوت، حفظ آثار ونشانه‌های آنان و اهتمام به حفظ و نگهداری اشیاء مربوط به آنهاست. مانند لباسی که با آن نماز خوانده‌اند؛ ظرفی که در آن آب نوشیده‌اند و هر چیزی که ازآن استفاده کرده‌اند؛ برجسته ساختن مرقد آنان و مرمّت و بازسازی قبور آنان. این موارد، انعکاس طبیعی عشق قلبی و دوستی جای گرفته در جان آدمی است.

البته چنین رفتاری مخصوص مسلمانان نیست، بلکه هر ملت متمدن و مفتخر به تاریخ گذشته خود، سعی در حفظ آثار تاریخی به جا مانده از گذشته وگرامیداشت آرامگاه شخصیتهای علمی خود دارد.

نکته آخر آنکه؛ از بین بردن آثار و نشانه‌های تاریخ اسلام، به ویژه در مهد پیدایش و پرورش اسلام، یعنی مکه مکرمه و محل هجرت پیامبر؛ مدینه منوره، پیامدهای ناگواری برای نسل‌های آینده در پی دارد. آنان هیچ اثری از حوادث تاریخ اسلام مشاهده نمی‌کنند و شاید گمان برند که دین اسلام، دینی بیریشه در تاریخ و اندیشه‌ای ساختگی است؛ همچنانکه امروزه غرب در موردحضرت مسیحعلیه السَّلام معتقد است، او شخصیّتی افسانه‌ای است که راهبان و

ص: ۱۰۳

روحانیون مسیحی آن را ساخته‌اند. چرا که آثار ملموسی که نشانگر واقعیت وجود تاریخی آن حضرت باشد، در دست ندارند.

توضیحاتی پیرامون حدیث ابی هیاج

سئوالی که اینجا مطرح است این که: بر اساس دلیل‌های گذشته، ساختن‌مقبره و آرامگاه بر روی قبور جایز است. اما حدیثی که توسط ابی هیاج در کتاب‌صحیح مسلم از حضرت علی علیه السَّلام نقل شده است، با این عمل مخالف است و آن را ممنوع می‌شمارد. حدیث مذکور عبارت است از:

«قال ابوهیاج الاسدی: قال لی علی ابن ابی طالبعلیه السَّلام:

أَلا ابعثک علی ما بعثنی علیه رسول‌اللّهصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم أن لا تدع تمثالًا الّا طمسته ولاقبراً مشرفاً الَّا سوّیته».(۱)

«علی علیه السَّلام به من (ابی هیاج اسدی) فرمود: تو را به مأموریتی می‌فرستم‌که رسول خدا مرا به آن مأموریت فرستاد، هر تمثالی را نابود کن و هر قبر برجسته‌ای را صاف کن».

پاسخ آن است که حدیث فوق در مورد تسطیح و صاف نمودن قبوری‌است که به صورت گوژپشت یا گُرده ماهی ساخته شده است و هیچ ارتباطی با ساختن مقبره و آرامگاه بر روی آنها ندارد.

---

۱- صحیح مسلم: ۳/ ۶۰، باب «الأمر بتسویهٔ القبر»؛ سنن ترمذی: ۲/ ۲۵۶، باب «ما جاء فی تسویهٔ القبر».

ص: ۱۰۴

توضیح آنکه، لفظ «تسویه» به دو معنی استعمال می‌شود:

۱. به معنای مساوات و برابری دو چیز با یکـدیگر. در این معنا با دو مفعول متعـدی می‌شود و مفعول دوم آن با حرف تعدیه‌ای مانند «ب» همراه‌است. مانند این آیه قرآن:

(إِذْ نُسَوّیْکُمْ بِرَبّ العالَمِین). (۱)

«چون شما را با پروردگار عالمیان برابر می‌شمردیم».

و یا آنجا که خداوند حال کافرین را در روز قیامت توصیف می‌کندمی‌فرماید:

(یَوْمَئِذٍ یَوَدّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ عَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّی بِهِمُ الأرْضَ وَ لا یَکْتُمُونَ اللّهَ‌حَدِیثاً).(۲)

«در آن روز آنها که کافر شدند و با پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم به مخالفت برخاستند آرزو می‌کنند که‌ای کاش [خاک بودند] و خاک آنها با زمینهای‌اطراف یکسان می‌شد. در آن روز سخنی را نمی‌توانند از خدا پنهان کنند».

۲. تسویه به عنوان صفتی برای خود شیء، بدون آنکه با چیز دیگری‌مقایسه شود. در این معنا فقط یک مفعول می‌پذیرد. مانند:

(الّذِی خَلَقَ فَسَوّی). (۳)

«همانا خداوندی که آفرید و منظم کرد».

---

۱- شعراء/ ۹۸.

۲- نساء/ ۴۲.

۳- اعلی/ ۲.

ص: ۱۰۵

(بَلی قادِرِین عَلی أنْ نُسَوّیَ بَنانَهُ). (۱)

«همان خداندی که آفرید و منظم کرد».

در این دو آیه، واژه تسویه در موردی استعمال شده است که با شیء دیگر مقایسه نشده است.

اکنون که موارد استعمال واژه تسویه روشن شد، به تفسیر حدیث ابی‌هیاج باز می گردیم.

اگر معنای «سویّته» در حدیث مذکور مساوی و برابر نمودن قبر با زمین باشد (مساوی کردن دو چیز) لازم بود مفعول دومی را با حرف جرّبپذیرد، مثل «سویته بالارض».

حال آنکه تنها یک مفعول پذیرفته است (ضمیر «ه» در سویته).

اکنون که واژه «سوّیته» نمی‌تواند به معنای اول بکار رفته باشد، حتماً به معنی دوم است. یعنی؛ صفت خود قبر را- بدون توجه به زمین کنار آن- بیان‌می کند و معنای آن، مسطح و صاف نمودن قبر و اعوجاج و پستی بلندی نداشتن آن است. شارحان نیز حدیث مذکور را به همین صورت معنا کرده‌اند. از آنجا که‌تسطیح و صاف نمودن قبر جزء سنّت پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم بوده و گوژ پشت ساختن قبر بدعت به شمار می‌رفت، علیعلیه السَّلام دستور داد با این بدعت مبارزه شود و هر قبرکوهانی شکل را صاف نمایند.

---

۱- قیامت/ ۴.

در تأییـد مطلب فوق متذکر می‌شویم، کتاب صـحیح مسـلم بابی با عنوان «باب الامر بتسویهٔ القبر» باز نموده و روایتی از ثمامهٔ آورده است. متن روایت ازاین قرار است:

«هنگامی که همراه فضالهٔ بن عبید در کشور روم به سر می‌بردیم، یکی از دوستان ما از دنیا رفت. وقتی او را به خاک سپردند، فضاله دستور داد روی قبر اورا صاف کنند و سپس گفت: از رسول خدا صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم شنیدم که به «تسویه» قبور فرمان دادند» (۱).

صحیح مسلم پس از نقل این حدیث، حدیث ابی هیاج را ذکر می کند.

همچنین قرطبی از فقهای اهل سـنّت، حدیث ابی هیاج را مانند برداشت ما تفسیر کرده و می گوید: «علمای اهل سنّت معتقدند، ظاهر حدیث ابی هیاج، گوژ پشت نبودن قبرها و تسطیح آنها است»(۲) .

---

۱- صحیح مسلم: ۳/ ۶۱، باب «الأمر بتسویهٔ القبر».

۲- تفسیر قرطبی: ۱۰/ ۳۸۰.

ص: ۱۰۷

## ۴. ساختن مسجد بر روی قبور و نماز خواندن در آن

### اشاره

ساخت مسجد بر روی قبور یا پیرامون آن و خواندن نماز در آن مسجد، موضوعی فقهی است و ارتباطی با اصول عقیدتی ندارد. در موضوعات فقهی، باید به نظریات رهبران و فقهای مذاهب اسلامی که حکم هر مسئله‌ای را با استفاده از کتاب و سنّت بیان می کنند، مراجعه کرد. در اینگونه مسایل، نمی‌توان‌طرف مقابل را به دلیل جایز دانستن یا ندانستن عملی متهم به کفر یا فسق نمود. چرا که مسایل فقهی بسیاری مورد اختلاف و معرکه آرای فقها و مجتهدین بوده وهست. ما نیز به نوبه خود تلاش خواهیم کرد حکم مسئله مورد بحث را از مهمترین منابع فقه یعنی کتاب و سنّت به دست آوریم.

در داستان اصحاب کهف، قرآن کریم پس از تشریح چگونگی اطلاع مردم‌از قبر آنان، به بیان اختلاف مردم درباره نحوه تکریم و گرامیداشت آنان می‌پردازد و به دو نظر اشاره می کند. عده‌ای معتقد بوده‌اند باید روی قبر آنان مقبره‌ای ساخت تا برای همیشه یاد آنان در بین مردم جاوید بماند. گروهی دیگر، معتقد به ساختن مسجد بر

ص: ۱۰۸

روی قبر آنان و نماز گزاردن در آن بوده‌اند.

قرآن کریم بی آنکه نظری را تخطئه و محکوم کند، هر دو پیشنهاد را بدین ترتیب نقل می کند:

(کـذلِکَ اعْثَرْنا عَلَیْهِمْ لِیَعْلَمُوا أنّ وَعْدَاللّهِ حَقٌّ وَ أنَّ السّاعَةَ لارَیْبَ فِیها، إذْیَتَنازَعُونَ بَیْنَهُمْ أَمْرهُمْ فَقالُوا ابْنُوا عَلَیْهِمْ بُنْیاناً رَبُّهُمْ اعْلَمُ بِهِمْ، قالَ الَّذِینَ غَلَبُوا عَلی أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیْهِمْ مَسْجِداً). (۱)

«و این چنین مردم را متوجّه حـال آنهـا کردیم، تـا بداننـد که وعـده خداونـد (در مورد رسـتاخیز) حق است و در پایـانِ جهـان و قیامِ قیامت شـکی نیست؛ در آن‌هنگام که میان خود درباره کار خویش نزاع داشـتند، گروهی می گفتنـد: «بنایی بر آنان بسازیـد [تا برای همیشه از نظر پنهـان شونـد و از آنهـا سـخن نگوینـد که] پروردگارشـان از وضع آنها آگاهتر است.» ولی آنها که از رازشان آگاهی یافتند [و آن را دلیلی بر رستاخیز دیدند] گفتند: «ما مسجدی در کنار [مدفن] آنهامی‌سازیم. [تا خاطره آنها فراموش نشود]» ..

مفسرین معتقدند، پیشنهاد اول از سوی مشرکان مطرح شده است.

زیرا در مورد اصحاب کهف گفته‌اند (رَبُّهُمْ اعْلَمُ بِهِمْ) «خدایشان آگاهتر به حال‌آنان است».

زیرا این جمله، حـاکی است که آنـان از هر نوع اظهـارنظر دربـاره سـرنوشت آنان خودداری کرده و به‌طور دربست به خـدا واگـذار کردند،

---

۱- کهف/ ۲۱.

ص: ۱۰۹

و این برخورد محتاطانه دلیل بر اختلاف در عقیده است.

اما پیشنهاد دوم (بنای مسجد بر قبر آنان) به خودی خود گواهی می‌دهد که از سوی مؤمنین مطرح شده است و هدف آنان، تبرک جستن به مزار انسانهای‌موحد بوده است.

قرآن کریم با نقل این پیشنهاد و بدون آنکه به نقد و ردّ آن بپردازد، عملًا مقبول بودن آن را در نزد خداوند سبحان امضاء کرده است.

طبری در تفسیر آیه مذکور می‌نویسد: «یکی از اصحاب کهف که بیدارشده بود به شهر آمد. هنگامی که در بازار قدم می‌زد، افراد بسیاری را دید که به اسم عیسی ابن مریم علیه السَّلام قسم می‌خوردند. با دیدن این صحنه، حیران و مبهوت ماند و بر وحشتش افزون شد. به دیواری تکیه زد و با خود گفت: به خدا قسم، نمی‌فهمم چه شده است! دیشب اگر کسی نام عیسی ابن مریم علیه السَّلام را می‌برد کشته می‌شد ولی‌امروز هر کسی بی مهابا نام عیسی را بر زبان می‌آورد. شاید اینجا، آن شهری که من می‌شناختم نیست».(۱)

## سیره مسلمانان در ساختن مسجد بر قبور انسانهای شایسته

سیره و رفتار مسلمانان در طول تاریخ، حکایت از بنای مساجد بر قبرصالحین و شایستگان دارد. مخصوصاً کسانی که در

---

۱- تفسیر طبری: ۱۵/ ۱۴۵.

ص: ۱۱۰

قلب مسلمانان جای دارند و از آثارشان‌تبرک می‌جویند. شواهد زیر گویای این مطلب است:

الف. پیکر پاک پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در خانه آن حضرت و در کنارمسجد النّبی به خاک سپرده شد. با ازدیاد جمعیت مسلمانان و تنگ شدن عرصه مسجد، قسمت شرقی‌مسجد- که خانه پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم یا مدفن آن حضرت و خانه همسران ایشان بود- به محدوده مسجد النّبی افزون شد و نمازگزاران در اطراف قبر آن‌حضرت به نماز می‌ایستادند.

طبری در مورد حوادث سال ۸۸ ه. ق می‌نویسد: «در ماه ربیع الاوّل سال ۸۸ ق، نامه‌ای از ولید به دست عمربن عبدالعزیز رسید که حاوی دستور ولید مبنی بر تخریب دیواره‌های مسجد النبی و اضافه کردن حجره‌های رسول خدا به مسجد بود. او دستور داده بود با خرید زمینهای اطراف مسجد، به توسعه آن از اطراف‌بپردازند. عمر ابن عبدالعزیز ده تن از فقهای سرشناس و مردم مدینه را از نامه ولید آگاه کرد و از آنان نظر خواست. آنان، باقی ماندن حجره‌ها را به حالت اولیه‌برای پند آموزی مسلمین و زهد گرایی آنها در اقتدا به زندگی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ترجیح دادند. عمر ابن عبدالعزیز نظر آنان را برای ولید فرستاد. ولید درنامه‌ای دوباره، بر تخریب مسجد تأکید نمود. بنی‌هاشم از این ماجرا برآشفتند و به گریه و زاری پرداختند. اما عمر دستور ولید را اجرا کرد و حجره عایشه را به‌فضای مسجد اضافه نمود. بدین ترتیب قبر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و حجره‌های همسران

ص: ۱۱۱

پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم داخل محدوده مسجد النّبی واقع شد و بر اساس دستور ولید، سقفی بلند برای آن ساختند»(۱) .

در جاییکه این عمل در جلوی دیـدگان فقهای دهگانه مـدینه و عموم‌مسـلمانان و در پیشاپیش چشم تابعین، امام زین العابدین و امام محمد باقر علیمها السَّلام که احدی در مقام علمی و زهد و عرفان آنان تردیدندارد واقع شود و مخالفتی با آن صورت نگیرد؛ بهترین دلیل بر جایز بودن مسجدسازی در کنار مزار انبیاء و صالحین، و نمازگزاردن در آن خواهد بود.

جمله تابعین و پس از آنان مردم مدینه و امام دار هجرت، مالک ابن انس- سـرآمد امامان مذاهب چهارگانه اهل سنّت- این عمل را تأیید کرده و هیچگونه‌اعتراضی نداشته‌اند.

ب. سمهودی در مورد فاطمه بنت اسد مادر امام علیعلیه السَّلام می گوید:

«پس از رحلت فـاطمه بنت اسـد رسول خـدا دسـتور داد برای او قبری آماده‌کننـد. به دنبـال این دسـتور مردم در مکـان مسـجدی که امروزه به آن قبر فـاطمه گفته می‌شود قـبری حفر کردنـد». (۲) مطـابق این عبارت، مسـجد پس از به خاک سـپاری فاطمه بنت اسـد ساخته شده است.

---

۱- ر. ک تاریخ طبری: ۵/ ۲۲؛ البدایهٔ و النهایهٔ: ۸/ ۶۵.

۲- وفاء الوفاء: ۳/ ۸۹۷.

ص: ۱۱۲

هم او در جای دیگری می‌نویسد: «مصعب ابن عمیر و عبد اللّه بن‌جحش، در مسجدی که روی قبر حمزه عموی پیامبر بنا شده بود، دفن شدند».(۱) ج. جناب عایشه، عمری را در منزل خود و در کنار قبر پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم بدون هیچگونه دیوار یا حایل دیگری نماز گزارد. پس از دفن عمر بود که دیواری بین منزل عایشه و قبور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، ابی بکر و عمر کشیدند.(۲) د. بیهقی درباره حضرت فاطمه علیها السَّلام می‌نویسد: «فاطمه علیها السَّلام به زیارت قبر عمویش حمزه می‌رفت و می‌گریست و در کنار آن نماز می‌خواند». (۳)حاکم، به نقل از سلیمان ابن داود، از امام صادقعلیه السَّلام، از امام باقرعلیه السَّلام از امام سجاد علیه السَّلام از امام حسینعلیه السَّلام روایت می‌کند: «فاطمه علیها السَّلام دخت پیامبر هر جمعه قبر عمویش حمزه را زیارت می‌کرد و در کنار آن به گریه و نماز می‌پرداخت».

حاکم می‌گوید: «راویان این حدیث، موثّق‌تر از سایر احادیثند».

ذهبی گفته او را تایید می‌کند و بیهقی در کتاب سنن خود، به نقل آن می‌پردازد.(۴)

---

۱- همان: ۳/ ۹۲۲.

۲- همان ۲/ ۵۴۱.

۳- السنن الکبری: ۴/ ۷۸.

۴- مستدرک حاکم: ۱/ ۳۷۷.

ص: ۱۱۳

مطابق این حدیث ساختن مسجد بر روی قبر حضرت حمزه و نمازخواندن در آن، در زمان حیات پیامبر رُخ داده است.

ه. پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم در معراج خود- که از مسجد الاقصی آغازشد در مدینه و طورسینا و بیت لحم فرود آمد و به نماز ایستاد. جبرئیل به پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم گفت: «در مدینه طیّبه نماز گزاردی، زیرا محل هجرت تو بود؛ در طور سینا نماز خواندی، زیرا در آنجا خداوند با موسیعلیه السَّلام سخن گفته بود، و در بیت لحم نماز گزاردی، زیرا که محل تولد عیسی ابن مریم علیه السَّلام بود». (۱) بنابراین، تفاوتی بین نماز گزاردن در محل تولد یا محل دفن انبیاء الهی نیست و هدف از آن، تبرّک جستن از انسان نمونه‌ای است که جسم پاک او با این‌خاک و این محل تماس داشته است، چه در ابتدای عمر و چه در انتهای آن!

علاوه بر سیره مسلمین از زمان رحلت رسول خدا صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم تاکنون؛ قرآن، دلیل قاطع و محکمی است که هر دلیلی مخالف با آن باشد، متشابه محسوب شده و باید در پرتو محکمات قرآن تبیین و تفسیر شود.

با این حال، روایاتی وجود دارد که مسجد سازی بر روی قبور انبیاء را جایز نمی‌شمارد.

---

۱- الخصایص الکبری: ۱/ ۱۵۴.

ص: ۱۱۴

در روایتی آمده است که پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

«قاتل اللّه الیهود اتّخذوا قبور انبیائهم مساجد»

«خداوند یهود را هلاک کند، چرا که قبور انبیاء خود را مسجد قرار دادند».

در روایتی دیگر آمده است:

«لعن اللّه الیهود و النصاری اتّخذوا قبور انبیائهم مساجد».

«خداوند یهود و نصاری را لعنت کند که قبر انبیاء خود را مسجد قرار دادند».

و در روایتی دیگر:

«الا، و انّ من کل قبلکم، کانوا یتّخذون قبور انبیائهم و صالحیهم مساجد الا فلاتتّخذوا القبور مساجد». (۱)

«بدانید که قبل از شما کسانی قبر پیامبر و انسانهای شایسته خود را مسجدقرار می‌دادند. هشیار باشید که شما چنین نکنید».

با توجه به احادیث فوق، تأمّلی کوتاه در این زمینه ضروری است.

تاریخ یهود و رفتار نادرست آنان با پیامبران الهی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، مانند کشتن وآزردن رسولان خداوند، با محتوای این روایات ناسازگار می‌نماید. آیات ذیل، به گوشه‌ای از آزار و اذیّتهای بنی اسرائیل اشاره می‌کند:

(لَقَدْ سَمِعَ اللّهُ قَوْلَ الَّذِینَ قالُوا إنَّ اللّهَ فَقِیرٌ وَ نَحْنُ أغْنِیاء

---

۱- برای آگاهی از منابع این احادیث ر. ک: صحیح بخاری: ۲/ ۱۱۱ کتاب الجنائز؛ سنن نسایی: ۲/ ۸۷۱؛ صحیح مسلم: ۲/ ۶۸ کتاب المساجد، باب «النهی عن بناء المساجد علی القبور».

ص: ۱۱۵

سَنَكْتُبُ ما قالُوا وَ قَتْلِهِمُ الأَنْبِياءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذابَ الحَرِيقِ).(۱)

«خداوند سخن آنها را که گفتند: «خدا فقیر است و ما بی نیازیم» شنید. به زودی آنچه را گفتند خواهیم نوشت و [همچنین] به نا حق کشتن پیامبران را [می‌نویسیم] و به آنها می گوییم: «بچشید عذاب سوزان را».

(قُلْ قَدْ جائَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي بِالبَيِّناتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ، فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ).(۲)

«بگو! پیامبران پیش از من، برای شما آمدند و دلایل روشن و آنچه را گفتید آوردند، پس چرا آنها را به قتل رساندید اگر راست می گویید؟!».

(فَبِما نَقْضِهِمْ مِيثاقَهُمْ وَ كُفْرِهِمْ بِآياتِ اللّهِ وَ قَتْلِهِمُ الأَنْبِياءَ بِغَيْرِ حَقٍّ).(۳)

« [ولی] به خاطر پیمان شکنی آنها و انکار آیات خدا و کشتن پیامبران به ناحق ...».

با توجّه به آیات فوق آیا می‌توان پذیرفت ملّتی که در موارد متعددی به قتل پیامبران خود پرداخته است، به ملّتی تبدیل شود که برای تکریم و تعظیم‌پیامبران، بر روی قبرشان مسجد بسازند؟ بر فرض که بتوان این مطلب را درمورد بعضی از آنان پذیرفت، احتمالات

---

۱- آل عمران/ ۱۸۱.

۲- آل عمران/ ۱۸۳.

۳- نساء/ ۱۵۵.

ص: ۱۱۶

دیگری در معنای حدیث، غیراز قصد تبرّک به صاحب قبر و خواندن نماز در مسجد مطرح است که عبارتند از:

الف- قبله قرار دادن قبر.

ب- سجده کردن بر قبر به قصد احترام و تعظیم، به گونه‌ای که قبر موردسجده واقع شود.

ج- سجده کردن برای انسان مدفون در قبر، به گونه‌ای که او مورد سجده واقع شود.

به عقیده ما، قدر متیقن از معنای احادیث گذشته سه احتمال فوق است واحتمالِ ساختن مساجد بر قبور به قصد تبرک و نماز، مردود و غیر قابل قبول است.

شاهد آنکه، پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم در برخی از روایات، اینگونه افرادرا «شرار النّاس» (یعنی بدترین مردم) معرفی می‌کند.

به عنوان نمونه، مسلم در کتاب مساجد روایت می‌کند:

«ام حبیبه و امّ سلمه نقل می‌کنند: در حبشه کنیسه‌ای بود که تصاویرپیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم در آن وجود داشت. پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم فرمود: در بین مردم حبشه مردی صالح بود که پس از مرگش بر روی قبر اومسجدی ساختند و این تصاویر را در آن کشیدند. اینان در روز قیامت، بدترین مردمان در نزد خداوند هستند».(۱)

---

۱- صحیح مسلم: ۲/ ۶۶، کتاب المساجد، باب «النهی عن بناء المساجد علی القبور».

ص: ۱۱۷

توصیف این عده در روایت به عنوان «بدترین مردمان»، از واقعیت و حقیقت عمل آنان پرده برمی‌دارد، زیرا تنها انسان مشرک متصف به شرار الناس‌یا بدترین انسان می‌شود، گرچه در ظاهر از اهلکتاب محسوب شود. قرآن می‌فرماید:

(إنَّ شَرَّ الدَّوابِّ عِنْدَ اللّهِ الصُّمُّ البُكْمُ الَّذِينَ لايَعْقِلُونَ).(۱)

«بدترین جنبندگان نزد خدا، افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی‌کنند».

(إنَّ شَرَّ الدَّوابِّ عِنْدَ اللّه الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ).(۲)

«به یقین بدترین جنبندگان نزد خدا، کسانی هستند که کافر شدند و ایمان نمی‌آورند».

این توصیف، نشان می‌دهد که عمل آنان صرف ساختن مسجد بر روی قبر و خواندن نماز در آن و یا صرف نماز خواندن در کنار قبر نبوده، بلکه آلوده‌به نوعی شرک از قبیل: سجده کردن بر قبر یا برای شخص مدفون در قبر یا قبله قرار دادن قبر بوده است.

قرطبی می گوید: «امامان مذاهب به نقل از ابی مرثد غنوی روایت کرده‌اند که: «از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود: «به طرف قبر نماز نخوانید و روی آن ننشینید» یعنی؛ قبرها را قبله قرار ندهید تا به سمت آنها نماز بخوانید یا روی آنها سجده کنید. یهود و نصاری چنین کردند

---

۱- انفال/ ۲۲.

۲- انفال/ ۵۵.

ص: ۱۱۸

تا اینکه سرانجام به عبادتشخص مدفون در قبر پرداختند».(۱) نماز خواندن در کنار قبر رسول خداصلّی اللّه علیه و آله و سلّم به قصد تبرّک جستن به آن حضرت است. خداوند سبحان به حُجّاج دستور می‌دهد که مقام ابراهیم را مصلّی و مکان نمازخود قرار دهند:

(وَاتَّخَذُوا مِنْ مَقامِ ابْراهِیمَ مُصَلًّی).(۲)

«از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید».

و نماز خواندن در کنار مرقد انبیاء مانند نماز خواندن در کنار مقام ابراهیماست، با این تفاوت که، بدن ابراهیم علیه السَّلام یک یا چند بار با این مکان برخورد داشته است، امّا مرقد و مزار انبیاء، بدن پاک و نا فرسودنی آنها را برای‌همیشه در بر دارد.

عالمان و اندیشمندان اسلامی، روایاتی را که از مسجد سازی بر روی قبور منع کنند، همانند برداشت ما تفسیر کرده‌اند. به عنوان نمونه:

بیضاوی می گوید: «از آنجا که یهود و نصاری برای تعظیم و بزرگداشت مقام پیامبران خود، قبور آنان را قبله قرار داده و به سمت آن نماز می‌خواندند و یابر آن سجده می کردند و آن را به منزله بت می‌دانستند، مسلمانان از این کار منع شدند. اما ساختن مسجد در

---

۱- تفسیر قرطبی: ۱۰/ ۳۸.

۲- بقره/ ۱۲۵.

ص: ۱۱۹

کنار قبر انسانهای صالح به قصد تبرک و بدون‌انگیزه تعظیم به او و یا قبله شمردن آن، مشمول منع مذکور نیست»(۱) .

سندی، شارح کتاب سنن نسایی نیز گفته است: «معنای مسجد دانستن‌قبور انبیاء توسط یهود و نصاری، قبله شمردن و خواندن نماز به سمت آن قبور، یا ساختن مسجد بر روی قبور انبیاء خود و نماز خواندن در آن است و شاید مکروه‌بودن این عمل به دلیل آن باشد که به تدریج منجرّ به عبادت قبر می‌شود ... پیامبر اسلام‌صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم، امت مسلمان را از اینکه با قبر حضرتش مانند قبور انبیاء یهود و نصاری برخورد کنند منع فرمود، تا به علامت تعظیم بر قبرش سجده نکنند و یا آن را قبله نماز خود نسازند» (۲).

---

۱- کتاب «فتح الباری فی شرح صحیح البخاری»: ۱ / ۵۲۵ چاپ دار المعرفهٔ، قریب به همین مضمون در «ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری»: ۲/ ۴۳۷ باب «بناء المسجد علی القبور» آمده است.

۲- سنن نسایی: ۲/ ۴۱.

ص:۱۲۰

ص: ۱۲۱

## ۵. توسل به انبیاء و صالحان

### اشاره

جهان هستی آن چنان وسیع و گسترده است که انسان را یارای آگاهی از اسرار و دقایق آن نیست و آنچه بشر تا کنون به آن دست یافته، بسیار کمتر از مجهولات و ناشناخته‌های آن است، چرا که سهم کوچکی از علم به بشر داده شده است:

(وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَ ما أُوتِیتُمْ مِنَ العِلْمِ إلّا قَلِیلًا).(۱)

«و از تو درباره روح سئوال می‌کنند، بگو! «روح از فرمان پروردگار من است و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است».

انیشتن، فیزیکدان معروف قرن بیستم (در گذشت: ۱۹۵۵ م) معترف است که دانسته‌های او در مقابل ندانسته‌هایش، مانند پله‌ای است از ساختمانی بلند.(۲) اگر او منصفانه سخن می‌گفت، جا داشت که بالاتر از این، از نسبت پله‌ای به کُرات آسمانی سخن بگوید.

---

۱- اسراء/ ۸۵.

۲- مجله رسالت اسلام، سال چهارم، شماره اول، مقاله احمد امین مصری.

ص: ۱۲۲

در جهان هستی، علل و اسبابی وجود دارد که بشر با تمامی تلاش وکوشش خود نمی‌تواند به تمامی آنها دست یابد. اسباب و علل به دو بخش مادی و غیر مادی یا طبیعی و ماورای طبیعی تقسیم می‌شوند.

نظام طبیعت، مبتنی‌بر علل و اسباب طبیعی است و تأثیر آنها منوط به اذن و اراده خداوند است. در این میان نقش یگانه علوم طبیعی، کشف علل و عوامل مادی است.

انسان مادیگرا، به این علل و عوامل نگاهی استقلالی دارد و تأثیر گذاری آنها را صرفاً ناشی از وجودشان می‌داند. اما انسان الهی، به آنها نگاهی تبعی و ابزاری دارد و تأثیر آنها را وابسته به اراده خداوند می‌داند. ذوالقرنین یکی از همین افراد است که برای ساختن سدّ در برابر یأجوج و مأجوج، از عوامل طبیعی و ابزارمادی کمک می‌گیرد و به کارگیری آنها را، مخالف توحید نمی‌داند.

قرآن کریم به نقل از او می‌فرماید:

(آتُونِی زُبَرَالحَدِیدِ حَتّی إذا ساوی بَیْنَ الصَّدَفَیْنِ قالَ انْفُخُوا حَتّی إذا جَعَلَهُ ناراً قالَ آتُونِی افْرِغْ عَلَیْهِ قِطْراً فَما اسْطاعُوا أنْ یَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطاعُوا لَهُ نَقْباً* قالَ هذا رَحْمةٌ مِنْ رَبِّی فَإذا جاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکّاءَ وَ کانَ وَعْدُ رَبّی حَقّاً). (۱)

«قطعات بزرگ آهن برایم بیاورید [و آنها را روی هم بچینید]. تا وقتی که کاملًا

---

۱- کهف/ ۹۶- ۹۸.

ص: ۱۲۳

میان دو کوه را پوشانید گفت: «در اطراف آن آتش بیافروزید و در آن‌بدمید» [آنها دمیدند] تا قطعات آهن را سرخ و گداخته کرد. گفت: « [اکنون] مس مذاب برایم بیاورید تا بر روی آن بریزم»* [سرانجام چنان سدّ نیرومندی ساخت) که آنها [طایفه یأجوج و مأجوج] قادر نبودند از آن بالا روند و نمی‌توانستند نقبی در آن ایجاد کنند [* آنگاه] گفت: «این از رحمت پروردگارمن است؛ اما هنگامی که وعده پروردگارم فرا رسد آن را در هم می‌کوبد و وعده پروردگارم حق است».

رفتار و روش مردم (سیره عقلا) در زندگی روزمره مبتنی بر کمک گرفتن‌و یاری خواستن از انسانهای دیگر است. برخی پیروان حضرت موسیعلیه السَّلام از او کمک خواستند و آن حضرت نیز به درخواست آنان پاسخ مثبت داد، در عین‌حال به ذهن هیچیک از آنان خطور نکرد که این کمک خواهی نادرست است و فقط باید از خداوند یاری طلبید:

(وَ دَخَلَ المَدِینَهَ عَلی حِینِ غَفْلَهٍ مِنْ أَهْلِها فَوَجَدَ فِیها رَجُلَیْنِ یَقْتَتِلان هذا مِنْ شِیْعَتِهِ وَ هذا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغاثَهُ الَّذِی مِنْ شِیْعَتِهِ عَلیَ الَّذِی مِنْ عَدُوّهِ فَوَکَزَهُ مُوسی فَقَضی عَلَیْهِ). (۱)

«او به هنگامی که اهل شهر در غفلت بودند وارد شهر شد، ناگهان دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغولند، یکی از پیروان او بود و دیگری از دشمنانش، آن‌که از پیروان او بود در برابر دشمنش از وی تقاضای کمک نمود، موسی مُشت‌محکمی بر سینه او زد و کار او را ساخت».

---

۱- قصص / ۱۵.

ص: ۱۲۴

چرا که حضرت موسی علیه السَّلام و پیروان او معتقد بودند؛ هر کس، تنهابا اذن و نیروی خداوند می‌تواند به یاری دیگری اقدام کند.

بنابراین درخواست کمک و یاری از انسانها- به شرط این اعتقاد- مانعی ندارد. در قرآن به همین نکته‌اشاره شده است:

(و مَا النَّصْرُ إلّا مِنْ عِنْدِاللّهِ العَزِيزِ الحَكِيم).(۱)

«پیروزی تنها از جانب خداوند توانای حکیم است».

مطالب فوق، در مورد توسل به انسانهای زنده و علل و عوامل طبیعی بود. در این مورد اختلاف چندانی وجود ندارد. آنچه محل بحث است، توسل به انبیاء و اولیاء الهی است که به چند صورت انجام می‌گیرد:

الف. توسل به دعای پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم و انسانهای صالح، در حال حیات آنان.

ب. توسل به شخصیت، مقام و منزلت پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم.

ج. توسل به حق پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم، انبیاء و صالحین.

د. توسل به دعای پیامبر و صالحین پس از رحلت آنان.

ه. درخواست شفاعت از پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم و اولیاء الهی.

---

۱- آل عمران/ ۱۲۶.

ص: ۱۲۵

اینک به بررسی یکایک موارد فوق می‌پردازیم:

### الف- توسل به دعای پیامبر و صالحین در حال حیات آنان

مسلمانان جملگی، توسل به دعای پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم در حال حیات ایشان را جایز می‌دانند و حتی توسل به دعای هر انسان مؤمنی را مستحب‌و پسندیده می‌شمارند. قرآن در این باره می‌فرماید:

(وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولَ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّاباً رَحِیماً). (۱)

«و اگر این مخالفان، هنگامیکه به خود ستم می‌کردند [و فرمانهای خدا را زیر پا می‌گذاردند]، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم‌برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند».

در این آیه مشاهده می‌کنیم که خداوند، کسانی را که به نفس و جان خودستم کرده‌اند دعوت می‌کند به نزد رسول خداصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم بروند، تا ایشان برای آنها طلب آمرزش کند.

در آیه‌ای دیگر؛ قرآن منافقین را سرزنش می‌کند که وقتی به محضر پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم خوانده می‌شوند تا آن حضرت برای آنها استغفار کند، از سر تمسخر و تکبر سر می‌جنبانند:

(وَ إِذا قِیلَ لَهُمْ تَعالَوْا یَسْتَغْفِرْ لَکُمْ رَسُولُ اللّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ

---

۱- نساء/ ۶۴.

ص: ۱۲۶

و رَأَیْتَهُمْ یَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَکْبِرُونَ). (۱)

«هنگامیکه به آنان گفته می‌شود: «بیایید تا رسول خدا برای شما استغفار کند»؛ سرهای خود را [از روی استهزاء و کبر و غرور] تکان می‌دهند و آنها را می‌بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می‌ورزند».

تاریخ اسلام مملوّ از نمونه‌هایی از این دست است.

## ب- توسل به مقام و شخصیّت پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم

در این باره به نقل حکایتی تاریخی می‌پردازیم که صـراحتاً از توسل صحابه به دعای پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم در حال حیات ایشان، و نیز توسل به‌مقام و منزلت آن، حضرت حکایت می‌کند. غرض ما از نقل آن، استدلال بر مطلب اخیر است.

عثمان ابن حنیف می‌گویـد: «مردی که از نابینایی رنج می‌برد به محضـررسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا! از خدا بخواهید مرا شفـا دهـد. پیامبرصـلَّی اللَّه علیه و آله و سـلَّم فرمود: اگر بخواهی دعـا می‌کنم، امـا اگر صـبر کنی بهتر است. آن مرد درخواست دعا کرد. پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم به او دستور داد: وضویی‌کامل بساز، دو رکعت نماز بخوان و به این صورت دعا کن:

---

۱- منافقون/ ۵.

ص: ۱۲۷

«اللّهمّ انی اسألك و اتوجه الیك بنبیّك مُحمّد نبیّ الرحمهٔ، یا محمد انّی اتوجه بك الی ربّی فی حاجتی لتُقْضی، اللّهمشفّعْهُ فیّ»

عثمان ابن حنیف ادامه می‌دهد: قسم به خدا، ما هنوز مشغول صحبت بودیم و متفرق نشده بودیم که آن مرد وارد شد؛ گویی که هیچگونه ناراحتی‌چشم نداشته است».

این روایت، از صحیح‌ترین روایات است. ترمذی می گوید: «این حدیث، حق، حسن و صحیح است» (۱)ابن ماجه نیز معتقد است: «این حدیث صحیح‌است» (۲).

از این حدیث دو نکته استفاده می‌شود:

اوّل: انسان می‌تواند به دعای پیامبر توسل پیدا کند. درخواست دعای‌صحابی از پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم که «از خدا بخواهید مرا شفا دهد» و پاسخ پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم که «اگر بخواهی دعا می‌کنم و اگر صبر کنی بهتر است» به همین نکته اشاره می‌کند.

دوم: انسان می‌توانـد در ضمن دعای خود، به شخصیت و مقام پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم متوسل شود. با دقت در دعایی که پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم به صحابی تعلیم دادنـد، این نکته‌برداشت می‌شود. جملاتی از این دعا که نشانگر این نکته است عبارتند از:

۱. اللّهم انی اسألک و اتوجه الیک بنبیّک؛ کلمه «بنبیّک» از

---

۱- صحیح ترمذی، ج ۵، کتاب الدعوات، باب ۱۱۹ شماره ۳۵۷۸؛ سنن ابن ماجهٔ: ۱/ ۴۴۱، شماره ۱۳۸۵؛ مسند احمد: ۴/ ۱۳۸ و سایر منابع.

۲- همان.

ص: ۱۲۸

نظر دستور زبان عربی، وابسته به دو فعل «أسألک» و «اتوجه الیک» است. منظور از «بنبیّک» در این عبارت، شخصیت و مقام ملکوتی آن حضرت است، نه دعای ایشان.

۲. مُحَمّدٍ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ؛ در این عبارت، پیامبر را به نبیّ رحمت توصیف می کند و نشانگر آن است که توسل به پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم، به دلیل رحمت و کرامت اوست.

۳. یا مُحَمّد إنّی أتَوَجّه بِکَ إلی رَبّی؛ این جمله می‌رساند که مرد صحابی بر اساس دعایی که پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم به او تعلیم داده بودند، خود پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم را وسیله دعایش قرار داده و به شخص پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم به خاطر جایگاه معنوی و فضیلتش، متوسل شده است.

به طور خلاصه این حدیث بیانگر دو نکته است:

۱. توسل به دعای پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم جایز است. این نکته از صحبت مرد صحابی با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم‌که درخواست دعا می کند استنباط می‌شود.

۲. توسل به شخص پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم به دلیل مقام و منزلت ایشان در نزد خداوند متعال جایز است. این نکته، از دعایی که پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم به صحابی تعلیم‌دادند و در ضمن آن، توسل به شخص پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم وجود داشت، استفاده می‌شود.

البته می‌پذیریم که آنچه در ذهن صحابی بود و به خاطر آن به خدمت‌حضرت رسیده بود، توسل به دعای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود. اما در

ص: ۱۲۹

دعایی که پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم به او تعلیم دادند، توسل به شخص پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم وجود دارد که توسل دیگری محسوب می‌شود.

بنابراین نتیجه می گیریم، همچنانکه توسل به دعای انبیاء و اولیاء الهی‌جایز است، توسل به شخص آنان و مقام و منزلت ایشان نیز در نزد خداوندجایزاست.

از روایات دیگری به دست می‌آید که حتی بعد از رحلت پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم، اصحاب به هنگام دعا و تضرّع، به آن حضرت متوسل می‌شدند. به عنوان نمونه، طبرانی از ابی‌امامهٔ ابن سهل ابن حنیف و او از عمویش عثمان ابن حنیف این داستان را نقل می کند:

«مرد حاجتمندی چندین بار برای حاجت خود به نزد عثمان ابن عفّان، خلیفه سوم رفت. اما عثمان به او توجّهی نمی کرد و حاجتش را برآورده نمی‌ساخت. تا اینکه روزی عثمان ابن حنیف، صحابی پیامبر را دید و از این‌موضوع شکوه کرد. عثمان ابن حنیف به او گفت: شب هنگام وضو بساز و در مسجد شو و دو رکعت نماز بگزار و بگو! «اللّهم انّی اسألک و اتوجه الیک بنبیّک محمدنبیّ الرحمهٔ، یا محمّد انی اتوجه بک الی ربّی فتقضی لی حاجتی» سپس حاجت خود را بگو و برو.

آن مرد مطابق دستور ابن حنیف عمل کرد. سپس به خانه عثمان ابن عفان‌رفت و در زد. دربان آمد، دست او را گرفت و به نزد عثمان ابن عفان برد. او بر روی فرشی که عثمان نشسته بود نشست.

ص: ۱۳۰

عثمان رو به او کرد و از حاجتش‌پرسید. مرد حاجت خود را بیان کرد. عثمان آنها را پذیرفت و گفت: چرا نیاز خود را تا این لحظه به من نگفتی؟ از این به بعد هر نیازی که داری بگو تا برآورده کنم.

مرد از خانه عثمان بیرون آمد. در راه، عثمان ابن حنیف را دید و به او گفت: خداوند به تو پاداش خیر دهد. در گذشته به من توجه نمی‌کردی، لابد در این باره با او مذاکره کردی. ابن حنیف گفت نه به خدا قسم، بلکه توسل تو به پیامبر تأثیر کرد من خود شاهد بودم که مردی نابینا خدمت پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسید و از نابینائی خود شکایت کرد. پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: آیا می‌توانی به همین وضعیت صبر کنی؟ و او گفت: یا رسول اللّه!، کسی نیست مرا دستگیری کند و این حال برایم دشوار است. پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم به او فرمود: شب هنگام وضو بساز، دو رکعت نماز بخوان و با این جملات دعا کن. ابن حنیف اضافه می‌کند: قسم به خدا ما متفرق نشده بودیم که آن مرد وارد شد، در حالیکه گویی هرگز ناراحتی چشم نداشته است» (۱).

*** سیره و نحوه رفتار مسلمانان در زمان رسول خداصلّی اللّه علیه و آله و سلّم و پس از

---

۱- المعجم الکبیر، از حافظ سلیمان ابن احمد طبرانی ج ۹/ ۳۰ و ۳۱، باب «ما اسند إلی عثمان ابن حنیف»، شماره ۸۳۱۱؛ و کتاب المعجم الصغیر از همان نویسنده: ۱/ ۱۸۳ و ۱۸۴.

ص: ۱۳۱

آن، بر آن بوده است که به اولیای الهی و بندگان صالح خداوند متوسل شوند، بی آنکه به ذهن کسی خطور کند این عمل حرام، شرک یا بدعت است. مسلمانان توسل به دعای انسانهای صالح را، راهی به سوی توسل به شخصیّت و منزلت آنان می‌دانستند. چرا که اگر دعای انسان صالح و شایسته مؤثر است، به دلیل قداست و طهارت روح اوست و اگر از چنین روح والایی برخوردار نبود، دعایش مستجاب‌نمی‌شد.

بنابراین نمی‌توان تفاوتی بین توسل به دعای انسان صالح و توسل به شخصیت و منزلت او قایل شد، تا اینکه توسل به دعای او عین توحید باشد وتوسل به خود او، عین شرک یا مقدمه آن تلقی گردد.

توسل به تقدّس صالحین، عصمت معصومین از گناه و اخلاص بندگان مخلص خداوند، امر نوظهوری در بین صحابه پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم نبود، بلکه ادامه سیره‌ای بودکه از قبل از اسلام و بعثت پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم وجود داشت. در این زمینه روایات تاریخی فراوانی وجود دارد که به نمونه‌هائی از آنها اشاره می کنیم:

۱- استسقاء عبدالمطلب، در حال شیرخوارگی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

در دوران شیرخوارگی و طفولیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، عبدالمطلب‌آن حضرت را واسطه قرار داد و از خداوند باران طلبید. به عقیده ابن

ص: ۱۳۲

حجر عسقلانی، این شعر معروف ابوطالب که:

و ابیض یُسْتَسقی الغمام بوجهه

ثمال الیتامی عصمهٔ للارامل

«آن چهره نورانی که به آبروی او از ابرها باران خواسته می‌شود، پناهگاه یتیمان و بیچارگان است».

اشاره به زمان عبدالمطلب و استسقای او، با توسّل به پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم در زمان خردسالی ایشان دارد. (۱) ۲- استسقاء ابوطالب، با واسطه قرار دادن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

ابن عساکر به نقل از ابن عرفلهٔ می‌گوید: «در زمان قحطی و خشکسالی قریش، وارد مکه شدم ... قریش خطاب به ابوطالب گفتند: ای ابوطالب! سرزمین ما را قحطی وخانواده‌های ما را بینوایی فرا گرفته است، پس دست به دعا بردار و از خداوند باران بخواه. ابوطالب همراه با نوجوانی- که همان پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود- به سوی کعبه‌حرکت کرد. گویی ابوطالب خورشید تابانی را به همراه دارد که از تابش او ابرهای تیره روشن می‌شوند. پیرامون او را نوجوانان دیگری احاطه کرده بودند. ابوطالب دست نوجوان را گرفت و او را به کعبه تکیه داد و دست خود را به او.

---

۱- فتح الباری: ۲/ ۳۹۸؛ دلایل النبوهٔ: ۲/ ۱۲۶.

ص: ۱۳۳

در آسمان نشان از هیچ پاره ابری نبود، ناگاه ابرها از این سو و آن سو گردآمدند و بارانی سیل آسا را فرو ریختند که دشت و صحرا را سیراب و سرسبز کرد.

در همین زمان بود که ابوطالب در قصیده‌ای به مدح و ستایش پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم پرداخت:

«و ابیض یُستَسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمهٔللارامل»(۱)

استسقاء ابوطالب با واسطه قراردادن پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم در دوران نوجوانی آن‌حضرت، و استسقاء عبدالمطلب به توسط آن حضرت در دوران کودکی، در بین اعراب معروف است و بیشتر مردم اشعار ابوطالب در این حادثه را حفظنموده‌اند.

از روایات استفاده می‌شود، استسقاء ابوطالب به واسطه پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم، مورد رضایت و قبول آن حضرت بوده است.

وقتی که پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم، پس از رسالت، ازخداوند طلب باران کردند و باران بارید و سر سبزی آفرید، فرمودند: «لو کان ابوطالب حیّاً، لقرّتْ عیناه، من یُنشدنا قوله؟» یعنی؛ اگر اکنون ابوطالب زنده بود بسیار خوشحال می‌شد. کیست که سخن او را بیاد داشته باشد و بگوید؟ علی علیه السَّلام برخاست و گفت: یا رسول اللّه صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم گویی منظور شما آن شعر

---

۱- السیرهٔ الحلبیه: ۱/ ۱۱۶.

ص: ۱۳۴

ابوطالب است که سرود:

«و ابیض یُستَسقی الغمام بوجهه

ثمال الیتامی عصمهٔ للارامل (۱) توسل به کودکان پاک و معصوم در طلب باران، در دین مبین اسلام کاری‌پسندیده است. امام‌شافعی در این باره می‌نویسد: «برای طلب باران، کودکان پاک و نظیف و زنان سالخورده و زنانی که جذّابیتی ندارند از شهر خارج شوند. من، شرکت زنان جذاب را نمی‌پسندم و همراه بردن حیوانات را سفارش نمی‌کنم» (۲).

روشن است که شرکت کودکان و زنان سالخورده در مراسم استسقاء، دلیلی جز قداست و پاکی روح آنان و نزول باران رحمت به واسطه آنان ندارد. توسل به نیکان و صالحان و معصومان، کلید نزول رحمت الهی است و گویی کسی‌که به آنان متوسل می‌شود، در دل به خدای خود می‌گوید: «خدای من! کودک معصوم گناهی ندارد و انسان سالخورده اسیر زمین توست، اینان به رحمت ومرحمت تو سزاوارترند، پس به خاطر آنان رحمت خود را بر ما نازل فرما، تا ما نیز در کنار آنان از رحمت تو برخوردار شویم».

نظیر آنکه گاهی باغبان برای رسیدن آب به درختی، زمین

---

۱- ارشاد الساری: ۲/ ۳۳۸.

۲- الام: ۱/ ۲۴۸، باب «خروج النساء و الصبیان فی الاستسقاء».

ص: ۱۳۵

وسیعی را آب‌می‌دهد و در این میان، علف‌ها و گیاهان هرزه نیز سیراب می‌شوند.

با توجه به تحلیل فوق، توسل خلیفه دوم به عباس عموی پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم- که بعداً بیان خواهیم کرد، توجیه خود را باز می‌یابد، زیرا توسل به عباس، توسل به شخص او و پاکی و ارتباطش با رسول خداصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم‌است و نیز بیان خواهیم نمود که این ماجرا ادامه روش پیشینیان بوده است. در این موارد توسّل به شخصیّت و قداست آنان بوده؛ نه به دعای آنان.

۳- توسّل به عموی پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم

صحیح بخاری به نقل از انس ابن مالک روایت می کند: «در سال قحطی، عمر ابن خطاب با واسطه نمودن عباس ابن عبدالمطلّب قدَّس سرَّه در نزد خداوند، طلب باران نمود و دعا کرد:

«اللّهم انّا کنّا نتوسل الیک بنبیّنا فتسقینا، و انا نتوسّل الیک بعمّ نبیّنا فاسقنا. قال: فیسقون» (۱).

«خداوندا! ما در زمان حیات پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم به او متوسّل می‌شدیم و تو برای ما باران می‌فرستادی و اکنون به عموی او متوسل‌می‌شویم، پس بر ما باران نازل فرما».

---

۱- صحیح بخاری: ۲/ ۲۷، کتاب الصلوة، باب «سؤال الناس الإمام الاستسقاء إذا قحطوا».

ص: ۱۳۶

انس می گوید: «پس از این دعا باران باریدن گرفت».

این حدیث را بخاری عیناً در کتاب صحیح خود آورده است و نشان می‌دهد عمر ابن خطاب در ضمن دعا و استسقا، متوسل به شخص و شخصیّت عموی پیامبر و قداست و قرابت اوبه پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلَّم شده است، نه آنکه از او درخواست دعا کند.

شاهد این گفتار، عبارات دعای عمر است که گفت: «اللّهم انّا کنا نتوسّل الیک بنبیّنافتسقینا و انا نتوسل الیک بعمّ نبیّنا فاسقنا».

این جملات می‌رساند، خلیفه دوم شخصاً برای استسقاء دعا نموده است و در ضمن دعای خود، متوسل به عموی پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم و قرابت او به رسول خدا صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم‌شده است.

## ج. توسل به حقّ پیامبر و انبیاء و صالحین

نوعی دیگر از توسل، توسل به حق انبیاء و فرستادگان الهی است.

یعنی توسّل به حقی که خداوند به آنان تفضّل فرموده و آنان را ذی حق دانسته است. البته این بدان معنا نیست که بندگان و اولیای الهی حقی ذاتی بر خداوند دارند وخداوند باید حق آنان را ادا کند. هرگز! هر حقی از آن خداوند است. امّا خداوند خودْ آنان را ذی حق می‌داند و از روی تکریم و پاداش، به آنان حق می‌دهد. چنانکه

ص: ۱۳۷

قرآن می‌فرماید:

(وَ کانَ حَقّاً عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ). (۱)

«و یاری مؤمنان همواره حقی است بر عهده ما».

روایاتی نیز در این باره وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- ابو سعید خدری روایت می‌کند:

قال رسول اللّه صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم: «من خرج من بیته الی الصلوهٔ و قال اللهم انی اسألک بحق السائلین علیک وأسألک بحق ممشای هذا، فإنّی لم أخرج اشراً و لا بطراً و لا ریاءً و لا سمعهٔ و خرجت اتقاء سُخطک وابتغاء مرضاتک فأسألک ان تعیذنی من النّار و أنْ‌تغفرلی ذنوبی انّه لایغفر الذنوب الّا انت، اقبل اللّه علیه بوجهه و استغفر له سبعون الف ملک».

«رسول خدا صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم فرمود: هر کس برای نماز از منزل‌خارج شود و بگوید: خداوندا! من از تو می‌خواهم، به حقی که دعا کنندگان بر تو دارند و به حق مسیر برای نماز که از روی گردن‌فرازی و بیهودگی، یاریا و سُمعه نیست، بلکه به قصد امان از خشم تو و جلب رضایت توست؛ از تو درخواست می‌کنم که مرا از آتش دوزخ برهانی و از گناهانم درگذری که جز توآمرزنده‌ای نیست؛ در این حال خداوند بارویی گشاده با او مواجه شود و هفتاد هزار فرشته برای او طلب آمرزش کنند». (۲)

---

۱- روم/ ۴۷.

۲- سنن ابن ماجه: ۱/ ۲۵۶ شماره ۷۷۸، باب المساجد؛ مسند احمد: ۳/ ۲۱.

ص: ۱۳۸

۲- عمر ابن خطاب روایت کرده است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

«وقتی که حضرت آدم مرتکب خطا شد به خداوند گفت: خداوندا! به حق‌محمّدصلّی اللّه علیه و آله و سلّم از تو می‌خواهم از گناهم درگذری. خداوند فرمود: با آنکه هنوز محمّدصلّی اللّه علیه و آله و سلّم را نیافریده‌ام، چگونه او را شناختی؟ آدم‌پاسخ داد: وقتی مرا آفریدی و از روح خود در من دمیدی، سرم را بلند کردم و دیدم برپایه‌های عرش نوشته شده: لا اله الّا اللّه، محمّد رسول اللّه؛ دانستم که تو، جز اسم بهترین مخلوقت را همراه اسم خود نمی‌آوری».

خداوند فرمود: درست گفتی؛ محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم محبوبترین انسانها در نزد من است. اگر مرا به حق او بخوانی تو را می‌آمرزم و اگر محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نبود تو را نمی‌آفریدم». (۱)۳- طبرانی از انس بن مالك روایت کرده است: «وقتی فاطمه بنت اسددرگذشت قبری برای او کندند. وقتی کندن قبر به اندازه لحد رسید، رسول خداصلّی اللّه علیه و آله و سلّم با دست مبارك خود به کندن قبر ادامه دادند و خاك آن را بیرون ریختند. پس ازآماده شدن قبر، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم داخل قبر شدند، لحظاتی در آن خوابیدند و فرمودند: ای خدایی که زنده می‌کنی و می‌میرانی و تو زنده جاویدی! مادرم فاطمه بنت اسد را بیامرز و حجّتش را به او تلقین نما و مدفنش را گسترده ساز، به حق

---

۱- دلایل النبوهٔ و معرفهٔ احوال صاحب الشریعهٔ، تألیف ابی بکر احمد بن حسین بیهقی: ۵/ ۴۸۹، چاپ، دار الکتب العلمیه.

ص: ۱۳۹

من و پیامبران قبل از من، که تو ارحم‌الرّاحمینی»(۱) .

تا کنون از سه نوع توسل بحث شد و دانستیم که دلیل‌های قرآنی و روایی، آنها را تأیید می‌کند و این گمان که توسل به غیرخداوند متعال، به معنای خدا انگاشتن او و عبادت غیر خداست، به دو دلیل باطل است:

دلیل اول: اگر چنانچه توسل به دعای پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم، شخص ایشان و حقّ اوشرک باشد، باید هرگونه توسّلی را حتی توسل به امور مادی در زندگی روز مرّه، شرک دانست. زیرا در هر دو صورت، توسل به علل و اسباب وجود دارد، عادی‌یا غیر عادی، طبیعی یا غیر طبیعی. حال آنکه بداهتاً می‌دانیم که توسل به علل و اسباب مادی در زندگی روزمره، به هیچ وجه شرک‌آمیز نیست.

دلیل دوم: در بحث تعریف عبادت دانستیم که عبادت، خضوع وخاکساری در مقابل کسی همراه با اعتقاد به الوهیت یا ربوبیّت و یا تفویض است. در توسل به انبیاء و صالحین و شهدا، هیچ یک از این قیود وجود ندارد. توسل به این افراد، از جهت آن است که آنها را بندگان شایسته خداوند می‌دانیم و دعایشان را مستجاب می‌شماریم.

آنان در نزد خداوند از منزلت و حقوق ویژه‌ای برخوردارند و توسل به آنها، دریای موّاج رحمت الهی را به

---

۱- معجم طبرانی اوسط: ۳۵۶؛ حلیهٔ الاولیاء: ۳/ ۱۲۱؛ مستدرک حاکم: ۳/ ۱۰۸.

ص: ۱۴۰

دنبال دارد.

به راستی چگونه می‌توان توسل به پیام آور توحید را شرک دانست، با آنکه توسل ما به او، به دلیل شرک ستیزی او است؟

## د- توسل به دعای پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم و صالحین پس از رحلت آنان

از جمله توسل‌هایی که در بین مسلمانان رایج است، توسل به دعای پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم وانسانهای صالح، بعد از رحلت آنان است. امّا سئوالی که اینجا مطرح است آنکه؛ توسل به دعای هر کس در صورتی معقول است که او زنده باشد و درخواست ما را بشنود، آن را بپذیرد و سپس از خداوند بخواهد که حاجت ما را برآورده سازد، اما وقتی که او مرد، از این جهان، به جهان دیگر منتقل گردید، دیگر زنده نیست که سخن ما را بشنود.

پاسخ آن است که مرگ در فرهنگ قرآن و روایات، به معنای نابودی و نیستی انسان نیست، بلکه به معنای انتقال از منزلی به منزل دیگر و ادامه حیات‌به گونه‌ای دیگر است که از آن به «زندگی برزخی» تعبیر می‌کنیم. آیاتی در زمینه اثبات حیات برزخی انسان وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

آیه اول:

(و لا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْياءٌ وَلكِنْ

ص: ۱۴۱

لاتَشْعُرُونَ).(۱)

مرزهای توحید و شرک در قرآن ؛ ؛ ص۱۴۱

و به آنها که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده نگویید؛ بلکه آنان زنده‌اند ولی شمانمی‌فهمید».

از آنجا که مشرکین می گفتند: یاران محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در جنگها، بی جهت خود را به کشتن می‌دهند و با مُردن از بین می‌روند؛ قرآن در این آیه پاسخ می‌دهدچنین نیست، آنان زنده‌اند، گرچه ممکن است مشرکین و سایرین، این نکته را در نیابند.

آیه دوم:

(وَ لا تَحسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ* فَرِحِینَ بِما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ و یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ* یَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّهِ وَ فَضْلٍ وَ أنّ اللّهَ لایُضِیعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِینَ).(۲)

« [ای پیامبر!] هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه‌آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند* آنها به خاطر نعمتهای فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است خوشحالند، و به خاطر کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند خوشوقتند که نه ترسی بر آنها است و نه غمی خواهند داشت* و از نعمت خدا و فضل او مسرورند و [می‌بینند که] خداوند پاداش

---

۱- بقره/ ۱۵۴.

۲- آل عمران/ ۱۶۹- ۱۷۱.

ص: ۱۴۲

مؤمنان را ضایع نمی‌کند».

این آیات به صراحت، بقاء ارواح و زندگی آنها را پس از جدا شدن از بدن و سایر اجسام مادی مطرح می‌کند. دقّت در چند فراز از آیه، این حقیقت را بیشتر روشن می‌کند:

۱- (أَحْیا ءٌعِنْدَ رَبِّهِمْ)؛

۲- (فَرِحِینَ)؛

۳- (یُرْزَقُونَ)؛

۴- (یَسْتَبْشِرُونَ)؛

فراز دوم، از تنعّم شهدا به نعمت‌های الهی سخن می‌گوید و فراز سوم وچهارم از نعمت‌های روحی و معنوی.

این آیه به وضوح حیات شهدا در فاصله بین مرگ و قیامت را می‌رساند. شأن نزول این آیه در مورد شهدای بدر و یاشهدای احد می‌باشد.

شهدای بدر ۱۴ نفر بودند (۸ نفر از انصار و ۶ نفر از مهاجرین) و شهدای احد ۷۰ نفر بودند (۴ نفر از مهاجرین یعنی؛ حمزهٔ ابن عبدالمطلب، مصعب ابن‌عمیر، عثمان ابن شماس و عبداللّه ابن جحش؛ و سایر شهدا از انصار بودند). البته بر اساس نظریه‌ای، آیات مذکور در شأن شهدای هر دو جنگ «بدر» و «احد» نازل شده‌است.

ص: ۱۴۳

آیه سوم:

(وَ جاءَ مِنْ أَقْصَی المَدِینَهِٔ رَجُلٌ یَسْعی قالَ یا قَوْمِ اتَّبِعُوا المُرْسَلِینَ* اتَّبِعُوا مَنْ لایَسْئَلُکُمْ أَجْراً وَ هُمْ مُهْتَدُونَ* وَ مالِی لا أَعْبُدُ الَّذِی فَطَرَنِی وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ* ءَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَهًٔ إِنْ یُرِدْنَ الرَّحْمنُ بِضُرٍّ لا تُغْنِ عَنِّی شَفاعَتُهُمْ شَیْئاً وَ لا یُنْقِذُونَ* إِنِّی إِذاً لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ* إِنِّی آمَنْتُ بِرَبِّکُمْ فَاسْمَعُونِ* قِیلَ ادْخُلِ الجَنَّهَٔ قالَ یا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ* بِما غَفَرَلِی رَبِّی وَجَعَلَنِی مِنَ المُکْرَمِینَ* وَ ماأَنْزَلْنا عَلی قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّماءِ وَ ما کُنّا مُنْزِلِینَ* إِنْ کانَتْ إِلّا صَیْحَهًٔ واحِدَهًٔ فَإِذا هُمْ خامِدُونَ).(۱)

«و مردی [با ایمان] از دورترین نقطه شهر با شتاب فرا رسید، گفت: «ای قوم من! از فرستادگان [خدا] پیروی کنید. از کسانی پیروی کنید که از شما مزدی‌نمی‌خواهند و خود هدایت یافته‌اند. من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفرید و همگی به سوی او بازگشت داده می‌شوید؟! آیا غیر از او معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زیانی به من برساند، شفاعت آنهاکمترین فایده‌ای برای من ندارد و مرا [از مجازات او] نجات نخواهند داد؟! اگر چنین کنم، من در گمراهی آشکاری خواهم بود. [به همین دلیل] من به پروردگارتان ایمان آوردم، پس به سخنان من گوش فرا دهید.» [سرانجام اورا شهید کردند و] به او گفته شد: «وارد بهشت شو» گفت:

«ای کاش! قوم من می‌دانستند که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است» و ما بعد از او بر قومش هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم و

---

۱- یس ۲۰- ۲۹.

ص: ۱۴۴

هرگز سنّت ما بر این‌نبود. [بلکه] فقط یک صیحه آسمانی بود، ناگهان همگی خاموش شدند».

مفسّران جملگی بر این عقیده‌انـد که آیات فوق در مورد فرسـتادگان حضـرت عیسـی علیه السَّلام به منطقه انطاکیه نازل شده است. آنـان مردم را به‌توحیـد و ترک عبـادت غیر خداونـد دعوت کردنـد و در مقابل، مردم به مخالفت با دعوت آنان برخاسـتند. مشـروح احتجاج آنان در سوره یس آمده است.

هنگـامیکه فرسـتادگان حضـرت عیسیعلیه السَّلاـم در حـال احتجـاج با مردم بودنـد، مردی از دور دست شـهر فرا رسـید و آنان را به خداپرستی دعوت کرد وگفت:

«ای کافران! از این فرسـتادگان پیروی کنید، نه از شما مزدی می‌خواهند ونه در قبال هدایت شما مالی طلب می‌کنند. آنان به راه حق هدایت شده‌اند و درمسـیر او قدم بر می‌دارند» سـپس اضافه کرد: «چرا من، کسی را که خلقم کرده، به من نعمت داده، هدایتم کرده و شما نیز به سوی او برمی‌گردید و به دلیل کفرتان‌مجازات می‌کند، عبادت نکنم؟ آیا از من می‌خواهید خدایانی غیر او را به خدایی گیرم؟

در حالیکه آنها نیاز مرا برآورده نمی‌کننـد و از من ضـرری دفع نمی‌نمایند، شـفاعت آنها نفعی به من نمی‌رساند و از هلاکت و زیان نجاتم نمی‌دهد».

وقتی با این جملات زمینه را برای ابطال پندار مشرکین و اثبات

ص: ۱۴۵

سستی‌منطق آنان فراهم کرد، خطاب به مردم یا فرستادگان عیسیعلیه السَّلام گفت: (إِنِّی آمَنْتُ بِرِبِّکُمْ فَاسْمَعُونَ) اینجا بود که کفار با سنگ به او حمله کردند و او را به شهادت رساندند.

خداوند متعال، پاداش او را ورود به بهشت قرار داد و فرمود: (قیل ادخل‌الجنّهٔ) و او خطاب به مردمی که او را کشته بودندگفت: (قالَ یا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ بِما غَفَرَلِی رَبّی وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُکْرَمِینَ).

از سوی دیگر، خداوند متعال به قاتلین فرصت چندانی نداد تا از آسمانفرشتگان عذاب را نازل کند، بلکه با ساده‌ترین راه، با عذابی دفعی، تمام آنان را هلاک نمود و همه دم فرو بستند و از میان رفتند: (وَ ما أَنْزَلْنا عَلی قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْجُنْدٍ مِنَ السَّماءِ وَ ما کُنّا مُنْزِلِینَ* إِنْ کانَتْ إِلّا صِیْحَهً واحِدَهً فَإِذا هُمْ خامِدُونَ).

این آیه به روشنی بر حیات نفس انسان و ادراک و شعور انسان پس ازمرگ و سخن گفتن او با مردمان دنیا دلالت دارد. زیرا دخول در بهشت (قیل ادخل الجنّهٔ) و آرزو نمودن او «یا لیت قومی» قبل از برپایی قیامت است. البته بهشتی که‌در این آیه مطرح شده، بهشت برزخی است نه بهشت ابدی.

آیات گذشته، در مورد حیات برزخی ارواح شهدا- که جان خود را در راه‌خدا تقدیم کردند- بود. آیات دیگری نیز وجود دارد که در مورد بقاء ارواح کفّار بعد از مرگشان و گرفتاری آنان به انواع عذاب

ص: ۱۴۶

است. این گروه از آیـات، بقـا وحیـات روح انسـان را پس از مرگ، صـرف نظر از کافر یا مؤمن بودن، بیان می کننـد. اکنون به ذکر بعضی از آیات مذکور اکتفا می کنیم:

آیه چهارم:

۱. (النّارُ یُعْرَضُونَ عَلَیْها غُدُوّاً وَ عَشِیّاً وَ یَوْمَ تَقُومُ السّاعَهُٔ اُدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أشَدّ العَذابِ).(۱)

« [عـذاب آنهـا] آتش است که هر صـبح و شـام بر آن عرضه می‌شونـد و روزی که‌قیـامت برپـا شـود [می‌فرمایـد]: «آل فرعون را در سخت‌ترین عذابها وارد کنید.»

بر اساس این آیه، قبل از برپایی قیامت، آل فرعون هر روز بامـداد وشامگاه به عـذاب الهی گرفتار می‌شونـد. همچنانکه بعد از قیامت نیز به شدیـدترین عـذاب مبتلا خواهند شد. به هر حال عذاب قبل از قیامت با بعد از آن متفاوت‌است و این دو یکی نیسـتند. این آیه دلالت صریحی بر حیات برزخی کافران دارد.

آیه پنجم

۲. (مِمّا خَطِیئاتِهِمْ اُغْرِقُوا فَاُدْخِلُوا ناراً فَلَمْ یَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ أنْصاراً).(۲)

« [آری سرانجام] همگی به خاطر گناهانشان غرق شدند و در آتش دوزخ وارد

---

۱- غافر / ۴۶.

۲- نوح / ۲۵.

ص: ۱۴۷

گشتند و جز خدا، یاورانی برای خود نیافتند».

مطابق این آیه، قوم نوح ابتدا غرق شدند و سپس وارد آتش گردیدند و درآنجا یار و یاوری برای خود نیافتند. آتشی که در این آیه مطرح شـده، غیر از آتش دوزخ در روز قیـامت است. زیرا در آیه، پس از غرق شـدن قوم نوح «اغرقوا»، داخـل شـدن آنان در آتش جهنم «فـادخلوا نـاراً» مطرح شـده است. یعنی؛ بلافاصـله و بـدون گـذشت زمـانی پس از غرق شـدن، وارد آتش جهنم شده‌انـد. اگر منظور ازآتش، آتش جهنم در روز قیامت بود، مناسب بود بفرماید «فیدخلون ناراً» یعنی؛ در آینده وارد آتش خواهند شد.

۳. (حَتّی إذا جاءَ أَحَدَهُمُ المَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ کَلّا إنَّها کَلِمَهٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ).(۱)

«تا زمانی که مرگ یکی از آنها فرا رسـد، می‌گوید: «پروردگار من! مرا باز گردانید* شاید در آنچه ترک کردم [و کوتاهی نمودم] عمل صالحی انجام دهم.» [ولی‌به او می‌گویند] چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می‌گوید و پشت سر آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند».

انسان کافر وقتی که با مرگ روبرو می‌شود، زندگی بعدی خود را سراسر تیره و تار می‌بیند و گویی با چشمان خود عذاب دردناک الهی را مشاهده می‌کند. از این رو درخواست بازگشت به زندگی دنیا

---

۱- مؤمنون/ ۹۹- ۱۰۰.

ص: ۱۴۸

را می‌کند و پاسخ می‌شنود «کلّا» هرگز! البته عذابی را که مشاهده می‌کند، عذاب برزخی است نه عذاب اخروی. بنابراین در ادامه آیه می‌فرماید: (وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ).

آیات فوق و آیاتی از این دست، حکایت از وجود حیات و زندگیِ پس از مرگ و انتقال به سرای دیگر دارد. و اگر سخن از «مرگ» می‌رود، به لحاظ پایان‌یافتن زندگی دنیوی و پوسیدن بدن مادی اوست، ولی روح و نفس او به شکلی دیگر باقی است و براساس استحقاق خود، متنعّم یا معذّب خواهد بود.

ارتباط زندگی دنیوی و برزخی:

ممکن است این اشکال مطرح شود که؛ آیات گذشته، بیانگر حیات برزخی شهدا و اولیا و حتی کافران است، اما دلیلی بر وجود ارتباط بین این دو زندگی و شنوا بودن آنان نسبت به سخنان ما وجود ندارد.

بحث کنونی ما در این باره است.

در پاسخ باید گفت؛ قرآن کریم در آیات دیگری ارتباط بین حیات دنیوی‌و برزخی را بیان می‌کند و از دیدن و شنیدن افعال و سخنان ما توسط اموات خبر می‌دهد و اینکه ارتباط آنها به طور کامل با زندگی دنیایی قطع نشده است. به عنوان‌نمونه:

۱. (فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَاَصْبَحُوا فِی دارِهِمْ جاثِمِینَ* فَتَولَّی

ص: ۱۴۹

عَنْهُمْ وَ قالَ یا قَوْمِ لَقَدْ أبْلَغْتُکُمْ رِسالَةَ رَبِّی وَ نَصَحْتُ لَکُمْ وَلکِنْ لاتُحِبُّونَ النّاصِحِینَ).(۱)

«سرانجام زمین لرزه آنها را فرا گرفت و صبحگاهان [تنها] جسم بی جانشان در خانه‌هایشان باقی مانده بود. [صالح] از آنها روی برتافت و گفت: «ای قوم! من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و شرط خیرخواهی را انجام دادم ولی [چه کنم که] شما خیرخواهان را دوست ندارید».

این آیه در باره قصه صالح علیه السَّلام پیامبر است. وقتی صالح قوم خود را به پرستش‌خداوند و نیازردن ناقه سفارش کرد و آنان بر عکس، به کشتن ناقه و سرپیچی‌از دستور خداوند پرداختند، عذاب الهی آنان را در برگرفت و آنان را در سرزمین خود مدفون ساخت.

اینجا بود که صالح با قوم هلاک شده خود این چنین سخن گفت:

(فَتَولَّی عَنْهُمْ وَ قالَ یا قَوْمِ لَقَدْ أبْلَغْتُکُمْ رِسالَةَ رَبِّی وَ نَصَحْتُ لَکُمْ وَلکِنْ لاتُحِبُّونَ النّاصِحِینَ).

دلیل اینکه این سخنان، پس از هلاکت و مرگ قوم اوست، آن کهکلام او با عبارت «فتولی عنهم» شروع شده است. وجود حرف «ف» (به معنی سپس) در (فتولّی) نشان دهنده تأخیر زمانی این عبارات از هلاکت مردم است.

بنابراین اگر ارتباطی بین زندگی دنیا و برزخ نبود، صالح علیه السَّلام

---

۱- اعراف/ ۷۸- ۷۹.

ص: ۱۵۰

پیامبر با قوم هلاک شده خود سخن نمی گفت.

۲. (فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَاَصْبَحُوا فِی دارِهِمْ جاثِمینَ* الَّذِینَ کَذّبُوا شُعَیْباً کَأَنْ لَمْ یَغْنَوْا فِیها الَّذِینَ کَذَّبُوا شُعَیْباً کانُوا هُمُ الخاسِرِینَ* فَتَوَلّی عَنْهُمْ وَ قالَ یا قَوْمِ لَقَدْ أبْلَغْتُکُمْ رِسالات رَبِّی وَ نَصَحْتُ لَکُمْ فَکَیْفَ آسی عَلی قَوْمٍ کافِرِینَ).(۱)

«سپس زمین لرزه آنها را فرا گرفت و صبحگاهان به صورت اجسادی بی جان در خانه‌هایشان مانده بودند. آنها که شعیب را تکذیب کردند [آنچنان نابود شدند که] گویا هرگز در آن [خانه‌ها] سکونت نداشتند! آنها که شعیب را تکذیب کردند زیانکار بودند.

سپس از آنان روی برتافت و گفت: «ای قوم من! من رسالتهای پروردگار را به شما ابلاغ کردم و برای شما خیرخواهی نمودم با این حال چگونه بر حال قوم بی ایمان تأسف بخورم!؟»».

این آیه، در مورد حضرت شعیبعلیه السَّلام است و حاوی مکالمه شعیب با قوم خود بعد از هلاک شدن آنها می‌باشد. نحوه دلالت آیه، مانند آیه قبل است. اگرارتباطی بین دنیا و برزخ نباشد و هلاک شدگان سخن شعیب را نشنوند، سخن گفتن شعیب با آنها چه معنایی دارد؟

۳. (وَاسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلنا اجَعَلْنا مِنْ دُونِ الرَّحْمنِ آلِهَةً یُعْبَدُونَ).(۲)

«از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس: آیا غیر از خداوند رحمان معبودانی

---

۱- اعراف ۹۱- ۹۳.

۲- زخرف/ ۴۵.

ص: ۱۵۱

برای پرستش قرار دادیم؟!».

در این آیه، خداونـد به پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم دسـتور می‌دهد مطالبی را از انبیاء پیش از خود سـئوال کند. (زمان سـئوال ممکن است شب معراج باشد).

سنّت پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ارتباط بین دنیا و برزخ

روایـات متضـافر بلکه متـواتری بر وجـود ارتبـاط بین حیـات دنیوی و زنـدگی برزخی وجود دارد که در صورت گردآوری، کتـاب حجیمی را تشـکیل خواهد داد. ما در اینجا به ذکر حدیثی که مورد اتفاق مسـلمانان است اکتفا می‌کنیم و آن، در مورد سخن گفتن پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم با کفار کشـته شـده در جنگ بدر است. هنگامیکه در جنگ بدر مسـلمانان به پیروزی رسـیدند و مشرکین پا به فرار گذاشتند و ۷۰ تن از بزرگان آنان به قتل رسیدند، جنازه آنان در گودالی ریخته شدو پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم یکایک آنان را خطاب کردنـد و فرمودنـد: «ای خفتگان در گودال، ای عتبـهٔ ابن ربیعه، شـیبهٔ ابن ربیعه، امیـهٔ ابن خلف و ای ابا جهل! (به همین ترتیب سایر اجساد در گودال را نام بردند) من وعده پروردگارم را حق یافتم، آیا شما نیز وعده پروردگارتان را حق یافتید؟ اصـحاب از حضرت‌پرسیدند: یا رسول اللّه! آیا مرده‌ها را صدا می‌زنید و با آنان سخن می‌گویید؟ پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: شما نسبت به آنچه می‌گویم، شنواتر از آنهانیستید، اما آنها توان پاسخ گفتن

ص: ۱۵۲

ندارند».

ابن هشام پس از نقل این روایت می گوید: پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّمخطاب به آنها فرمود: «ای در چاه خفتگان! چه بد خاندانی برای پیامبرتان بودید. شما مرا تکذیب کردید و مردم مرا تصدیق نمودند. شما مرا اخراج کردید و مردمبه من پناه دادند. شما با من جنگیدید و مردم مرا یاری دادند و ... آیا وعده خدایتان را حق یافتید؟». در کتاب صحیح بخاری، نافع به نقل از ابن عمر روایت کرده است: پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم بر بالای گودال جنازه مشرکین ایستاد و فرمود: آیا وعده پروردگارتان را حق یافتید؟(۱)

به حضرت گفته شد: آیا با مردگان سخن می گویید؟ فرمود: شما شنواتر ازآنان نیستید، امّا آنها پاسخ نمی‌دهند»(۲) .

در پایان خاطر نشان می‌سازیم که تمامی مسلمین- با وجود اختلافات‌مذهبی در فروع دین- در پایان نماز بر رسول خدا صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم سلام می‌فرستند و می گویند:

«السلام علیک ایّها النبی و رحمهٔ اللّه و برکاته»

امام شافعی و جمعی از فقها به وجوب این سلام پس از تشهد فتوی داده‌اند و عده‌ای دیگر به استحباب آن. اما همگی معتقد و متفقند بر اینکه آن حضرت سلام مردم را پاسخ می‌دهد و سنّت او در

---

۱- السیرهٔ النبویهٔ: ۱/ ۶۴۹؛ السیرهٔ الحلبیه: ۲/ ۱۷۹ و ۱۸۰.

۲- صحیح بخاری: ۹/ ۹۸، باب «ما جاء فی عذاب القبر» از کتاب «الجنائز».

ص: ۱۵۳

حیات و مماتش ثابت ویکسان است. (۱) به راستی، اگر با رحلت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ارتباط ما با او می‌گسست، خطاب و سلام روزانه ما به او، چه معنی داشت؟

پرسش و پاسخ:

اکنون این سئوال مطرح است که اگر واقعاً بین ما و کسانیکه مرده‌اند ارتباطی هست، آیاتی مانند:

(فَإِنَّکَ لا تُسْمِعُ المَوْتی).(۲)

«تو نمی‌توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی».

(وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی القُبُورِ).(۳)

«تو نمی‌توانی صدای خود را به گوش آنان که در قبر خفته‌اند برسانی».

به چه معناست؟

پاسخ آن است که، با توجه به آیات گذشته مراد از اسماع (شنواندن) در اینجا، «اسماءِ مفید و مؤثر» است و واضح است که شنیدن اموات یا کسانیکه درقبرند، اگر در حال کفر مرده باشند، بی‌فایده است. مگر نه این است که پیامبر در ضمن حدیثی

---

۱- تذکرهٔ الفقهاء: ۳/ ۳۳۳، مسأله ۲۹۴؛ الخلاف: ۱/ ۴۷.

۲- روم/ ۵۲.

۳- فاطر/ ۲۲.

ص: ۱۵۴

فرمودند: «مرده، صدای کفش تشییع کنندگان را می‌شنود». این‌حدیث در صحیح بخاری به نقل از انس ابن مالک چنین روایت شده است:

قال رسول اللّه صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم: «ان العبد اذا وضع فی قبره و تولّی عنه‌اصحابه حتی انّه لیسمع قرع نعالهم اتاه ملکان فیُقعدانه فیقولان له ما کنت تقول فی هذا الرجل محمّد صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم فیقول: اشهد انه عبد اللّه ورسوله ...». (۱) «پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم فرمود: وقتی بنده‌ای را در قبر جای می‌دهند و دوستان او پراکنده‌می‌شوند و او صدای کفش آنها را می‌شنود، دو فرشته می‌آیند و او را می‌نشانندو می‌پرسند: درباره کسی به نام محمّد صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم چه می‌گویی؟ و اوجواب می‌دهد: شهادت می‌دهم که او بنده و رسول خداست و ...».

پیش از این گذشت که وقتی پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم در نیمه‌های شب برای زیارت قبور به‌بقیع می‌رفتند، می‌فرمودند: «سلام بر شما ای گروه مؤمنان! آنچه به شما وعده داده شده بود محقّق شد و فردای قیامت پاداش نیک خود را دریافت می‌کنید. ما نیز ان شاء اللّه به‌شما خواهیم پیوست. خدایا! اهل بقیع را بیامرز» (۲).

مسلمانان همگی بر امکان عذاب میت در قبر عقیده دارند.

---

۱- صحیح بخاری: ۲/ ۹۰، باب «المیت یسمع خفق النعال».

۲- صحیح مسلم: ۳/ ۶۳، کتاب «الجنائز»، باب «ما یقال عند دخول القبر».

ص: ۱۵۵

بخاری از ابنهٔ خالد بن سعید ابن عاص نقل می کند که: «از پیامبر شنیدم که از عذاب قبر به خداوند پناه می‌برد».

و نیز از ابوهریره روایت می کند: رسول خدا همیشه دعا می کرد:

«اللّهم انی‌اعوذ بک من عذاب القبر و من عذاب النار».

«خداوندا! از عذاب قبر و عذاب دوزخ، به تو پناه می‌برم». (۱) روایات فوق همگی مؤیّد آن هستند که مراد از نفی اسماع در آیه موردسئوال، اسماع مفید و مؤثر است.

این آیه نیز برداشت فوق را تأیید می کند:

(حَتّی إذا جاءَ أَحَدَهُمُ المَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلّی أعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ کَلّا انَّها کَلِمَهٌْ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ).(۲)

تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد، می گوید: «پروردگار من! مرا باز گردانید. شاید در آنچه ترک کردم [و کوتاهی نمودم] عمل صالحی انجام دهم» [ولی به او می گویند:] چنین نیست این سخنی است که او به زبان می گوید و پشت‌سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند».

این آیه به صراحت، درخواست کفّار از خداوند برای برگشت به دنیا و انجام عمل صالح و ردّ درخواست آنان را با کلمه «کلّا» مطرح

---

۱- صحیح بخاری: ۲/ ۹۹، کتاب «الصلوهْ»، باب «التعوّذ من عذاب القبر».

۲- مؤمنون/ ۹۹ و ۱۰۰.

ص: ۱۵۶

می کند. بر این‌اساس، آرزوی آنها برای انجام عمل صالح بی‌فایده و بی اثر است، همچنانکه شنیدن مرده‌ها بی فایده است. مرده‌ها می‌شنوند اما شنیدن آنها اثری ندارد، نه‌آنکه اصلًا نمی‌شنوند، زیرا نشنیدن آنها با آیات و روایات صریحی که قبلًا گذشت مخالف است.

*** ه. درخواست شفاعت

امت اسلامی بر این نکته متفقند که شفاعت، اصلی از اصول اسلام است که قرآن و سنّت پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم و احادیث عترت طاهره آن را بیان کرده‌اند. گرچه دربرخی خصوصیات شفاعت اختلاف نظر وجود دارد، اما در مورد اصل آن، هیچیک از مسلمانان مخالفتی ندارند. مطابق نظر تمام اندیشمندان و علمای‌مسلمان، پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یکی از شفاعت کنندگان در روز قیامت است. اکنون باید دید همچنانکه می‌توان از خداوند درخواست شفاعتِ‌پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم را کرد و گفت: خداوندا! در روز قیامت شفاعت پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم در مورد ما را بپذیر، آیا می‌توان از خود پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم درخواست شفاعت کرد و گفت: یا رسول اللّه! در نزدخدا برای ما شفاعت کن؛ یا خیر؟

با توجه به نکات ذیل، پاسخ این سئوال روشن خواهد شد.

نکته اول: حقیقت شفاعت، دعای پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم یا ولیّ خدا در

ص: ۱۵۷

حق انسان گنهکار است و درخواست دعا از صالحین، هیچ مانعی ندارد. لذا اگر کسی‌بگوید: «یا وجیهاً عنداللّه اشفع لنا عنداللّه» به این معنا است که، ای انسان شایسته در نزد خدا! برای ما دعا کن. آیا هیچ مسلمانی می‌تواند در جواز این کار تردید کند؟

دلیل اینکه شفاعت همان طلب دعاست، روایتی است که مسلم به نقل از عبداللّه ابن عباس آورده است. ابن عباس می‌گوید: از پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم شنیدم که فرمود:

«ما مِن رجلٍ مسلمٍ یموت فیقوم علی جنازته اربعون رجلًا لایشرکون باللَّه شیئاً الّا شفّعهم اللّه فیه»

«اگر مسلمانی بمیرد و ۴۰ نفر مؤمن که هیچ گونه شرکی نسبت به خدا ندارند، بر جنازه او حاضر شوند، خداوند شفاعت آنان (دعای مغفرت‌آنان) را در حق او خواهد پذیرفت». (۱) بنابراین با توجه به اینکه بازگشت درخواست شفاعت، به درخواست دعاست، هیچ مانعی نسبت به درخواست شفاعت از انسانهای صالح وجود ندارد.

نکته دوم: نحوه رفتار و سیره مسلمین بیانگر وجود درخواست شفاعت‌در زمان پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم و پس از ایشان است. در سنن ترمذی به نقل از انس ابن مالک‌آمده است: از پیامبر خواستم در روز قیامت مرا شفاعت کند. پیامبر پذیرفت. پرسیدم: یا رسول اللّه! در آن روز

---

۱- صحیح مسلم: ۳/ ۵۳، کتاب الجنائز، باب «من صلی علیه اربعون شفعوا فیه».

ص: ۱۵۸

شما را کجا بیابم؟ فرمود: «اولین نقطه‌ای از صراط که به دنبال من باشی، مرا خواهی یافت». (۱) ابن هشام در کتاب سیره خود می‌نویسد: «وقتی رسول خدا چشم از جهان‌فرو بست، ابوبکر پرده از روی حضرت برگرفت و برگونه‌هایش بوسه زد و گفت: پدر و مادرم به فدایت، مرگی که خداوند بر تو نوشته بود چشیدی؛ پس ازاین، طعم مرگ را هرگز نخواهی چشید».(۲) سید رضیرحمه اللّه در نهج البلاغه می‌گوید: «وقتی علی علیه السَّلام غسل دادن پیامبر را به پایان برد، جملاتی گفت که در پایان آن چنین جملاتی بود:

پدر و مادرم‌به فدایت، پاک زیستی و پاک رفتی، ما را در نزد خدای خود یاد کن»(۳) .

این کلام امام علیه السَّلام، اثبات می‌کند در درخواست شفاعت، فرقی بین زنده بودن شفیع ومرده بودن او نیست. صحابه، بعد از رحلت پیامبر، از ایشان درخواست دعا می‌کردند.

گمان شرک‌آمیز بودن طلب شفاعت از شفیع واقعی، گمان

---

۱- سنن ترمذی: ۴/ ۶۲۱، کتاب صفهٔ القیامهٔ.

۲- السیرهٔ النبویهٔ: ۲/ ۶۵۶ چاپ سال ۱۳۷۵ ه. ق. این روایت، بیانگر ارتباط بین زنده‌ها و اموات است و به همین جهت به ذکر آن پرداختیم.

۳- نهج البلاغه: خطبه شماره ۲۳.

ص: ۱۵۹

باطل ونادرستی است. مراد از شرک در اینجا شرک در عبادت است و قبلًا دانستیم که مقوّم عبادت، اعتقاد به الوهیت یا ربوبیّت و یا تفویض است.

کسی که از انسانهای صالح (کسانیکه اجازه شفاعت دارند) درخواست شفاعت می کند، از آن جهت است که آنها را بندگان مقرّب و آبرومند خداوندمی‌داند و به همین جهت از آنها درخواست دعا می کند. اگر درخواست دعا از میت عبادت او محسوب شود، باید درخواست دعا از انسان زنده هم عبادت اومحسوب شود. زیرا واقعیت عمل (درخواست دعا) در هر دو صورت یکی است و تفاوتی ندارد.

مقایسه شفاعت خواستن از پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم با شفاعت‌خواستن بتپرستان از بت‌ها، قیاسی مع‌الفارق است. مشرکین با اعتقاد به الوهیت و ربوبیت بت‌ها، از آنان درخواست شفاعت می کردند، اما انسان موحدهرگز پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم را؛ اله و یا ربّ و یا زمامدار هستی نمی‌داند. بین‌این دو طرز فکر فاصله‌ای بسیار است. اعمال و رفتار انسانها با نیّت آنها ارزیابی‌می‌شود نه با صورت و شکل ظاهری‌آن.

ص: ۱۶۰

ص: ۱۶۱

## ۶ بهره‌مندی اموات از اعمال زنده‌ها

### اشاره

وقتی ایمان با عمل صالح توأم باشد، مفید به حال انسان خواهد بود؛ اما اگر ایمان بدون عمل صالح باشد، نفعی عاید او نخواهد شد.

به همین دلیل در اکثر آیات قرآن، ایمان و عمل صالح همراه یکدیگر ذکر شده‌اند. مانند:

(إِلّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ). (۱)

«مگر کسانیکه ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند».

تکیه بر ایمان، بدون انجام عمل صالح، کاری احمقانه است.

علیعلیه السَّلام در فرازی از نهج البلاغه بر اهمیّت عمل تأکید می‌کند و می‌فرماید:

«فَالْیَوْمَ عملٌ ولاحساب، وغَداً حسابٌ ولا عمل»(۲)

---

۱- عصر / ۳.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۴۲.

ص: ۱۶۲

«امروز، روز عمل است و حسابی در بین نیست و فردا روز حساب است و عملی کار ساز نیست».

و در خطبه‌ای دیگر می‌فرماید:

الا و انّ الیوم المضمار و غداً السباق والسبقهٔ الجنّهٔ و الغایهٔ النار، أفلا تائب من خطیئهٔ قبل منیّته، ألا عامل لنفسه قبل یوم بُؤسه؟».(۱)

«بدانید که امروز ریاضت است و فردا مسابقت؛ و خط پایان، بهشت برین است وآن که بدان نرسد در دوزخ جایگزین. آیا کسی نیست که از گناه توبه کند پیش از آنکه مرگش سر رسد؟ آیا کسی نیست که کاری کند، پیش از آنکه روزبدبختی‌اش در رسد؟».

## بهره‌مندی انسان از نتیجه عمل خود و دیگران

همچنانکه انسان از نتیجه اعمال خود مانند نماز و روزه برخوردارمی‌شود، از نتیجه اعمال دیگران نیز اگر نقشی در آنها داشته باشد، بهره‌مندمی‌شود. مانند: صدقه جاریه، علم قابل استفاده برای دیگران، تربیت فرزندی صالح که برای او دعا کند، ساختن پُل، نهر آب، مدرسه، راه و ....

در این مثالها، میت از ثواب صدقات، علوم و دعای فرزند

---

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

ص: ۱۶۳

خود بهره‌مند می‌شود. زیرا این‌اعمال توسط او انجام شده و پس از مرگش به یادگار مانده است.

در صحیح مسلم، روایتی از پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم اسلام نقل شده است که می‌فرماید:

«اذا مـات الانسـان انقطع عنه عمله الّـا من ثلاثـهٔ: الّا من صدقـهٔ جاریـهٔ، او علم ینتفع به او ولـد صالـح یـدعو له» (۱) «هنگامیکه انسان می‌میرد از اعمال خود فاصله می گیرد، مگر از سه عمل: صدقه جاری، علم سودمند و فرزند صالحی که برای او دعا کند».

صحیح مسلم، روایت دیگری از جریر ابن عبداللّه نقل کرده است:

«قال رسول اللّه صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم:

من سنّ فی الاسـلام سـنّهٔ حسـنهٔ فعمل بها بعده کتب له مثل اجر من عمل بها و لا ینقص من اجورهم شیء، و من سنّ‌فی الاسلام سنّهٔ سیئهٔ فعمل بها بعده، کتب علیه مثل وزر من عمل بها و لا ینقص من اوزارهم شیء».(۲)

«رسول خدا صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم فرمود: اگر کسـی در بین مسلمانان سنت‌حسنه‌ای به جا گذارد و پس از مرگ او بدان عمل کنند، اجری مساوی با اجر عامل آن برای او ثبت است و از اجر هیچیک از عامل و میّت کم نخواهد شد وبرعکس اگر کسی سنت

---

۱- صحیح مسلم: ۵/ ۷۳، کتاب الهبات، باب «وصول ثواب الصدقات إلی المیت».

۲- صحیح مسلم: ۸/ ۶۱، کتاب علم، باب «من سنّ سنهٔ حسنهٔ أو سیئهٔ».

ص: ۱۶۴

سیئه‌ای در بین مسلمانان به جا گذارد و پس از او بدان عمل کنند، وزری مساوی وزر عامل آن برای او ثبت است و از وزر هیچیک ازعامل و میت کاسته نخواهد شد».

بر اساس این روایت، انسان پس از مرگ خود، از نتیجه عمل فرد دیگر برخوردار می‌شود. زیرا دیگری را به انجام آن فعل تشویق و ترغیب نموده‌است. کسی که سنّت حسنه‌ای به یادگار گذاشته، در واقع دیگران را به پیروی از عمل خود دعوت کرده است.

اینک آیا در صورتیکه میت نقشی در اعمال‌انسانهای پس از خود نداشته باشد، ثواب عمل آنان با اهدا به روح میت، به میت می‌رسد یا خیر؟

مطابق ظواهر آیات و روایات، خداوند متعال بنا به جود و فضل بی‌پایان‌خود، اگر عمل صالحی به نیابت میت انجام شود و ثوابش را به او هدیه کنند، ثواب آن عمل صالح را به روح میت می‌رساند. آیات ذیل نمونه‌ای از این‌دست‌است:

۱. استغفار ملائکه برای مؤمنین:

(الذِّین یَحْمِلُونَ العَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَیَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعَتْ کُلّ شَیٍ رَحْمَهً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَقِهِمْ عَذابَ الجَحِیم).(۱)

---

۱- مؤمن / ۷.

ص: ۱۶۵

«فرشتگانی که حامل عرش‌اند و آنها که گرداگرد آن [طواف می‌کنند] تسبیح وحمد پروردگارشان را می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان استغفار می‌کنند [و می‌گویند:] پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است؛ پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می‌کنند بیامرز و آنان را از عذاب دوزخ نگاه دار».

(تَکادُ السَّمواتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَ المَلائِکَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یَسْتَغْفِرُونَ‌لِمَنْ فِی الأَرْضِ الا إنَّ اللّهَ هُوَ الغَفُورُ الرَّحِیمُ).(۱)

«نزدیک است آسمانها [به خاطر نسبتهای ناروای مشرکین] از بالا متلاشی شوندو فرشتگان پیوسته تسبیح و حمد پروردگارشان را به جا می‌آورند و برای کسانی که در زمین هستند استغفار می‌کنند. آگاه باشید! خداوند آمرزنده ومهربان است».

۲. دعا برای مؤمنان پیشین:

(وَالَّذِینَ جاؤُوا مِنْ بَعْدِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْلَنَا وَ لإخْوانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونا بِالإِیْمانِ وَ لا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنا غِلًّا لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا إنَّک رَؤُوفٌ رَحِیمٌ). (۲)

«کسانیکه بعد از آنها [مهاجران و انصار] آمدند و می‌گویند: «پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز و در دلهایمان حسد وکینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده.

پروردگارا! تو مهربان و رحیمی».

---

۱- شوری/ ۵.

۲- حشر/ ۱۰.

ص: ۱۶۶

اگر استغفار ملائکه و دعای مؤمنین، فایده‌ای به حال اهلایمان وپویندگان راه هدایت نداشت، نقل قول خداوند سبحان از آنان، بی معنا بود.

علاوه بر آیات فوق، روایات بی شماری در این زمینه وجود دارد که به‌نمونه‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. مسلم به نقل از عایشه از پیامبر صلَّى اللَّه علیه و آله و سلَّم روایت می‌کند:

«مَن مات و علیه صیام صام عنه ولیُّه». (۱)«هر کس بمیرد و بر ذمه او روزه باشد، ولیّ او می‌تواند به جای او روزه بگیرد».

۲. همچنین مسلم از ابن عباس نقل می‌کند: مردی به محضررسول‌خداصلَّى اللَّه علیه و آله و سلَّم رسید و پرسید:

«یا رسول اللّه! مادرم در گذشته و یک ماه روزه بر ذمه داشته است.

آیـامی‌توانم از طرف او قضـای روزه‌هـایش را به جـا آورم. پیـامبر جواب دادنـد: آری! پرداخت حق خداونـد سـزاوارتر [از پرداخت حقوق مردم] است». (۲) ۳. سعد ابن عباده می‌گوید: «به رسول خدا عرض کردم، مادرم در گذشته است ونذری بر عهده داشته، آیا می‌توانم با آزاد

---

۱- صحیح مسلم: ۳/ ۱۵۵ و ۱۵۶، باب «قضاء الصیام عن المیت»، روایات دیگری در این باب است که به جهت اختصار از ذکر آنها خودداری نمودیم.

۲- همان.

ص: ۱۶۷

کردن بنـده‌ای، نـذر او را ادا کنم؟ حضـرت پاسخ داد: از طرف مادرت، بنده‌ای آزاد کن». ۴(۱). ابوهریره روایت می کنـد: مردی از رسول خداصلّی اللَّه علیه و آله و سلّم پرسـید: پدرم وفات یافته و مالی بر جای گذاشته و در مورد آن وصیت نکرده است. آیا برای بخشـش گناهانش می‌توانم از اموال او صدقه دهم؟ حضرت فرمودند، آری. (۲) ۵. سـعد ابن عباده می گوید از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم پرسیدم: مادرم در گذشته است، چه صدقه‌ای برای او بهتر است؟

فرمود: آب. سعد چاهی کند و گفت: [ثواب استفاده مردم از این چاه] برای امّ سعد. (۳)(هذه لُامّ سعد).

حرف لام در جلمه «هذه لأُمّ سعد» لام اختصاص است، نظیر آیه:

(إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراء). (۴)

«زکات‌ها مخصوص فقرا است».

و نشانگر موردی است که صدقه در آن مصرف می‌شود و از قبیل لامی که‌بر لفظ جلاله «اللّه»، در عبارت «نذرتُ للَّه» آمده و

---

۱- سنن نسائی: ۶/ ۲۵۳، باب «فضلالصدقهٔ علیالمیّت».

۲- صحیح مسلم: ۵/ ۷۳، کتاب «الهیات»، باب «وصول ثواب الصدقات إلی المیت».

۳- سنن ابی داود: ۲/ ۱۳۰ شماره ۱۶۸۱، باب «فی فضل سقی الماء».

۴- توبه/ ۶۰.

ص: ۱۶۸

نشان‌دهنده هدف نذر- تقرب به خدا- می‌باشد، نیست.

احادیث فوق، اندکی از بسیار بود. برای اطلاع از روایات دیگر می‌توان به منابع روایی مراجعه نمود.(۱) با توجه به همین روایات، مذاهب چهارگانه اهل سنّت فتوی به‌برخورداری میّت از اعمال انسانهای در حال حیات داده‌اند، حتی اگر به انجام آن اعمال وصیت نکرده و هیچ سهمی در محقق شدن آنها نداشته باشند.

بنابر روایات و فتاوای مذکور، قاعده کلی آن است که ثواب هر عمل خیری مانند روزه، حج و ... که به نیابت از میت انجام شود، به میت می‌رسد و ازآن برخوردار می‌گردد.

اکنون در می‌یابیم که رفتار مسلمانان در انجام اعمال صالح و نثار ثواب آن به روح دوستان و آشنایان خود صحیح است و کتاب و سنت آن را تأیید می‌کند. در واقع مسلمانان در این رفتار خود و مشابه با آن در دادن غذا و توزیع آب بر مزار انبیاء و اولیاء، به نیت رسیدن ثواب آن به ارواح مطهر آنان، از سعد ابن عباده‌الگو گرفته‌اند که با تأیید پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم چاه آبی حفر کرد و ثواب استفاده از آن را به روح مادرش نثار نمود. مسلمانان نیز مانند سعد، پرستش میت‌را در نظر ندارند و به دنبال رسانیدن ثواب و خیر به اموات خود هستند.

---

۱- ر. ك: صحیح مسلم: ۵/ ۷۳- ۷۸، کتاب نذر؛ سنن نسایی: ۶/ ۲۵۱ باب «فضل الصدقة علی المیّت».

ص: ۱۶۹

### نذر برای اموات:

نـذر یعنی؛ مُلزم کردن خود به انجـام عملی خاص، در صورت برآورده‌شـدن حاجت خود. ماننـد اینکه بگویـد: اگر در امتحان موفق شوم، برعهده من است که برای رضای خداوند یک دوره قرآن ختم کنم.

این نذر شرعی است و باید نذر فقط برای خداوند باشد نه غیر.

و گاهی در ضمن نذر، متعهد می‌شود که ثواب عمل را به نزدیکان خود مانند پدر و مادر یاانبیاء و اولیاء الهی اهدا کند و می‌گوید: «نـذرتُ للّه انْ أختم القرآن واهـدی ثوابه لفلان». یعنی؛ برای خداونـد نذر می‌کنم یک دوره قرآن قرائت کنم و ثواب آن را به روح فلانی اهدا نمایم.

از جهت دستور زبان عربی، لام «للّه» با لام «لفلان» متفاوت است.

لام «للّه»، هـدف نـذر را که تقرب به خداوند متعال است بیان می‌کند، امّا لام «لفلان»، موردمصـرف و کسـی که ثواب عمل عاید او می‌شود را بیان می‌کند.

اینگونه نـذر، که عملی را برای خداوند انجام دهند اما ثواب آن را نثارروح اولیای الهی و بندگان صالح او نمایند، در بین مسـلمانان شایع و معمول‌است و گاهی به صورت مختصر می‌گویند: (مثلًا): «این گوسفند را برای پیامبر نذر می‌کنم»، که در

ص: ۱۷۰

این عبارت، «پیامبر» به عنوان مورد مصرف ثواب ذکر شده است.

هر دو نوع استعمال «لام» در قرآن کریم وجود دارد: مثال نوع اول، آیه‌ای است که به‌نقل از زن عمران می‌فرماید:

(رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ ما فِی بَطْنِی مُحَرَّراً).(۱)

«خداوندا! آنچه را در رحم دارم برای تو نذر کردم».

لام در «لک» مانند لام در جلمه «صلّیتُ للّه و نذرت للّه» است که هدف نذر را بیان می کند.

مثال نوع دوم، آیه:

(إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ المَساکِین).(۲)

«زکات‌ها مخصوص فقرا و مساکین است».

می‌باشد که لام در «للفقراء»، مورد مصرف صدقات را معین می کند.

مانند آنکه به طور خلاصه بگوئیم: «این نذر برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یا امامعلیه السَّلام است». قبلًا گذشت که وقتی سعد ابن عبادهٔ چاه آبی کَند، گفت: «ثواب استفاده از این چاه، برای مادر سعد».

حاصل آنکه، نذر کردن برای اولیای الهی وانسانهای صالح بنابر توضیحاتی که گذشت، بی اشکال است.

اکنون برای زیادت توضیح به ذکر جملاتی از برخی متفکرین

---

۱- آل عمران/ ۳۵.

۲- توبه/ ۶۰.

ص: ۱۷۱

واندیشمندان مسلمان می‌پردازیم:

خالدی در کتاب «صلح الاخوان» می‌نویسد: «مسئله نذر، دایرمدار نیّت و انگیزه نذر کنندگان است، چرا که «انّما الاعمال بالنیات». چنانچه قصد نذر کننده، خود میّت و تقرب به او باشد قطعاً چنین نذری جایز نیست. اما اگر قصد او خداوند متعال باشد ولی نفع آن به گونه‌ای به انسانها برسد و ثوابش به میت موردنظر، نه تنها جایز است بلکه وفا به این نذر واجب خواهد بود. البتّه در بهره‌برداری و انتفاع از نذر، تفاوتی بین تعیین نحوه انتفاع و یا مطلق‌آوردن آن نیست ولی اگر سره عرفی بر صرف آن در مورد خاص باشد، باید از آن پیروی کرد». (۱)«عزّامی» نیز در کتاب «فرقان القرآن» آورده است: «... اگر کسی در موردانگیزه مسلمانان از نذر و قربانی برای انبیاء و صالحین تحقیق کند، به این نتیجه خواهد رسید که انگیزه‌ای جز صدقه دادن از طرف آنها و اهداء ثواب آن به روح‌اموات ندارند. اجماع اهل سنّت بر آن است که صدقه انسانهای در حال حیات به اموات می‌رسد و مفید به حال آنهاست. روایاتی که در این زمینه وجود دارند، صحیحه و مشهوره هستند» (۲).

ابو داود از میمونهٔ نقل می‌کند که پدرم از پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم‌پرسید:

«یا رسول اللّه! من نذر کرده‌ام چنانچه خداوند به من پسری

---

۱- صلح الاخوان. ص ۱۰۲ به بعد.

۲- فرقان القرآن: ۱۳۳.

ص: ۱۷۲

عطا کرد، چند گوسفند در منطقه «بوانهٔ» ذبح کنم.» (او می گوید: من درست متوجه‌نشدم، اما میمونه از ۵۰ گوسفند سخن می گفت.)

پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم فرمودند: آیا در آن منطقه بُتی وجود دارد؟ پدر میمونه گفت: خیر.

حضرت فرمودند: به نذر خود برای خدا، وفا کن. (۱) همچنانکه ملاحظه می‌شود پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم بر سئوال خود در مورد وجود بت در جاییکه ذبح صورت می گیرد تأکید دارند و این نشان می‌دهدکه تنها نذری حرام است که برای بت‌ها و صنم‌ها باشد زیرا عادت مردم جاهلی بر آن بود. چنانکه قرآن می‌فرماید:

(... وَ ما ذُبِحَ علَی النُّصُبِ ... ذلِکُمْ فِسْقٌ).(۲)

«آنچه برای بت‌ها کشته می‌شود ... فسق و گناه است».

هر انسانی که در احوال و رفتار زائران عتبات مقدسه و مرقد اولیای صالح‌خداوند دقت کند، درمی‌یابد که نذر آنان برای خداوند و جلب رضایت اوست و ذبح خود را با نام خدا انجام می‌دهند و هدف آنان بهره‌مندی صاحب قبر از ثواب قربانی و برخورداری فقرا از گوشت آن است.

---

۱- سنن ابی داود: ۲/ ۸۱.

۲- مائده/ ۳.

ص: ۱۷۳

## ۷ تبرّک به آثار انبیاء و صالحین

سنّت خداوند حکیم بر رسانیدن فیض خود بر مردم از طریق علل واسباب عادی است. اما گاهی و به دلایلی فیض خود را از طریق علل و عوامل غیر معمول و خارق العاده جاری می‌سازد. این موارد یا مربوط به اعجاز و اثبات‌نبوت است و یا تکریم و بزرگداشت شخصی خاص.

نوع اول، مانند معجزاتی که به دست انبیاء الهی و با اذن خداوند متعال در مقام دعوت به دین و تحدّی صورت گرفته است. آیاتی از قرآن، برخی ازمعجزات انبیاء را برشمرده است.

در مورد نوع دوم، به ذکر دو نمونه اکتفا می‌کنیم:

۱. (کُلَّما دَخَلَ عَلَیْها زَکَرِیّا المِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً قالَ یا مَرْیَمُ انّی لَکِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِاللّهِ إِنَّ اللّهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ).(۱)

«... هر زمان زکریا وارد محراب او می‌شد غذای مخصوصی در آن جا

---

۱- آل عمران/ ۳۷.

ص: ۱۷۴

می‌دیـد. ازاو پرسـید: ای مریم! این را از کجا آورده‌ای؟! گفت: «این از سوی خداست. خداوند به هر کس بخواهد بی‌حساب روزی می‌دهد».

۲. (وَ هُزّی إِلَیْکِ بِجِزْعِ النَّخْلَهِ تُساقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیّاً).(۱)

«و این تنه نخل را به طرف خود تکان ده، رطب تازه‌ای برتو فرو می‌ریزد».

این آیـات بیـانگر ظهور فیض خداونـد بر اولیـای خـاص او، از بـاب «کرامت» انـد نه اعجاز. حضـرت مریم علیها السَّلام ادعای نبوت نداشت تا به وسیله این کرامات تحدّی کند، بلکه فیوضاتی از جانب خداوند متعال در برهه‌هایی از زمان شامل حال او می‌شد.

قریب به همین مضمون، در آیه ذیل وجود دارد:

(إِذْهَبُوا بِقَمِیصِی هذا فَالْقُوهُ عَلی وَجْهِ أَبِی یَأْتِ بَصِیراً ...* فلمّا ان جاء البشیر القیه علی وجهه فارتدّ بصیراً).(۲)

«این پیراهن مرا ببریـد و بر صورت پـدرم بیندازیـد تـا بینـا شود ... اما هنگامیکه‌بشارت دهنـده فرارسـید آن [پیراهن] را به صورت او افکند ناگهان بینا شد».

بـدون تردید یوسف علیه السَّلام در مقابل برادران خود مدعی نبوت نبود تابه وسـیله این کرامت در مقام تحدّی قرار گیرد، بلکه این تفضّلی از جانب خداوند بود تا بینایی پدرش یعقوب باز گردد.

آیات مـذکور به ما می‌آموزد، فیض و فضل خداونـد از دو طریق بربندگانش نازل می‌شود؛ گاهی از طریق اسـباب عادی و مادی، و گاهی از طریق اسباب غیر عادی؛ گرچه تأثیر هر دو طریق عادی و

---

۱- مریم/ ۲۵.

۲- یوسف/ ۹۳- ۹۶.

ص: ۱۷۵

غیر عـادی به اذن و اراده الهی‌وابسـته است. بر همین مبنـا، مسـلمانان به آثار رسول خداصـلّی اللَّه علیه و آله و سـلّم از قبیل: موی آن حضرت، آب وضو، لباس، ظروف و بدن مطهر آن حضرت و ... تبرک می‌جستند، تا اینکه به صورت سنّتی در بین صحابه در آمد و سپس تابعین و صالحین در عصرهای بعدی از آنان پیروی نمودند.

ابن هشام در کتاب خود، در ضـمن فصـلی که برای صـلح حـدیبیه گشوده است می‌نویسد: «قریش، عروهٔ ابن مسـعود ثقفی را به نزد پیامبر فرسـتادند. اومدّتی در محضر رسول خداصلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نشست و پس از آنکه از قصد پیامبر برای حرکت به طرف مکه خـبر دار شـد، به سـوی قریش بـاز گشت و از آنچه دیـده بـود گزارش دادو گفت: وقـتی محمّـد وضو می‌گیرد اصـحابش برای گرفتن آب وضوی او از یکدیگر سبقت می‌گیرند و هر مویی که از سر او می‌افتد بر می‌دارند ... سپس‌ادامه داد: ای قبیله قریش! من، کسـری، قیصـر و نجاشـی را فرمـانبردار حکومت او دیـدم. به خـدا سوگنـد هرگز فرمـانروایی را در میان قوم خود، ماننـد محمـد در بین‌یارانش ندیدم.

من گروهی را دیدم که به هیچ قیمتی حاضر به تسلیم محمد نیستند، اینک خود دانید!»(۱) .

بسـیاری از اندیشـمندان مسـلمان، وقایعی را که در زمینه تبرّک صحابه به‌آثار پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم رخ‌داده است، ثبت و ضبط کرده و کتابها

---

۱- السیرهٔ النبویهٔ: ۲/ ۳۱۴، صلح حدیبیه.

ص: ۱۷۶

نوشته‌اند. محور این کتاب‌ها پیرامون: تبرّک با کام‌برداری اطفال به وسیله پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم، تبرک به وسیله مسح یا مس پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم، استفاده از آب وضو و غسل و باقیمانده خوردنیها و نوشیدنیهای آن حضرت است. البته‌تبرک جستن صحابه منحصر در این موارد نیست، آنان از آبی که حضرت در آن دست کرده یا از آن نوشیده، مو، عرق، ناخن، ظرف آب، جای‌لب‌ها، منبر، سکه‌های طلایی که به کسی داده بودند و بالاخره به قبر آن حضرت تبرک می‌جستند و با گذاردن گونه‌های خود بر تربت پاک آن حضرت، اشک‌می‌ریختند.

علامه محقق، محمد طاهر ابن عبدالقادر، از علمای مکه مکرّمه، کتابی با عنوان «تبرّک الصّحابه» نگاشته است. در بخشی از این کتاب آمده است:

«صحابه رسول خدا صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم که الگوی هدایت یافتگان و صالحانند، بر تبرّک به آثار رسول خداصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم، اتفاق نظر دارند. آنان خود از مو، آب وضو، عرق، لباس، ظروف، تماس با بدن آن حضرت و ... تبرّک می‌یافتند. اینگونه تبرّکها در زمان آن حضرت انجام می‌شد و ایشان باعدم مخالفتشان، آن را تأیید می‌کردند و این خود دلیل محکمی بر مشروعیّت این اعمال است و اگر مشروعیت نداشت و مورد تأیید آن حضرت نبود، قطعاًپیامبر از آن نهی می‌کردند و جلوگیری می‌نمودند.

احادیث صحیح و اجماع صحابه، علاوه بر آنکه دلیل

ص: ۱۷۷

مشروعیت تبرّک به‌آثار پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم است، دلیل بر ایمان قوی، شدّت محبّت، علاقه و اطاعت صحابه نسبت به رسول گرامی اسلامصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم است. در این باره شاعر سروده‌است:

امرُّ علی الدیار دیارِ لیلی

و ما حبّ الدیار شغفن قلبی

اقبل ذا الجدار و ذا الجدارا

ولکن حبّ من سکن الدیارا (۱) بر دیار لیلی می‌گذرم و بر دیوارهای آن بوسه می‌زنم.

امّا دوستی آن دیار نیست که قلبم را شیفته خود کرده، بلکه دوستی ساکن آن دیار چنینم نموده است.

---

۱- تبرک الصحابهٔ، ص ۵۰.

ص: ۱۷۸

ص: ۱۷۹

## ۸ جشن میلاد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و مسئله بدعت

### اشاره

معنای لغوی بدعت، نو آوری و ابداع است و معنای اصطلاحی آن، وارد کردن امور غیر دینی در دین و دینی شمردن آنهاست. تمامی مسلمانان، با تکیه‌بر ادله حرمت بدعت- به معنای اصطلاحی- معتقد به حرمت آن هستند.

کتاب قاموس اللغهٔ، در معنای اصطلاحی بدعت آورده است: «بدعت داخل کردن چیزی در دین پس از کامل شدن آن و یا پس از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، از روی دلخواه و خواهش‌های نفسانی است.» بنابراین، معنای جامع بدعت، افترا و تهمت بستن بر خداوند و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و دینی دانستن آنهاست.

قرآن می‌فرماید:

آللَّهُ اذِنَ لَکُمْ امْ عَلیَ اللّهِ تَفْتَرُونَ).(۱)

«بگو! آیا خداوند به شما اجازه داده یا بر خدا افترا می‌بندید [و از پیش خود حلال و حرام می‌کنید]».

---

۱- یونس/ ۵۹.

ص: ۱۸۰

بر طبق این آیه، هر چیزی که بدون اذن و اجازه خداوند به او نسبت داده‌شود، افترا و حرام است. همچنین می‌دانیم؛ دینی شمردن امور غیرِ دینی یا اموری که معلوم نیست دینی است یا نه، افترا بر خداوند محسوب می‌شود.

در آیه‌ای دیگر، مفتری بر خداوند، ظالم‌ترین انسان معرفی شده است:

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلیَ اللّهِ کَذِباً اوْ کَذَّبَ بِـآیاتِهِ إِنَّهُ لایُفْلِحُ الظّالِمُونَ).(۱)

«چه کسی ستمکارتر از آن است که بر خدا دورغ بسته [/ همتایی برای او قایل شده] یا آیات او را تکذیب کرده است؟! مسلّماً ظالمان رستگار نخواهند شد».

اضافه بر آیات قرآن، سنت نبوی نیز بیانگر حرمت بدعت است. پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

«امّا بعد، فانّ اصدق الحدیث کتاب اللّه، و افضلَ الهدی هدی محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، و شرّ الامور محدثاتها، و کل محدثةٍ بدعة، و کل بدعة ضلالة فی النار»

«صادق‌ترین کلام، کتاب خداوند، قرآن؛ و بهترین هدایت، هدایت محمدصلّی اللّه علیه و آله و سلّم و بدترین چیزها امور حادث است و هر حادثی بدعت و هر بدعتی، گمراهی و در آتش دوزخ است».

---

۱- انعام/ ۲۱.

ص: ۱۸۱

ابن حجر عسقلانی، در توضیح «امور حادث» گفته است: «منظور، امورتازه و بی سابقه‌ای است که اصل و ریشه‌ای در شرع ندارد و در فرهنگ دینی، بدعت خوانده می‌شوند. اما آنچه ریشه در دین دارد، بدعت شمرده نمیشود. بنابراین بدعت گذاری در فضای شرع، کاری ناپسند و حرام است». (۱) روایات بسیاری در مورد تحریم بدعت وجود دارد و ما به ذکر حدیثی که گذشت اکتفا می‌کنیم و محققین را به منبعی که در پاورقی آمده است، ارجاع می‌دهیم. (۲) حال که دانستیم؛ بدعت عبارت از افترا بر خدا و رسول و بازی با دین و وارد کردن اموری که قطعاً از دین نیست یا نمی‌دانیم دینی است یا نه، در دین‌است، باید به تشخیص بدعت از غیر آن بپردازیم، گرچه ممکن است واژه بدعت، در هر دو مورد به کاررود. در این رابطه می‌توان صورتهای زیر را برشمرد:

۱. انسان، کاری را که می‌داند یا تردید دارد غیر دینی است، به عنوان کاری دینی انجام دهد و در بین مردم ترویج نماید.

بنابراین اگر کسی مبادرت به کاری بدیع و بی سابقه کند، ولی آن را به دین‌منسوب نکند، آن کار بدعت شمرده نمیشود. مانند صنایع و ورزشهای جدید که انسان با هدف رفاه و آسایش خود و

---

۱- فتح الباری فی شرح صحیح البخاری: ۱۳/ ۲۵۳.

۲- جامع الاصول ابن اثیر: ۹/ ۵۶۶.

ص: ۱۸۲

فواید دیگری، آنها را به وجود آورده واختراع کرده است.

این صنایع و ورزشها گرچه در دوران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و حتی صحابه و تابعین نبوده است، اما چون به دین نسبت داده نشده و دینی شمرده‌نمی‌شوند، بدعت نیستند.

البته صرف بدعت نبودن کاری، دلیل بر حلیّت و جواز آن نیست و حکم‌آن را باید در منابع دینی یعنی؛ کتاب، سنّت، عقل و اجماع جستجو کرد.

صنایع و ورزشهای امروزی، گرچه بی سابقه و نو هستند، اما به دلیل منطبق نبودن عناوین حرام بر آنها، جایز و حلال شمرده می‌شوند. در مقابل، آمیختگی‌زنان و مردان نا محرم در مجالس جشن، امری نو ظهور ولی حرام است، چون عنوان حرام «اختلاط زنان و مردان اجنبی» بر آن منطبق است.

۲. انسان، کاری ابداعی و بی نظیر و به عنوان عملی دینی انجام دهد، اما آن عمل ریشه و اساس دینی دارد و تحت ضابطه‌ای کلی و دینی واقع شده است، گرچه خصوصیّات و ویژگیهای آن عمل در متون دینی ذکر نشده باشد. این عمل، بدعت به معنای لغوی هست اما بدعت به معنای شرعی یا اصطلاحی‌نیست. از این نظر که کاری نو ظهور و بدیع است، بدعت لغوی می‌باشد و از این نظر که دارای اصل و ضابطه شرعی است و این ضابطه آن را تجویز می کند، بدعت شرعی محسوب نمی‌شود.

ص: ۱۸۳

به عنوان مثال:

الف) دفاع از اسلام و حفاظت از مرزهای کشور اسلامی در مقابل دشمنان اسلام، اصل ثابتی در اسلام است. قرآن می‌فرماید: وَاعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ).(۱)

«هر نیرویی در قدرت دارید برای مقابله با آنها [دشمنان] آماده سازید».

امـا در مورد کیفیّت و نحوه دفـاع و حفـاظت از کشور اسـلامی، دلیل خاصـی‌وجود نـدارد و شارع آن را به مقتضـیات زمان موکول کرده است. امروزه اسـتفاده از سـلاحهای جدید مانند ناوها و هواپیماهای جنگی و ... را نمی‌توان بدعت نامید، بلکه در واقع عمل به اصل ثابت قرآنی: وَاعِـدُّوا لَهُمْ مَا اسْـتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّة) است. بنابراین، اصلِ تجهیز به ادوات نظامی، اصـلی شـرعی و دینی می‌باشـد، اما خصوصیات و ویژگیهای آن در شرع بیان نشده است.

ب) دین اسـلام سـفارش خاصـی به کمک و نیکوکاری به یتیمان و فقیران، وابراز محبّت و عطوفت نسـبت به آنان و سـعی در حفظ اموالشان نموده است. در حالیکه برای جامه عمل پوشانـدن به این اصل اسـلامی روشـهای مختلفی مطابق‌مقتضـیات هر زمان و مکان وجود دارد. آنچه لازم است انجام این اصل کلی‌اسلامی است، امّا کیفیت و چگونگی آن به شرایط زمان و مکان وابسته است.

---

۱- انفال/ ۶۰.

ص: ۱۸۴

ج) اهتمام به تعلیم و تربیت و مبارزه با جهل و بی سوادی، اصلی کلی است که عمل به آن در شرایط گوناگون، رنگ و شکل خاصی می‌پذیرد. درگذشته تعلیم و تربیت به وسیله نوشتن با قلم و دوات و شنیدن حضوری شاگرد از معلم انجام می‌شده است، اما امروزه با پیدایش روشهای جدید، وسایلی مانندرادیو، تلویزیون، رایانه، نوار کاست و ... به کارگیری می‌شوند.

شارع مقدس به هیچ وجه با این دگرگونی‌ها و استفاده از ابزار و متدهای‌جدید مخالف نیست. او تنها به انجام تعلیم و تعلّم سفارش کرده است و به کارگیری ابزار و متدها را به شرایط و مقتضیات زمانی واگذار نموده است. اگر شارع، بر استفاده از روشی خاص تأکید می‌ورزید، در هدف مقدّس خود ناکام می‌ماند و زمینه‌های استمرار و بقای دین اسلام را از میان می‌برد. چرا که هرشرایطی، با روش و ابزار پیشنهادی شارع سازگار نیست.

۳- انسان کار نو و بی نظیری را به عنوان عملی دینی انجام دهد و در عین حال هیچ اصل شرعی آن عمل را تجویز نکند و مارک دینی بر آن نکوبد.

این معنا، همان بدعت اصطلاحی است که به طور کلی و در هر شرایطی حرام است.

کم و زیاد کردن اذان و اقامه یا نماز و دینی دانستن آن، نمونه بدعت‌حرام می‌باشد.

ص: ۱۸۵

خلاصه آنکه؛ اگر کسی عملی را در ضمن عبادات، معاملات و امور سیاسی اسلام بگنجاند و با علم به غیراسلامی بودن یا حداقل تردید دراسلامی بودن آن عمل، سعی در اسلامی جلوه دادن آن کند، گرفتار بدعت، افترا و دروغ بر خداوند شده است.

## جشن میلاد انبیاء، ائمه علیهم السَّلام و اولیای الهی

از مطالب گذشته، حکم برگزاری مراسم جشن و سرور به مناسبت میلاد انبیاء و ائمهعلیهم السَّلام و انسانهای صالحی که مورد تمجید قرآن و سنت واقع‌شده‌اند روشن می‌شود. برگزاری اینگونه جشنها، گرچه بهصورت کنونی و رایج آن در متون دینی وارد نشده است، اما اصول کلی دینی، آن را تأیید می‌کند و مُهردینی بر آن می‌نهد.

آیات و روایات، از سویی ما را به عشق ورزیدن به پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم و از سویی دیگر به تکریم و بزرگداشت ایشان سفارش نموده است. قرآن می‌فرماید:

قُلْ إنْ کانَ آبائُکُمْ وَ أَبْنائُکُمْ وَ إِخْوانُکُمْ وَ أَزْواجُکُمْ وَ عَشِیرَتُکُمْ وَ أمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَةٌ تَخْشَوْنَ کَسادَها وَ مَساکِنُ تَرْضَوْنَها احَبُّ إِلَیْکُمْ مِنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ و جِهادٍ فِی سَبِیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّی یَأْتِیَ اللّهُ بِامْرِهِ وَاللّهُ لایَهْدِی القَوْمَ الفاسِقِینَ) (۱).

---

۱- توبه/ ۲۴.

ص: ۱۸۶

«بگو! اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما و اموالی که‌به دست آورده‌اید و تجارتی که از کساد شدنش می‌ترسید و خانه‌هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است‌در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند، و خداوند جمعیت نا فرمانبردار را هدایت نمی‌کند».

احادیث ذیل نیز گوشه‌ای از احادیث موجود در این زمینه است:

۱. قال رسول اللّه صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم: لایُؤمن احدکم حتی اکون احبّ الیه من والده و ولده و الناس اجمعین.

«کسی که من در نزد او، دوست داشتنی‌تر از پدر و فرزند و سایر مردم نباشم، ایمان کاملی ندارد». ۲(۱). قال رسول اللّه صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم: والذی نفسی بیده لایُؤمن احدکم‌حتّی اکون احبّ الناس الیه من والده و ولده.

«سوگند به کسی که جانم در دست اوست، اگر کسی پدر و فرزند خود را بیش از من دوست داشته باشد، ایمان کامل ندارد». (۲)

۳- قال رسول اللّه صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم: ثلاث من کُنَّ فیه، وَجِد حلاوهٔ الایمان و طعمه: ان یکون اللّه و رسوله احبّ الیه ممّا سواهما و ان یحبّ فی

---

۱- جامع الاصول: ۱/ ۲۳۷، ۲۳۸ شماره ۲۰ و ۲۱.

۲- همان.

ص: ۱۸۷

اللّه ویبغض فی اللّه و ان توقد نار عظیمهٔ فیقع فیها احبّ الیه من ان یشرک باللّه شیئاً. (۱)«اگر سه خصلت در کسی یافت شد، طعم شیرینِ ایمان را خواهد چشید: خدا ورسولش در نزد او محبوب‌تر از هر چیز باشند، برای خدا دوست بدارد و برای او دشمن؛ و اگر آتش مهیبی برافروخته شود، افتادن در آن را بر ذره‌ای شرک ورزیدن به‌خدای سبحان، ترجیح دهد».

در پرتو آیات و روایات فوق در می‌یابیم که برگزاری مراسم جشن و سرور در سالگرد تولد این بزرگان و ایراد سخنرانی و شعر سرایی، در مدح وبیان منزلت آنان در قرآن و سنّت، تجسّم بخش علاقه و عشقی است که خدا و رسولصلّی اللّه علیه و آله و سلّم ما را به آن سفارش نموده‌اند. البته مشروط بر آنکه مراسم مذکور با اعمال‌و رفتار حرام، آلوده نشود.

با نیم نگاهی به قرنهای گذشته، در می‌یابیم که انگیزه کسانی که در این راه‌گامی برداشته‌اند، ابراز دوستی به پیامبر بوده و از عشق به پیامبر سرچشمه‌می‌گرفته است.

نویسنده کتاب «تاریخ الخمیس» در این زمینه می‌گوید:

«مسلمانان همیشه، در ماه تولد آن حضرت با برگزاری مجالس جشن ومیهمانی، کمک به مستمندان به صورتهای گوناگون، افزودن

---

۱- همان، شماره ۲۲.

ص: ۱۸۸

بر کارهای پسندیده و مولودی خوانی، ابراز شادمانی کرده‌اند و در مقابل، از کرامت و بزرگواری آن‌حضرت برخوردار شده‌اند». (۱) قسطلانی نیز در این باره نوشته است:

«از دوران دور تا کنون، مسلمانان در ماه میلاد پیامبر اسلام صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم به برگزاری مراسم جشن، برگزاری میهمانی، کمک شبانه به مستمندان، ابراز شادمانی، افزایش خیرات و مولودی‌خوانی پرداخته‌اند و از فضل و لطف فراگیر آن حضرت بهره‌مند شده‌اند ... خدای رحمت کند کسانی را که شبهای ماه‌میلاد را، عید خود قرار داده‌اند»(۲) .

---

۱- تاریخ الخمیس: ۱/ ۳۲۳، نوشته دیاربکری.

۲- مواهب المدینهٔ: ۱/ ۲۷.

ص: ۱۸۹

## ۹ گریه بر اموات

حزن و انـدوه به هنگـام از دست دادن دوسـتان و بسـتگان، امریست که فطرت انسـانی بر آن سرشـته شـده است. وقتی کسـی گرفتار مصـیبت فقـدان عزیز وجگر گوشه‌ای از دوسـتان و آشـنایان خود می‌شود، انـدوه او را فرا می‌گیرد و بی اختیـار اشـک از گونه‌هایش جاری می‌شود. تا کنون مشاهـده نشـده است که کسـی‌منکر این حقیقت باشـد و به طور جـدی و واقعی آن را انکار کند. پر واضـح است که اسلام دینی فطری است و بدون مخالفت با فطرت انسانی- مطابق اقتضائات آن- برنامه‌های خود را تنظیم نموده است:

فَاقِمْ وَجْهَكَ لِلـدِّينِ حَنِيفاً فِطْرتَ اللّهِ الَّتِى فَطَرَ النّاسَ عَلَيْها).(۱) «پس روی خـود را متوجه آیین خـالص پروردگـار کن! این فطرتی است که خداوندانسانها را بر آن آفریده است».

هرگز ممکن نیست که دینی جهانی، گریه و اندوه را در

---

۱- روم/ ۳۰.

ص: ۱۹۰

از دست دادن دوستان و عزیزان، تا وقتی که موجب خشم و غضب خداوند نشده است، تحریم کند.

در بررسی‌های تاریخی، شاهد آنیم که پیامبر گرامی اسلامصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم صحابه و تابعین، بر اساس همین اقتضای فطری رفتار کرده‌اند. اینک برخی شواهد تاریخی را در این زمینه خاطر نشان می‌سازیم:

پیامبر اسلام صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم هنگام مرگ فرزند دلبندش ابراهیم، می گریست و می‌فرمود:

«العین تدمع، و القلب یحزن، و لا نقول الّا ما یَرضی ربنا و انّا بک یا ابراهیم‌لمحزونون»

«چشم می گرید و قلب می‌سوزد و جز آنچه مورد رضایت خدا است نگوییم. ای ابراهیم! ما در فراق تو در اندوهیم»(۱) .

تاریخ نگاران و سیره نویسان نوشته‌اند: هنگامیکه ابراهیم فرزند رسول خدا صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم در حال احتضار بود، پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم وارد خانه شد و او را در دامن مادرش دید. او راگرفت و در دامان خود خواباند و فرمود:

«یا ابراهیم انّا لن نغنی عنک من اللّه شیئاً- ثم ذرفت عیناه و قال:- انا بک یا ابراهیم لمحزونون، تبکی العین و یحزن القلب و

---

۱- سنن ابن داود: ۱/ ۵۸؛ سنن ابن ماجه: ۱/ ۴۸۲

ص: ۱۹۱

لانقول ما یُسخط الربّ و لولا انّه امرٌ حقٌّ و وعدٌ صدق و انّها سبیل مأتیهٔ، لحزنّا علیک حزناً شدیداً اشدّ من هذا»

«ای ابراهیم! کاری از ما ساخته نیست، سپس اشک چشمان آن حضرت را فرا گرفت و فرمود:- ما در فراق تو اندوهناکیم، چشم گریان است و قلب سوزان و آنچه خشم خدا را موجب شود بر زبان نرانیم و اگرنبود که مرگ حق است و وعده ایست صادق و راهی است که همه باید بروند، اندوه ما بر تو صد چندان از این بود».

در این هنگام عبدالرحمان ابن عوف به آن حضرت گفت: مگر شماخودتان از گریه بر اموات نهی نکردید؟ حضرت پاسخ داد:

«لا، ولکن نهیتُ عن صوتین احمقین و آخرین، صوت عند مصیبهٔ و خمش وجوهو شقّ جیوب ورنّهٔ شیطان، و صوت عن نغمهٔ لهو، و هذه رحمهٔ، و من لایرحم لایُرحم»

«نه! اما از دو صدای جاهلانه و دو کار نهی کرده‌ام؛ داد و فریاد به هنگام واردآمدن مصیبت و خراش دادن صورت و پاره کردن گریبان و صدای گریه‌ای که در حلق پیچانده شود که شیطانی است، و صدای نغمه لهوآمیز. امّا این گریه‌من، ناشی از عطوفت و رحمت است و البته کسی که رحم نکند، بر او رحم نشود» (۱).

نمونه فوق، اولین و آخرین گریه آن حضرت بر مصیبت عزیزان خود نبود. آن حضرت در مرگ فرزندش «طاهر» نیز می‌گریست و می‌فرمود:

«ان العین تذرف و انّ الدمع یغلب و القلب یحزن و لانعصی

---

۱- السیرهٔ الحلبیه: ۳/ ۳۴۸.

ص: ۱۹۲

اللّه عزّ و جلّ»

«چشم گریان است و اشک ریزان و قلب سوزان و البته خداونـد را عصـیان نخواهیم کرد». (۱) علامه امینی در اثر گران سـنگ خود «الغدیر»، موارد بسیاری از گریه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و صحابه و تابعین را در مصیبت فقدان عزیزان و دوستان، گرد آورده است. نمونه‌های ذیل، از جمله مواردی است که این محقق اندیشمند بدانها اشاره کرده‌است:

«وقتی حمزه قدَّس سرَّه در جنگ احد به شهادت رسید، صفیه دختر عبدالمطلب قدَّس سرَّه سر رسید و به دنبال پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم می‌گشت [وقتی آن حضرت را یافت] پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم بین او و انصار فاصله شد و فرمود: او را به حال خود گذاریـد. صـفیه در نزد پیـامبر صـلَّی اللَّه علیه و آله و سـلَّم [یـا جنـازه حمزه] نشـست و گریست. هرگاه صـدای او به گریه بلند می‌شـد، صـدای گریـه پیامبرصـلَّی اللَّه علیـه و آلـه و سـلَّم نیز؛ و اگر او آهسـته می‌گریسـت پیامبرصـلَّی اللَّه علیـه و آلـه و سـلَّم هـم. فاطمهعلیهـا السَّلاـم دختـر رسولخـدا صـلَّی اللَّه علیـه و آلـه و سـلَّم نیز می‌گریست و پیامبرصـلَّی اللَّه علیه و آله و سـلَّم همراه او گریه می‌کرد و می‌فرمود:

هرگز کسـی مانند تو مصیبت زده نخواهد شد». (۲) «پس از جنگ احد که پیامبر صـلَّی اللَّه علیه و آله و سـلَّم‌به مدینه بازگشـتند، با خبر شدند که زنان انصاربر شهدای خود گریه می‌کنند.

حضرت

---

۱- مجمع الزواید هیثمی: ۳/ ۸.

۲- امتاع المقریزی، ص ۱۵۴.

ص: ۱۹۳

فرمودنـد: «امّا حمزه عزادار و گریان ندارد»! انصار با شـنیدن این جمله، به زنان خود گفتند: هر کس خواست برای شـهید خود گریه کنـد، ابتـدا بر حمزه عموی پیـامبر گریه کنـد. [بنـا به گفته مؤلف کتـاب مجمع الزوایـد] این رسم تا کنون ادامه دارد و مردم بر هیچ مرده‌ای گریه نمی‌کننـد مگر آنکه ابتـدا بر حمزه بگریند». (۱) «هنگامیکه خبر شـهادت جعفر، زیـد ابن حارثهٔ و عبداللّه بن رواحهٔ به پیامبرصـلَّی اللَّه علیه و آله و سـلَّم رسـید، اشک از دیـدگان حضـرتش جاری شد». (۲) «وقـتی پیـامبر صـلَّی اللَّه علیه و آله و سـلَّم به زیـارت قبر مـادر خود رفت، به شـدّت گریست و از گریه ایشان، اطرافیان نیز به گریه آمدنـد». (۳) «هنگـامی که عثمان ابن مظعون، یکی از صـحابه پیـامبر صـلَّی اللَّه علیـه و آله و سـلَّم از دنیـا رفت، پیـامبر بر جنـازه او بـوسه زد و گریست، به گـونه‌ای که اشـک آن حضـرت‌بر گونه‌های مبارکش جاری شـد». (۴) «هنگـامیکه پیامبرصـلَّی اللَّه علیـه و آله و سـلَّم در مرگ پسـر یکی از دختـران خـود می‌گریستند، عبادهٔ ابن‌صامت از علت این گریه سئوال کرد. حضرت پاسخ دادند: گریه، رحمتی است که خداوند در نهاد

---

۱- مجمع الزواید: ۶/ ۱۲۰.

۲- صحیح بخاری: کتاب «المناقب فی علامات النبوهٔ فی الاسلام»؛ سنن بیهقی: ۴/ ۷۰.

۳- سنن بیهقی: ۴/ ۷۰، تاریخ خطیب بغدادی: ۷/ ۲۸۹.

۴- سنن ابی داود: ۲/ ۶۳؛ سنن ابن ماجهٔ: ۱/ ۴۴۵.

ص: ۱۹۴

فرزندان آدم قرار داده است و خداوند فقط بر بندگان عطوف‌خود رحم خواهد کرد». (۱) «حضرت زهرا علیها السَّلام، پس از رحلت رسول خداصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم می گریست و می‌فرمود: ای پدر! تو به پروردگارت نزدیک شدی و دعوتش را اجابت نمودی. پدر جان! اینک خبر رحلتت را به جبرییل می‌رسانیم و اینک، بهشت فردوس مأوای تو است». (۲) «دخت پاک رسول خداصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم، فاطمه زهرا علیها السَّلام در کنار تربت مطهر پدرایستاد، مشتی از خاک قبر برداشت و بر چشم نهاد و با چشمانی گریان چنین سرود:

ماذا علی مَنْ شمَّ تربهٔ احمد

صُبَّتْ علیّ مصائبُ لو انّها

أن لا یشمّ مدی الزمان غوالیا

صُبَّتْ علی الایام صِرن لیالیا

«چگونه است، آن کس که تربت پاک رسول خدا را می‌بوید، هرگز هیچ بوی خوشی را تا پایان عمر نخواهد بویید.

بر من مصائبی روی آورد، که اگر بر روزها فرود می‌آمد، به شب تیره تبدیل می‌شدند».

---

۱- سنن ابی داود: ۲/ ۵۸؛ سنن ابن ماجهٔ: ۱/ ۴۸۱.

۲- صحیح بخاری، باب «مرض النبی ووفاته»؛ مسند أبی داود: ۲ / ۱۹۷؛ سنن نسائی: ۴ / ۱۳؛ مستدرک حاکم: ۳ / ۱۶۳؛ تاریخ الخطیب: ۳/ ۲۶۲.

ص: ۱۹۵

ابوبکر بن ابی قحافهٔ، خلیفه اول، بر پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم گریست و در سوگ پیامبر مرثیه‌ای سرود که با این بیت آغاز می‌شد:

یا عین فابکی و لا تسأمی

و حُقَّ البکاء علی السیّد

«ای چشم! گریان باش و از گریه ملول مشو، که گریه بر آن بزرگ سزاوار است».

و نیز حسّان بن ثابت، شاعر پر آوازه صدر اسلام در رثای پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم می‌گرید و می‌گوید:

ظللتُ بها ابکی الرسول فاسعدت یبکّون من تبکی السماوات یومه عیونٌ و مثلاها من الجفن اسعد و من قد بکته الارض فالناس اکمد

«همواره بر رسول خدا می‌گریم، پس ای دیده ۳ ها و مژگانها مرا در این گریستن یاری دهید.

مردم می‌گرینـد در عزای کسـی کـه آسـمانها در روز عزایش گریـه می‌کننـد، و مردم در عزای کسـی کـه زمیـن برای او گریسـت، غمگین‌ترند».

و در شعری دیگر:

یا عین جودی بدمع منك اسبال و لا تملنّ من سحّ و إعوال

«ای دیده! مدام از خود اشک جاری کن و از اشک و شیون ملول مشو».

ص: ۱۹۶

دختر عبدالمطلب «أروی» در سوگ آن حضرت می گرید و اینچنین مرثیه می‌خواند:

الا یا عین! و یحک اسعدینی

الا یا عین! و یحک و استهلّی

بدمعک ما بقیت و طاوعینی

علی نور البلاد و اسعدینی

ای دیده! وای بر تو؛ تا وقتی که من زنده‌ام مرا در اشک ریختنم یاری کن و مطیعم باش.

ای چشم! وای بر تو؛ بر مرگ روشنایی شهرها اشک ریز و مرا در این مصیبت یاری کن.

دخت دیگر عبدالمطلب «عاتکه»، این چنین مرثیه می‌خواند:

أعینیّ جودا طوال الدّهر و انهمرا

یا عین فاسحنفری بالدمع واحتفلی

یا عین فانهملی بالدمع واجتهدی

سکباً و سحّاً بدمع غیر تعذیر

حتّی الممات بسجل غیر منزور

للمصطفی دون خلق اللّه بالنور

ص: ۱۹۷

ای دیدگانم! به درازای روزگار اشک ریزید، بی هیچ عذر و بهانه‌ای.

ای دیده! با اشک ریختن گود شو و تا مردنم بدان اهتمام کن، بی هیچ درنگی.

ای چشم! فراوان گریه کن و در ماتم نور برگزیده- از بین خلق خدا- کوشش کن.

صفیّه، دختر دیگر عبدالمطلب و عمه پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم در سوگ آن حضرت می گرید و می‌خواند:

أفاطمُ بکّی و لا تسأمی

هو المرء یبکی و حقّ البکاء

بصحبک ماطلع الکوکب

هو الماجد السیّد الطیّب

ای فاطمه! گریان باش و در عزای همدمت تا هنگامه طلوع ستاره، خسته مشو.

برای مردی به حق گریسته می‌شود، که سرور و آقایی پاک نژاد است.

و در جای دیگر:

أعینیّ! جودا بدمع سجم

أعینیّ! فاسحنفراو اسکبا

یبادر غرباً بما منهدمْ

بوجدٍ و حزنٍ شدید الالم

دیدگانم! اشک روان ریزید، در مصیبتی که ویرانگر است.

چشمانم! اشک ریزید و گود شوید، در شور و غصّه دردناکی.

ص: ۱۹۸

هند، دختر حارث ابن عبدالمطلب با چشمانی گریان، در سوگ حضرتش می گوید:

یا عین جودی بدمع منک و ابتدری

کما تنزّل ماء الغیث فانثعبا

ای دیده! اشکی جاری ساز و بدان مبادرت کن، همانند آب باران که فرود آید و جاری شود.

و هند، دختر اثاثهٔ، در مرثیه‌ای می گوید:

الا یا عین! بکّی لا تملّی

فقد بکرالنعیّ بمن هویتُ

هان ای دیده! گریه کن وخسته مشو، چرا که خبر مرگ ناگهانی دلباخته‌ام را آوردند.

عاتکه بنت زید، در ضمن مرثیه‌ای می‌خواند:

و أمست مراکبه أوحشت

و أمست تبکّی علی سیّد

و قد کان یرکبها زینها

تردّد عبرتها عینها

مرکبهای او شام کردند، در حالی که وحشت زده بودند و آن که

سوار بر آنان می‌شد، زینت آنان بود.

ص: ۱۹۹

شام نمودند، در حالی که گریه می‌کردند بر سروری که اشکش از دیدگانش روان بود.

امّ ایمن نیز در سوگ آن حضرت می‌گوید:

عین جودی فانّ بذلک لِلدّم

بدموع غزیرهٔ منک حتّی

-ع شفاء فاکثری من بکاء

یقضی اللّه فیک خیر القضاء

ای دیده! اشک ریز که این اشک شفا است پس بسیار گریان باش.

اشک فراوان ریز تا هنگامی که خدا درباره تو بهترین حکم را بنماید.

در جریان جنگ احُد، عمه جابرابن عبداللّه بر برادر خود، عبداللّه ابن عمر می‌گریست.

جابر گفت: من می‌گریم و مردم مرا از گریه نهی می‌کنند، اما رسول‌اللّه صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم مرا نهی نمی‌کند. پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم فرمود: در سوگ او، هم بگریید [زیرا عزیزی را از دست داده‌اید] و هم نگریید، [زیرا] قسم به خدا، تا وقتی که او را به خاک سپردید، ملائکه با بالهای خود بر او سایه افکنده بودند». (۱)البته بر طبق روایتی که از عمر ابن خطّاب و عبداللّه ابن عمر

---

۱- الغدیر: ۶/ ۱۶۴- ۱۶۷.

ص: ۲۰۰

رسیده است، پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده‌اند:

«ان الميّت يُعَذَّب ببكاء اهله»

«میّت، با گریه بستگان خود در عذاب می‌افتد» (۱).

به اعتقاد ما، ظاهر این حدیث با رفتار خلیفه دوم «عمر» در مواردبسیاری که تاریخ آنها را ثبت کرده است، در تعارض است. از آن جمله:

۱. هنگامیکه خبر مرگ نعمان ابن مقرن المزنی به عمر رسید، عمر از منزل خارج شد، بر بالای منبر رفت و این خبر را به مردم رساند، آنگاه دست خود را به‌روی سر گذاشت و گریست (۲).

۲. هنگامیکه خالدابن ولید از دنیا رفت، عمر در سوگ او گریست و وقتی‌این خبر به او رسید که کسانی زنان را از گریستن منع کرده‌اند گفت: تا وقتی که گریه زنان بنی مغیره بر ابی سلیمان به صورت لغو و لقلقه (صدای گریه باچرخانیدن در گلو) نباشد، برآنان باکی نیست. (۳)۳. برادر عمر، زیدابن خطّاب در گذشت و دوست او- از قبیله بنی عدی ابن کعب- به مدینه آمد. وقتی چشم عمر به او

---

۱- صحیح مسلم: ۳/ ۴۱- ۴۴، کتاب الصلاهٔ، باب «المیت یعذب ببکاء أهله علیه».

۲- عقد الفرید. از ابن عبد ربّه اندلسی: ۳/ ۲۳۵.

۳- همان.

ص: ۲۰۱

افتاد، اشک از دیدگانش جاری شدو گفت: «زید را وانهادی و به نزد من آمدی!» (۱) این گریستنهای متعدد خلیفه دوم، ما را به این نکته می‌رساند که معنای‌حدیث مذکور- بر فرض صّحت سند آن- چیز دیگری است.

علاوه بر آنکه اگر ظاهر این حدیث را بپذیریم، با آیات قرآن در تعارض است. بر اساس آیه:

وَ لاتَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ اخْری).(۲)

«هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد».

در عذاب افتادن میّت به وسیله گریه شخص دیگر، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟.

کاوشی در فهم معنای حدیث

مطالب فوق ما را بر آن می‌دارد که منظور از حدیث «انّ المیّت یعذب ...»- اگرسند آن صحیح باشد- غیر آن چیزی است که ظاهر آن می‌رساند. به عقیده ما این حدیث، همراه با قرائنی بوده که در هنگام نقل آن از بین رفته است و به همین جهت برخی گمان برده‌اند که مطابق این حدیث، گریه بر میّت حرام است، درحالیکه از لبّ معنای آن غفلت ورزیده‌اند.

---

۱- همان.

۲- فاطر / ۱۸.

ص: ۲۰۲

در کتاب صحیح مسلم به نقل از هشام ابن عروهٔ و او از پدرش آمده است: «در نزد عایشه از قول فرزند عمر این روایت نقل شد که: «المیّت یعذّب ببکاء» عایشه گفت: خدا پدر عبدالرحمن را بیامرزد، چیزی شنیده است، امّا به درستی آن را به خاطر نسپرده است. [حقیقت آن است که] وقتی جنازه فردی یهودی از کنار رسول خدا عبور داده شد و بر او گریه می‌کردند، پیامبر فرمود: شما بر او گریانید، حال آنکه او در عذاب است». (۱) ابوداود در کتاب سنن خود، به نقل از عروهٔ و او از عبداللّه ابن عمر آورده است: جمله «ان المیّت لیعذّب ببکاء اهله علیه»، از رسول خدا صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم‌است. وقتی ماجرا به عایشه رسید گفت:

وقتی پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم از کنار قبر فردی یهودی می‌گذشتند، فرمودند: «صاحب این قبر معذّب است، در حالیکه بستگانش بر او می‌گریند» سپس این آیه را قرائت کردند:

وَ لاتَزِرُ وازِرَهٌٔ وِزْرَ اخْری). (۲)

امام شافعی می‌گوید: «آنچه عایشه از رسول خدا روایت کرده است، به دلیل‌مفاد کتاب و سنّت، بیشتر از روایتی که از ابن عمر نقل شده، شبیه گفتار پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم است. اگر بگویید دلیل شما از

---

۱- . صحیح مسلم: ۳/ ۴۴، کتاب صلاهٔ، باب «المیت یعذب ببکاء أهله علیه».

۲- سنن ابی‌داود: ۳/ ۱۹۴، شماره ۳۱۲۹. در این صورت حروف «بـا» در بکاء «اهله» به معنی «مع بکاء اهله» می ۳ باشد یعنی با اینکه بستگان میّت می ۳ گویند، دل او بیچاره معذّب است.

ص: ۲۰۳

آیات قرآن چیست؟ آیات ذیل را برمی شمریم:

وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ اخْری) و (وَ أنْ لَیسَ لِلإنْسانِ إلّا ماسَعی) (۱) و فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ* وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً یَرَهُ) (۲) و ... لِتُجْزی کُلُّ نَفْسٍ بِما تَسْعی).(۳)

«و اینکه برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست»، «پس هر کس، هم‌وزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند. و هر کس، هم وزن ذره‌ای کار بد کرده آن را می‌بیند»، «تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود، جزا داده شود».

و اگر بگویید دلیل شما از سنت رسول خدا چیست؟ این روایت را ذکر می کنیم که:

پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم از مردی پرسید: آیا این فرد پسر تو است؟ پاسخ داد: آری! حضرت فرمود:

«أَما أنّه لایجنی علیک ولاتجنی علیه»

«او نباید تو را آزار و اذیت کند و تو نیز نباید او را آزار رسانی».

پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم با این جمله، همان مطلبی که خداوند در قرآن ذکر کرده می‌فرماید، که جنایت و اذیّت هرکس به دیگری به ضرر خود اوست؛ همچنانکه عمل نیک هر کس [به نفع خود او است] نه به سود دیگری است و نه به ضرر خود او.(۴)

---

۱- نجم/ ۳۹.

۲- زلزلهٔ/ ۷ و ۸.

۳- اختلاف الحدیث، با حواشی کتاب الامّ شافعی: ۷/ ۲۶۷.

۴- اختلاف الحدیث، با حواشی کتاب الامّ شافعی: ۷/ ۲۶۷.

ص: ۲۰۴

در کتاب صحیح مسلم از ابن عباس روایت شده است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «ان المیّت یعذّب ببکاء اهله علیه».
ابن عباس اضافه می کند: وقتی عمر در گذشت، این حدیث نزد عایشه نقل شد. عایشه گفت: خدا عمر رابیامرزد؛ نه! به خدا قسم که پیامبر نفرمود خداوند مؤمن را با گریه کسی بر او عذاب‌می کند، بلکه فرمود:
خداوند عذاب کافر را با گریه اهلش بر او، زیاد می کند. برای شما این آیه قرآن کافی است که:
(ولاتزر وازرهٌ وزر اخری). (۱)
تذکر این نکته لازم است که حدیثی که صحیح مسلم به نقل از هشام ابن عروهٔ آورده است و ما در ابتدای این کنکاش به آن اشاره کردیم، صحیح و قابل‌قبول است. اما حدیثی که اکنون به نقل از ابنعباس نقل شد، صحیح به نظر نمی‌رسد، چرا که زیاد شدن عذاب کافر در اثر گریه اهلش بر او، با آیات قرآن‌ناسازگار است.

---

۱- صحیح مسلم: ۳/ ۴۳، کتاب صلاهٔ، باب «المیت یعذب ببکاء أهله علیه».

ص: ۲۰۵

## ۱۰ سوگند دادن خداوند به حق اولیای الهی

قرآن کریم بعضی از بندگان صالح خداوند را بدین گونه توصیف می‌کند:

(الصّابِرینَ وَ الصّادِقِینَ وَ القانِتِینَ وَ المُنْفِقِینَ وَ المُسْتَغْفِرِینَ بِالأَسْحارِ). (۱)

«همانها که استقامت می‌ورزند و راستگو هستندو [در برابر خدا] خضوع، و [در راهاو] انفاق می‌کنند و در سحرگاهان استغفار می‌نمایند».

حال اگر کسی در نیمه‌های شب بپاخیزد و به نماز ایستد و با حال تضرّع به‌درگاه خداوند دعا کند: «خداوندا! از تو می‌خواهم، به حقّ استغفار کنندگان در سحرها (مستغفرین بالاسحار) گناهان مرا بیامرز» آیا این کار جایز است یا نه؟

با بررسی احادیث به جای مانده از پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم و ائمه‌اطهار علیهم السَّلام

---

۱- آل عمران/ ۱۷.

ص: ۲۰۶

می‌توان به پاسخ این پرسش دست یافت:

۱- ترمـذی، ابن ماجه و امام احمـد حنبل به نقل از عثمان ابن حنیف روایت‌کرده‌اند که: مردی نابینا به محضـر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم رسید و از پیامبر درخواست کرد که از خداوند بخواهد او را شفا دهد. پیامبر به او دستور داد وضویی کامل بساز، دو رکعت نماز گزار و خداوند را با این دعا بخوان:

«اللّهم انّی اسألک واتوجه الیک بنبیّک مُحمّد نبی الرحمه، یا محمد انّی اتوجّه بک الی‌ربّی فی حاجتی لتقُضـی، اللّهم شـفعه فیّ»(۱) «خداوندا! به حق رسول رحمتت، تو را می‌خوانم و به سوی تو رو می‌آورم. ای‌رسول خدا! من به وسیله تو به خدایم روی آورده‌ام تا حاجتم روا شود. خداوندا! شفاعت او را در مورد من، پذیرا باش».

۲- ابو سعید خدری، این دعا را از پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم روایت کرده است:

«اللّهم انّی اسألـک بحقّ السـائلین علیک و اسألک بحق ممشای هـذا». (۲) «خداونـدا! من تو را، به حقی که مسئلت کننـدگان بر تو دارند و به حق

---

۱- صحیح ترمذی: ۵، کتاب الدعوات، باب ۱۱۹ شماره ۳۵۷۸؛ سنن ابن ماجه: ۱/ ۴۴۱، شماره ۱۳۸۵؛. مسند احمد: ۴/ ۱۳۸، و دیگر منابعی که در مبحث توسل بیان شد.

۲- سنن ابن ماجهٔ: ۱/ ۲۵۶ شماره ۷۷۸، باب مساجد؛ مسند احمد ۳/ ۲۱.

ص: ۲۰۷

این آمدنم، خواهانم».

۳- بیهقی از عمر ابن خطّاب روایت می‌کند که پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم فرمود:

«لمّا اقترف آدم الخطیئة رفع رأسه الی السماء فقال: أسألك بحقّ محمد الّاغفرت لی».(۱) «آنگاه که حضرت آدم دچار خطا شد، سر به آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا!، به حقّ محمدصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم، از تو می‌خواهم از خطایم درگذری».

مرزهای توحید و شرک در قرآن ؛ ؛ ص۲۰۷

حاکم در کتاب مستدرک، طبرانی در کتاب معجم الاوسط و ابو نعیم درکتاب حلیة الاولیاء از انس ابن مالك روایت کرده‌اند: وقتی فاطمه بنت اسد وفات یافت، قبری برای او کندند. وقتی قبر به اندازه لحد رسید، رسول خداصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم کندن قبر را ادامه دادند و با دستان مبارک خود خاک آن را بیرون ریختند. وقتی قبر آماده شد، رسول خداصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم وارد قبر شدند و در آن خوابیدند. سپس گفتند: «خداوند است که زنده می‌کند و می‌میراند و او زنده ایست که مرگ نپذیرد. خداوندا! مادرم فاطمه بنت اسد را بیامرز و حجّتش را به او تلقین کن وجایگاهش را توسعه بخش. به حق نبی‌ات و انبیاء قبل از من، که تو ارحمالراحمینی» (۲) این ادعیه، گرچه عین لفظ سوگند و قسم را در خود ندارد، اما

---

۱- بیهقی. دلایل النبوة: ۵/ ۴۸۹.

۲- مستدرک حاکم: ۳/ ۱۰۸؛ معجم الاوسط: ۳۵۶؛ حلیة الاولیاء: ۳/ ۱۲۱.

ص: ۲۰۸

به دلیل وجود باء قسم، حاوی معنای سوگند می‌باشند. گویی که به جای جمله «اللّهم انّی اسألك بحق السائلین علیك» (خداوندا! به حق سائلین درگاهت، از تو می‌خواهم) فرموده است: «خداوندا! تو را به حق سائلین درگاهت قسم‌می‌دهم».

در بسیاری از دعاهای رسیده از اهل بیتعلیهم السَّلام، قسم دادن خداوند به حق اولیای الهی وجود دارد و ائمه اطهارعلیهم السَّلام طبق گفته صریح پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم در حدیث ثقلین «انی تارکٌ فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی» (۱)عِدل و قرین قرآن محسوب می‌شوند. امام سجّاد علیه السَّلام در دعای روز عرفه، در مناجات با پروردگار خود چنین می گوید:

«بحقّ من انتخبت من خلقک، و بمن اصطفیته لنفسک، بحق من اخترت من‌بریتک، و من اجتبیت لشأنک، بحقّ من وصلتَ طاعته بطاعتک، و بحق من نیَّطت معاداته بمعاداتک ...». (۲) «به حق کسی که از میان خلق خود انتخاب کردی و به [حق] کسی که برای خودبرگزیدی؛ و به حق کسی که از میان مخلوقات خود اختیار نمودی و [حق] کسی که برای مقام خود گزینش نمودی؛ و به حق آن کس که اطاعت از او را به اطاعت از خود پیوند زدی؛ و به حق کسی که دشمنی با او را دشمنی با خود پنداشتی ...».

وقتی امام صادق علیه السَّلام مرقد مطّهر جدش علی علیه السَّلام را

---

۱- این حدیث در بین شیعه و سنی، متواتر است.

۲- ابن طاووس، اقبال: ۳۰۹.

ص: ۲۰۹

زیارت نمود، در پایان زیارت خود اینچنین دعا کرد:

«اللّهم استجب دعایی، واقبل ثنایی، واجمع بینی و بین اولیایی، بحق محمّد وعلی و فاطمهٔ و الحسن و الحسین». (۱) «خدایا! دعایم را مستجاب کن؛ ستایشم را بپذیر؛ من و دوستانت را در یک‌جمع قرارده؛ به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السَّلام».

این دعاها از ائمه اهل بیت علیهم السَّلام دلیل بر جواز قسم دادن خداوند به‌حق اولیای صالح اوست.

پرسش و پاسخ:

گاهی گفته می‌شود، از آنجا که مخلوق حقی بر خالق ندارد، قسم دادن‌خداوند به حق مخلوق روانیست. پاسخ آن است که:

اولًا: این سخن، اجتهاد در مقابل نص است. چرا که اگر مخلوق حقی بر ذمه خالق نداشت، چگونه حضرت آدم علیه السَّلام و پیامبر اسلامصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم بر طبق روایاتی که گذشت، خداوند را به حق بندگانش قسم داده‌اند؟

ثانیاً: این خود خداوند سبحان است که برای بندگان صالحش، حقی برذمه خود پذیرفته است. مانند:

وَ کانَ حَقّاً عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ).(۲)

---

۱- طوسی. مصباح المتهجد: ۶۸۲.

۲- روم/ ۴۷.

ص: ۲۱۰

«و یاری مؤمنان، همواره حقی است بر عهده ما».

وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي التَّوْراةِ وَ الإِنْجِيلِ).(۱)

«این وعده حقی است بر او [خداوند] که در تورات و انجیل ذکر فرموده».

كَذلِكَ حَقّاً عَلَيْنا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ).(۲)

«همین گونه بر ما حق است که مؤمنان را رهائی بخشیم».

إِنَّما التَّوْبَةُ عَلَى اللّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَةٍ).(۳)

«پذیرش توبه از سوی خدا تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام دهند».

علاوه بر آیات فوق، روایاتی وجود دارد که به وجود حق مخلوق بر ذمه خداوند اشاره می‌کند. اکنون به ذکر برخی از آنها بسنده می‌کنیم:

۱. «حقٌّ علی اللّه عون من نکح التماس العفاف ممّا حرم اللّه».(۴) «بر خداوند است، آن کس را که برای عفاف و خودداری از محرّمات الهی ازدواج کند، یاری نماید».

---

۱- توبه/ ۱۱۱.

۲- یونس/ ۱۰۳.

۳- نساء/ ۱۷.

۴- سیوطی. جامع الصغیر: ۲/ ۳۳.

ص: ۲۱۱

۲. «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: «ثلاثهٔ حق علی اللّه عونهم: الغازی فی سبیل اللّه، و المکاتب الذی یرید الاداء، و الناکح الذی یرید التعفف» (۱) «یاری سه گروه بر عهده خداوند است: مجاهدی که در راه خدا می‌جنگد؛ برده‌ای که در ازاء پرداخت پولی به دنبال آزاد سازی خویش است و کسی که‌برای عفیف ماندن، ازدواج کند».

۳. «أتدری ما حقّ العباد علی اللّه؟». (۲) «آیا می‌دانی حق بندگان بر خداوند چیست؟».

البته پرواضح است که هیچ بنده‌ای از پیش خود، حتی اگر قرنهای متمادی‌به عبادت خدا بپردازد، بر خداوند حقی ندارد. چرا که تمام حول و قوه او و نعمتی که به او داده شده است از خداوند است. او از پیش خود چیزی در راه خدانمی‌پردازد تا در مقابل، مستحق ثواب و پاداش باشد.

پس معنای حق بنده بر خداوند چیست؟

منظور از حقّ بندگان خدا، درادعیه و احادیثی که گذشت، مقام و منزلتی است که خداوند در مقابل طاعت و فرمانبرداری آنها به آنان می‌بخشد و این بخشش، از روی فضل و عنایت حق‌است نه به جهت استحقاق بندگان.

---

۱- سنن ابن ماجهٔ: ۲/ ۸۴۱.

۲- نهایه ابن اثیر، ماده حق.

ص: ۲۱۲

بنابراین، حقّی که خدا را به آن قسم می‌دهیم، حقی است که خود خداوند بر ذمه خود پذیرفته است، نه حقی که بنده بر خداوند پیدا کرده باشد. نظیر قرض گرفتن خداوند از بندگان خود که فرمود:

مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللّهَ قَرْضاً حَسَناً).(۱)

«کیست که به خدا «قرض الحسنه‌ای» دهد [و از اموالی که خدا به او بخشیده‌انفاق کند]».

اینگونه تعابیر، ناشی از لطف و عنایت خداوند متعال به بندگان صالح و شایسته است، تا جاییکه خود را مدیون و بندگان خود را ذی حق می‌شمارد. درواقع این تعابیر، انسانها را به طاعت و بندگی خداوند ترغیب و تشویق می کند.

---

۱- بقره/ ۲۴۵.

ص: ۲۱۳

## ۱۱ سوگند به غیر خداوند

آیا سوگند به غیر خداوند، مانند پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم، قرآن، کعبه و سایر مقدسات جایز است یا نه؟

با جستجو در قرآن کریم، به آیاتی بر می‌خوریم که خداوند به مخلوقات خود قسم یاد کرده است.

به عنوان نمونه، تنها در سوره شمس، هشت مورد قسم به مخلوقات وجود دارد، که عبارتند از:

شمس (خورشید)، ضحاها (هنگام طلوع خورشید)، قمر (ماه)، نهار (روز)، لیل (شب)، سماء (آسمان)، ارض (زمین) و نفس انسان. (۱) همچنین در سوره‌های نازعات، مرسلات، طارق، قلم، عصر و بلد، سوگندبه غیر خداوند به کار رفته است. علاوه بر سوره‌های فوق، در آیات دیگری نیز سوگند به مخلوقات الهی

---

۱- شمس ۱- ۷.

ص: ۲۱۴

یاد شده است، که به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم:

وَالتِّینِ وَ الزَّیْتُونِ* وَ طُورِ سِینِینَ* وَ هذَا البَلَدِ الأَمِین).(۱)

«قسم به انجیر و زیتون [یا قسم به سرزمین شام و بیت المقدس].

و سوگند به طور سینین. و قسم به این شهر امن [مکه]».

وَاللَّیْلِ إِذا یَغْشی* وَ النَّهارِ إِذا تَجَلّی).(۲)

«قسم به شب در آن هنگام که (جهان را) بپوشاند. و قسم به روز هنگامیکه تجلی کند».

وَالفَجْرِ* وَ لَیالٍ عَشْر* و الشَّفْعِ وَ الوَتْر* وَ اللَّیْلِ إِذا یَسْر). (۳)

«به سپیده دم سوگند. و به شبهای دهگانه. و به زوج و فرد. و به شب، هنگامی که [به سوی روشنایی روز] حرکت می کند».

وَالطُّورِ* وَ کِتابٍ مَسْطُورٍ* فِی رَقٍّ مَنْشُورٍ* وَ البَیْتِ المَعْمُورِ* وَ السَّقْفِ المَرْفُوعِ* وَ البَحْرِ المَسْجُور).(۴)

«سوگند به کوه طور، و کتابی که نوشته شده، در صفحه‌ای گسترده، و سوگند به بیت المعمور، و سقف برافراشته، و دریای مملوّ و برافروخته».

---

۱- تین / ۳۱.

۲- لیل / ۱- ۲.

۳- فجر / ۱- ۴.

۴- طور / ۱- ۶.

ص: ۲۱۵

لَعَمْرُکَ إِنَّهُمْ لَفِی سَکْرَتِهِمْ یَعْمَهُونَ).(۱)

«سوگند به جان تو، اینها در مستی خود سرگردانند».

در صورتیکه قسم به غیر خداوند شرک و قبیح باشد، با آنکه خداوندشرک را به فحشا توصیف نموده است، چگونه ممکن است این عمل، از خداوند سرزده باشد؟

وَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالُوا وَجَدْنا عَلَیْها آبائَنا وَاللّهُ أَمَرَنا بِها قُلْ إِنَّ اللّهَ لا یَأْمُرُبِالفَحْشاءِ أَتَقُولُونَ عَلیَ اللّهِ ما لاتَعْلَمُونَ). (۲)

«و هنگامی که کار زشتی انجام می‌دهند می‌گویند: «پدران خود را بر این عمل‌یافتیم و خداوند ما را به آن دستور داده است.» بگو! خداوند [هرگز] به کار زشت فرمان نمی‌دهد. آیا چیزی به خدا نسبت می‌دهید که نمی‌دانید؟!»

فعل قبیح و ناپسند، از هر کس قبیح است و فرقی بین خالق و مخلوق نیست. بر طبق آیات مذکور، چنانچه قسم به غیر خداوند دارای هدفی عقلایی‌باشد، بی اشکال بوده و جایز است.

غالباً، هدف خداوند از قسم خوردن به موجودات، توجه دادن انسانها به اسرار نهفته در آنها و سعی در کشف اسرار درونی موجودات است. اما هدف ازقسم خوردن انسانها به امور مقدس، علاوه بر اشاره به قداست آنها، ترغیب و تشویق یا ترساندن و برحذر داشتن و یا جلب اعتماد طرف مقابل است.

---

۱- حجر/ ۷۲.

۲- اعراف/ ۲۸.

ص: ۲۱۶

از سوی دیگر، وقتی به سنّت پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم دقت می‌کنیم، مشاهده می‌کنیم که رسول خدا صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم به غیرخداوند قسم‌خورده‌اند. به عنوان نمونه:

در صحیح مسلم از ابوهریره روایت شده است: مردی به محضر رسول‌خداصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم رسید و سئوال کرد کدام صدقه، اجر و ثواب بیشتری دارد؟ حضرت پاسخ‌داد:

«اما «و ابیک»، لتنبأنّه أن تصدّق و انت صحیح شحیح تخشی الفقر و تأمل البقاء». (۱) «سوگند به پدرت! صدقه‌ای که در حال تندرستی، با شور و شوق، ترس از فقر و آرزوی طول عمر بپردازی، فضیلت بیشتری دارد».

همچنین در حدیث دیگری به نقل از طلحهٔ ابن عبداللّه آورده است: مردی از منطقه نجد خدمت رسول خدا صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم رسید و در مورد [احکام] اسلام سؤال کرد. حضرت پاسخ دادند:

نمازهای پنج‌گانه را در شبانه روز بجای آر. مرد گفت:

آیاوظیفه [دیگری نسبت به نماز] دارم؟

حضرت پاسخ داد: نه! ... مگر اینکه خودت مایل باشی؛ و نیز روزه ماه‌رمضان را بگیر.

مرد گفت: آیا وظیفه دیگری [نسبت به روزه] دارم؟

---

۱- صحیح مسلم: ۳/ ۹۴، کتاب زکات، باب «أفضل الصدقهٔ».

ص: ۲۱۷

حضرت پاسخ داد: نه! ... مگر آنکه خودت مایل باشی؛ و زکات بپرداز. مرد گفت: آیا غیر از زکات وظیفه‌ای دارم؟

حضرت فرمود: نه! ... مگر اینکه خودت مایل باشی.

آن مرد در حالیکه می‌رفت، با خود می‌گفت: به خدا قسم! بر این دستورات‌نه چیزی اضافه می‌کنم و نه از آنها چیزی می‌کاهم.

پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم فرمود: «سوگند به پدرش! اگر چنین کند، به سعادت خواهد رسید». و یا فرمود: «سوگند به پدرش! اگر چنین کند، وارد بهشت خواهد شد» (۱).

در این زمینه احادیث دیگری وجود دارد که به جهت طولانی نشدن سخن، از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

پرسش و پاسخ:

در سنن نسایی از ابن عمر روایت شده است که پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم فرمود:

«من حلف بغیر اللّه فقد اشرک». (۲)«هر کس به غیر خداوند قسم یاد کند، مشرک است»

با توجه به این حدیث، چگونه می‌توان قسم به غیر خداوند را

---

۱- صحیح مسلم: ۱/ ۳۲، کتاب ایمان، باب «الإسلام ما هو وبیان خصاله».

۲- سنن نسایی: ۷/ ۸.

ص: ۲۱۸

جایز دانست؟

پاسـخ آن اسـت کـه، پیـامبر در ایـن حـدیث، بـه قسـم خاصـی کـه در آن عصــررواج داشـته و بـه بتهـایی ماننـد لاـت و عزی قسـم می‌خوردهانـد، نظر دارند. مؤید این مدعی، روایتی است که خود کتاب سـنن‌نسایی از پیامبر اسـلام صـلَّی اللَّه علیه و آله و سـلَّم نقل کرده است:

«من حلف فقال فی حلفه باللات و العزی فلیقل لا اله الّا اللّه».(۱) «هر کس به لات و عُزّی سوگند خورد، فوراً بگوید لا اله الّا اللّه».

در روایت دیگری از پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم آورده است:

«لا تحلفوا بآبائکم و لا بامّهاتکم و لا بالانداد». (۲) «به پدران و مادران و بت‌ها، سوگند نخورید».

حـدیث نخست نشان می‌دهـد که هنوز رسومات جاهلی در برخی افراد وجود داشـته و آنان به بت‌ها و اصـنام قسم می‌خوردهانـد که پیامبر صـلَّی اللَّه علیه و آله و سـلَّم برای از بین بردن این روحیات، دسـتور دادنـد بعد از قسم به بت‌ها، کلمه «لا اله الّا اللّه» را بر زبان جاری سازند.

حدیث دوم نیز بیانگر این نکته است که منع پیامبرصـلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم از قسم خوردن به پدران و مادرانشان، به دلیل مشرک بودن آنهاست. مؤید

---

۱– همان.

۲– همان.

ص: ۲۱۹

این مدعی، در پی آوردن کلمه «انداد» است که به معنای بت‌ها و اصنام می‌باشد.

بسیاری از فقها، قسم به غیر خداوند را جایز دانسته‌اند، اما در مورد وجوب کفاره در صورت شکستن قسم اختلاف نظر دارند. به عبارت دیگر؛ فقها در اصل جواز قسم به غیر خداوند اتفاق نظر دارند، اما در مورد منعقد شدن و کفّاره قسم اختلاف نموده‌اند. به عنوان مثال؛ ابن قدامه می گوید:

«قسم به قرآن یا به آیه‌ای از آن و یا به کلام خداوند، قسم محسوب شده و منعقد می‌شود و در صورت شکستن آن، کفاره واجب است.

نظر ابن مسعود، حسن، قتاده، مالک، شافعی، ابوعبید و تمام اهل بیت نیز همین است.

ابو حنیفه گفته است: قسم به اصحاب پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم، قسم‌شمرده نمیشود و کفاره ندارد». (۱)ابن قدامه در جای دیگر می‌نویسد:

«سوگند خوردن به انبیاء و سایر مخلوقات الهی منعقد نمیشود و با شکستن آن، کفاره واجب نیست. نظر اکثر فقها و ظاهر کلام خرقی نیز همین گونه است. اصحاب ما [اهل سنت] گفته‌اند: قسم

---

۱- المغنی: ۱۱/ ۱۹۳، کتاب الیمین.

ص: ۲۲۰

به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، قسم محسوب شده و موجب کفاره است». (۱) البته فقهاء اتفاق نظر دارند که رفع خصومت در نزد قاضی جز با قسم به خداوند ممکن نیست.

---

۱- همان: ۱۱/ ۲۰۹.

ص: ۲۲۱

## ۱۲ نام گذاری فرزندان به نام پیامبر و یا امام با پیشوند «عبد»

در بین مسلمانان معمول است که در نامگذاری فرزندان خود، از اضافه کردن کلمه «عَبْد» به اسم پیامبر و ائمهعلیهم السَّلام استفاده کنند، مانند عبدالرسولو عبدالحسین.

گاهی همین نکته، مورد سئوال واقع می‌شود که آیا چنین کاری جایز است یا نه؟

در پاسخ باید گفت: «عبودیّت» در معانی زیر استعمال می‌شود:

۱. عبودیت در مقابل الوهیت؛ عبودیت در این استعمال به معنی مملوک تکوینی است که شامل تمام بندگان خدا می‌شود. منشأ مملوک بودن انسان، خالق‌بودن خداوند متعال و مخلوق بودن انسان است. در این استعمال، از آنجا که عبودیت، رمز ملکیت و

ص: ۲۲۲

مخلوق بودن است، فقط به اسم خداوند متعال اضافه‌می‌شود زیرا:

إنْ کُلُّ مَنْ فِی السَّمواتِ وَ الأَرْضِ إلّا آتِی الرَّحْمنِ عَبْداً). (۱)

«تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، بنده اویند».

همچنین قرآن به نقل از حضرت مسیح می‌فرماید:

إنِّی عَبْدُاللّهِ آتانِیَ الکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیّاً).(۲)

«من بنده خدایم، او کتاب آسمانی به من داده و مرا پیامبر قرار داده است».

۲- عبودیت قراردادی؛ که ناشی از غلبه و پیروزی انسانی بر انسان دیگر در میدان جنگ است.

دین اسلام، این نوع عبودیت را تحت شرایط خاصی که در فقه بیان شده، پذیرفته است. اختیار اسیرانی که در جنگ به دست مسلمانان اسیر می‌شوند با حاکم شرع است و او می‌تواند یکی از راههای سه‌گانه را انتخاب کند: آزادسازی اسیران بدون دریافت غرامت، آزاد کردن آنان در مقابل اخذ غرامت و به اسارت ماندن آنها.

در صورت سوم، فرد اسیر، عبد مسلمان محسوب می‌شود و به همین دلیل در کتب فقهی بابی به نام «عبید و اماء» منعقد شده است.

---

۱- مریم/ ۹۳.

۲- مریم/ ۳۰.

ص: ۲۲۳

به عنوان مثال، قرآن می‌فرماید:

وَانْكِحُوا الأَيامى مِنْكُمْ وَ الصّالِحِينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ انْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْله وَاللّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ).(۱)

«مردان و زنان بی‌همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح‌و درستکارتان را، اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز می‌سازد. خداوند گشایش دهنده و آگاه است».

در این آیه، خداوند عبودیت و امائیّت را به کسانی که مالك عبد و اماء هستند نسبت می‌دهد و می‌فرماید: عِبادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ). در اینجا «عبد» به نام غیرخداوند اضافه شده است.

۳- در کتاب‌های لغت عبودیت؛ به معنای اطاعت و فرمانبرداری آمده است. (۲) معنایی که در اسمهایی مانند عبدالرسول و عبدالحسین مورد نظر است همین‌معنای سوم است. عبدالرسول و عبدالحسین یعنی؛ مطیع پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم و امام حسینعلیه السَّلام. و بدون تردید چون اطاعت از پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم و اولی‌الامر واجب است، هر مسلمانی مطیع پیامبر و ائمهعلیهم السَّلام بعد از ایشان می‌باشد:

اِطِيعُوا اللّهَ وَ اِطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِى الأَمْرِ مِنْكُمْ).(۳)

---

۱- نور/ ۳۲.

۲- ر. ك: لسان العرب و القاموس المحیط، ماده عبد.

۳- نساء/ ۵۹.

ص: ۲۲۴

«اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولی الامر [/ اوصیای پیامبر] را».

بر اساس این آیه، قرآن پیامبر را «مُطاع» و مسلمانان را «مطیع» معرفی کرده است و اگر کسی همین معنا را در نام فرزند خود بگنجاند، قابل سرزنش نیست.

البته واضح است که منافاتی بین عبدالرسول بودن و عبداللّه بودن نیست و انسان در عین حالیکه عبد خداوند است، مطیع پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم نیز هست. زیرا دانستیم که عبودیت در مورد خداوند، عبودیت تکوینی و ناشی از خالقیّت حق است، اماعبودیت در مورد پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم ناشی از تشریع و دستور خداوند است که انسانها را به اطاعت از پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم می‌خواند و پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم را مُطاع می‌نامد. بین این دو استعمال، فاصله‌ای بسیار وجود دارد.

و الحمد للَّه رب العالمین

حوزه علمیه قم

جعفر سبحانی

۹

را مشرک دانست. در این مسئله نیز مانند سایر مسایل فقهی، باید به کتاب و سنّت مراجعه کرد تا از جواز یا عدم جواز آن آگاهی یافت.

(۲). شفاء السقام: ۱۰۷.ص: ۷۲

بود که در آن روزگار، بیشتر قبور از آنِ مشرکین بود و پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم با این دستور از زیارت قبر آنان جلوگیری می‌نمودند. اما وقتی که قبور مؤمنین زیاد شد، پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم به فرمان خداوند، زیارت قبور را تجویز نموده و فرمودند:

«کُنتُ نهیتُکم عن زیارهٔ القبور فزُورُوها فانّها تُزَهّدُ فی الدنیا و تُذکّرُ فی‌الآخرهْ» «پیش از این شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم، اما اکنون می‌گویم به زیارت قبور بروید. زیرا موجب زهد در دنیا و یادآوری آخرت می‌شود».

عایشه می‌گوید: رسول خدا صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم، زیارت قبور را اجازه‌دادند و فرمودند:

«امَرنی ربّی انْ آتی البقیع و استغفر لهم»

«یعنی؛ خدایم دستور داده به قبرستان بقیع بروم و برای مردگان آن آمرزش‌بخواهم».

## درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف ) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹